

بسم الله الرحمن الرحيم ودم ناسخ التواريخ در وقایع اقالیم

خطبه در کوشش زبان

دو تن را گرفتند به یک صد خوب بزوی آن جمع برکنده شدند و دیگر کرد سر می طایفه کشیدند و امیر المومنین بیچاره را در کوشش زبان بفرمودند  
 معاشر الناس ان القساة نواقض الايمان نواقض العقول فاما نقصان ايمانهم فنقصان عقولهم فمنهم من شهد شهادة الرجل الوا  
 الصلوة والصلوة في ايام حبهون واما نقصان عقولهم فاشهادهم امرأتهن منهن تعدل شهادة الرجل الوا  
 واما نقصان حظوظهم فمواهبهم على الانصاف من مواهب الرجال وانفقوا اشرار النساء وكونوا  
 من خباياهن على الحد و لا تطعنوهن في المعروف حتى لا يطمعن في الشكر فرمود این مردمان  
 بدید که زنان نقصانند در ایمان و در محبت و نصیب و در عقول ناقصان ایشان در ایمان سقوط صوم و صلوة ایشان در ایمان  
 حیض ایشان و نقصان عقول ایشان از آنجا که شرف شد که در اوقات شهادت دوزن بجای کیم دست و نقصان حظوظ ایشان از آنجا  
 که در خدمت کیم و بازای دوزن است آن مردم بر سر نیز بدترین زبان و بر ضد باشند بهترین ایشان و اطاعت کنند ایشان را در آنچه  
 سخن بگویند تا طمع نبندند و شما که پذیرای کارهای زشت باشید و امیر المومنین با این همه فتها که عایشه آنحضرت بانگ فرمود و در آن وقت  
 چه گاهی که سغیر فرج امتهات زمان سخن میکرد عایشه بخندد رسول خدا در کسیت فقال انظرونی يا احبوا الی الا لا تكونین هی  
 ثم التقت الی علی بن ابي طالب فقال يا ابا الحسن ان ولت من امرها شتبا فاروق بها فرمود این عایشه که آن پسر  
 که از آن تو نباشی آنگاه روی با علی آورد و گفت ای ابو الحسن چون بر او دست افتی با او در آن پس علی علیه السلام عبد الله بن جعفر بن مطهرت  
 فرمود و در صحبت و از بیت المال دانه بزر درم بعایشه فرستاد و با سبزه کند و بفرمود چهل دن از جماعت عبد القیس بامدینه بگازستند  
 روز و برادر او عبد الرحمن من ابی زبیر فرمود که او نیز با چند سوار با تفاق عایشه کوچ و بد بر دینی حسن و حسن علیها السلام و محمد بن ابی بکر کجی او را بستند  
 بر فتنه ای وقت عایشه گفت ای مردمان این امری بود که دست تصادف و قدرت و در گذشت زمانه آنرا در هم نوردید شما نیز آنرا از خاطر سیر و بسید  
 که همه فرزندان من پس همه با هم برادر باشند چه برادرینند و آنگهی سیدم شمار که در میان من و علی کسیتی کیدی نبود و زلال خاطر من از خصوصت  
 که در قیامت و اگر چیزی بود آن بود که زنان از خویشاوندان شوهران در دل از دلش از نیکو نه سخن کرد و راه برگرفت و آنان که بشایعت بود  
 مرجعت کردند اما عایشه آن چهل تن زمانه که به همراه او بود مردان می پنداشتند آن جماعت بکلم امیر المومنین با محابسه خویشین را چون مردان  
 بنمودند عایشه ازین روی و گفتک بود که چرا علی طایفت خدمت با زمان گذشت چون بامدینه آمد زوی حال پرسیدند علی علیه السلام را  
 و گفت با من نیکویی کرد الا آنکه بسج زن بر رفت من گذشت ای وقت او را آنگهی زده که اینهمه زمان بودند و ایشان آمدند و گفتند که از فرمان  
 که چون مردان کوچ سپیم ما چشم کس در ما نیفتد و کسی را طمع نبندد عایشه نکند شد و امیر المومنین با تناسل کرد و آن زمان از اسدل عطا و لشکرا  
 و باز بصره فرستاد و از کردار خویش سخت پشیمان بود و بهرگاه از وقعه جمل یاد میکرد بجای میگریست و زانی میگفت که اگر از رسول هدای  
 پرسید شتم چنان شاد میگفتم که مرا باوقه جمل یاد میکردند و با اینهمه خصوصت علی را خاطر نترسد و پس از روزی چند معویه را در مخالفت و سخن  
 همسر و مع العصبه چون امیر المومنین عایشه را بامدینه روان کرد و جوده مهاجر و انصار را حاضر ساخت و بیت المال بصره را در کوشش و آن  
 شایگان بود چون چشمش بر آن زرو سپیم نباشد اما چند کسرت فرمود غری غیری جز فرقیه میکند که من بمال ایجهان شیعه شوم و آنجا  
 فغان کرد که بر یک تن از لشکر با نصد هم بهر رساند چون آن خزانه بخش کردند یکدیگر هم گاستی آوردند و یکدیگر هم فزون آمد امیر المومنین  
 بزیر کین از فوادش که آنقدر هم زهر خویش ما خود داشت ای وقت مردی بیامد و عرض کرد یا امیر المومنین اگر تن من درین روز بخاورد  
 دور بود دل من با تو بود ازین مال اعطانی فرما امیر المومنین فرمان کرد که سهم مرا تسلیم می داید و آن پانصد در هم را با و می عطا کرد و خیمه  
 خویش بخاکت و از سپاه بصره مرال که بزرگ گاه آورده بودند از اسب و شتر و سلاح جنگ و متاع و ملوک تمامت ما خود داشت و بر لشکر بخش کرد

حجت عایشه

### کتاب جمل در کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

شکرمان عرض کردند یا امیرالمؤمنین مردم بصیرت تو شکسته و در تو خاص شد و قاتل او دزد و کاشته و فرزند ابله و در او آ  
 و آنچه در سرای و بیرون سرای و از ذی فنی است بفرماید تا خود داریم قسمت کنیم امیرالمؤمنین فرمود فرمان خدای بر انبیا و فرزند است کشته  
 چگونه باشد که خون ایشان بر حلال است و بی ایشان حرام فرمود آنچه در میدان قتال آورده اند غنیمت شماست ما در این است که شما  
 مسلمانان ندو در خانه های خویش عای و از دوا موالی که در خانه ها نهفته اند و در بسته اند بصره شما شود بود این وقت جهادین قتل قبل از بی  
 و انکه مردی طلسم اللسان و سخن تراش بود برضات و گفت یا امیرالمؤمنین **وَاللّٰهِ مَا قَاتَمْتُ بِالسَّيِّئَاتِ وَلَا عَدَلْتُ فِي الرَّحْمَةِ**  
 سوگند بخدای که کار بعد از کردی قسمت مساوات نفرمودی فرمود و ای بر تو از کجا این سخن می کنی گفت آنچه در سرکاه بود در جهت  
 کردی و زنان ایشان و فرزندان ایشان و اموال ایشان از دست بایستی امیرالمؤمنین وی با مردم کرد فقال **اِنَّهَا التَّاسُ مِنْ كَلْبَتِ**  
**بِهِ جِرَاحَةٌ فَلْيَدُّوْهَا بِالْتَمَنِّ** فقال **عِبَادُ جِنَانًا نَطَلَبُ عَنَّا مِمَّا قَاتَمْنَا بِاللُّثْرَاهَاتِ** فقال **اِنَّهُرُ الْمُؤْمِنِيْنَ**  
**اِنْ كُنْتُمْ كَاذِبًا فَلَا اَمَانَتُ لَكُمْ حَتّٰى يُّدْرِكَكُمْ غَلَامٌ ثَقِيْبٌ قَبِيْلٌ وَمَنْ غَلَامٌ ثَقِيْبٌ فَصَالِدٌ جَلَدٌ لَا يَدْعُ سَلْبُ**  
**حُرْمَةً اِلَّا اِنَّهٗ كَمَا قَبِيْلُ اَقْمُوْثٌ اَوْ يَنْبَلُ فَصَالِدٌ بِقِيْمَتِهِ قَاصِمٌ اَلْجَبَّارِيْنَ يَمُوْتُ فَاَحْسِبُ تَغْيِرُفٍ مِنْهُ دَبْرَةٌ**  
 لِكثْرَةِ مَا يَجْرِيْ مِنْ بَطْنِهِ فرمود امیر مردم هر کجا بر احوال می شد و ای خویش پر از عبادین قیس بنویس که بر امیرالمؤمنین پانصد  
 سخت پس وی مردم کرد و گفت ما بطلب نمایم آید ایم و اینک ترنات می شنوم امیرالمؤمنین این وقت خبر از رزق آید سده سده  
 اگر این سخن بگنبد کردی خدو تو از زنده بگذرد ما کاهی که بر نفسی زد و یا بگفته است غلام ثقیلی فرمود مردی است که بسج حجاب و حجت  
 بجای نگذارد الا آنچه پاره کند گفته خاست ما و بر کتبی می تو داشته میگرد فرمود خدو از فایه غالب امیر کی سخت بگنبد حجت  
 و برش از آنچه از بطنش می رود بسوزاند نگاه روی بعبادین قیس کرد و فرمود **بَا اَخَا بَكْرٍ اَنْتَ اَمْرٌ ضَعِيْفٌ الرَّايِ اَوْ مَا عَمِلْتِ**  
**اَنَا لَا تَاخُذُ الضَّعِيْفَ بِذَنْبِ الْكَبِيْرِ وَاِنَّ الْاَمْوَالَ كَانَتْ لَمُقَبَلِ الْفُرْقَةِ وَتَرُوْا جَوَاعِلِيْ رُشْدِيْ وَاَوْلَادِيْ وَاَعْلِي**  
**فِطْرَةِ وَاِيْمَالِكُمْ مَا حَوَى عَنكُمُ وَا مَا كَانَ فِيْ دُوْرِهِمْ فَهُوْ مَبْرُؤٌ فَاَنْ عَدُوْهُمْ اَحَدًا اَخَذْنَا بِذَنْبِهِ وَاِنْ**  
**كَفَتْ عَنَّا لَمْ نَخِيْلْ عَلَيْهِ ذَنْبَ عَهْرٍ بَا اَخَا بَكْرٍ لَقَدْ حَكَمْتُ فِيْهِمْ بِحُكْمِ رَسُوْلِ اللهِ فِيْ اَهْلِ بَكْرَةَ فَقَتَمَ مَا حَوَى**  
**التَّسْكُرُوْا لَمْ يَتَعَرَّضْ لِاِسْوَى ذٰلِكَ وَاِيْمًا اتَّبَعْتُ اَمْرَهُ حَذُوْا التَّعْلِيْلَ بِاللِّتْلِ بَا اَخَا بَكْرٍ اَمَا عَمِلْتِ اَنْ تَاوُرَ**  
**الْحِيْمَةَ بِحُرْمَتِ مَا فِيْهَا اِلَّا بِحَقِّ قَهْلًا مَهْلًا وَاَحْكَمَ اللهُ فَاَنْ لَمْ تُصَدِّقُوْنِيْ وَاَكْرَمْتُمْ عَلَيَّ وَذٰلِكَ اِنَّهُ تَكْلِيْفِيْ**  
**هٰذَا غَيْرُ وَاَحَدٍ فَاَيُّكُمْ بَاخُذُ عَابَتًا بِسَيِّئِهِ مَرُوْدِيْ بَرُوْدِيْ مِنْ رُسَيْدِيْ بَنِي تُوْمَرِدِيْ ضَعِيْفٌ لَرَايِ بُوْدُوْ كَرِيْمٌ كَرِيْمٌ**  
 صغیر را بجایه کبیرا خود نمیدرم همانا این سپاه بصره بقانون شرع زن کردند و فرزند آوردند و قبل از طعمان و عصیان اموال افعال می نمود  
 پس آنچه بر نگاه آوردند از بهر شماست و آنچه در خانه ها گذاشته بشمار میراث می رود پس از آن اگر کسی گنبد یا کند کیف میزند و اگر نماند کسی از بکر  
 کس نمیدیم همانا در میان شما انسان که رسول خدو را بل کبیر بنام فرج حکم فرمود من حکومت کردم و کام را ترا کام او نخواوم کردانی که حکم  
 دارا لحدیب جز در البصر است و از آنچه بیرون دارا لحدیب است نتوان چیزی را خود داشت که آنچه تعنی واجب کند آن مردم اگر گفتند بزرگوار  
 بنسب بگویند تا که ام یک عایشه را بهم خویش ما خود میدارید چون سخن بدینجا فرود آورد از هر سوی با بانک برخواست که یا امیرالمؤمنین نور بصره  
 و با خطایم و تو دانای و با جا بلیم و از آنچه کفایت است و انابت میگردیم و از خدا مغفرت می طلبیم امیرالمؤمنین فرمود امیر مردم کران است  
 تا چه گویم و بدین کار کشید زیرا که عالم دانا تر است از جاهل اگر اطاعت کنید بخواست خدو بدین شمار بر طریق سخات جو میاید هر که در جهت  
 فراوان باشد و بدیند که عایشه را می گویند که خاصن نان است دریافت ازین پس در میان او در هر است زمان پیشش در در اینجا

نقطه  
 امیرالمؤمنین  
 از صحیح است  
 نص

اگر چه  
 جمل  
 ما فیها و ان دانم

جلد سیم از کتاب دهم ماسخ التوائیح در وقایع اقالیم سبعه

۹۴

وقایع  
ایام توفیق  
بصره

در بیان  
در عرق شدن  
بصره  
در بیان  
در عرق شدن  
بصره

حساب و باخداست هرگز آنچه مضمون میسر و بر گرا بخوابد عذاب میزند پس همان در کردن نهادند و زبان ستایش کشادند  
 ذکر وقایع ایام توفیق امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بصره بعد از وقوعه مجمل  
 علی علیه السلام بعد از وقوعه مجمل تا که ای که گوید از اقدام مبارک تشریف و یکما هدایت یافت و در بندت آنان که کتبت بیعت کردند  
 و با او طریق منازعت سپردند اگر چند گناه ایشان از مسعود داشت لکن گناه بانسای خطب القای مواعظ شعبیه سیدنا که ساخت ایشان را  
 از لایس آن عصبان بشود این جریرت جنایت از خاطر آنجاست بسند و چنانکه پس از روزی چند که در بصره اقامت داشت در بصره بود  
 و این خطبه قرائت کرد فقال يا اهل البصره يا اهل القوفة يا اهل الذوات الغضائ يا اتباع البهيمه يا جنود القوف  
 و يا قاجبتم و عقر قهرتكم اخلاقكم و فاق و عهدكم شفاق و دم بكم نفاق و ماء كذب و نفاق المقيم بين اظهركم  
 مرفقن بدينه و الشاخص عنكم منذ ذلك يوم من ديه كاتبت و سجدت كما سجدت و سجدت و سجدت و سجدت و سجدت  
 قد بعث الله تعالى عليها العذاب من فوقها و من تحتها و غير ذلك من في ضمنها و این چند جمله آخر را بجزوه نبرد  
 روایت کرده اند و انما الله لتعرقن بلدكم حتى كاتبت انظر الى مسجدنا كمن يطير في الجنة فيقول فرسود يوم بصره  
 ای بل مؤنکله ای صاحبان در دبی دوا ای بیرون بید و آن شتر عایشه بود و ای شکر زن همانا چون شتر او فریاد برداشت در کرد او زمین  
 شد و چون او را پی زدن فرار کردید خلاق شمارشت و ما سوده است و پیمان شماست ما سده است کیشش شاد و روئی و دوزبانی است و این  
 شود و ما کوار است کنایت از آنکه مجاورت دریا فاسد شده و مورث بلا است شد بقیم در میان شمار این جریرت دور گذرد  
 از شمار خوردار رحمت اینوقت خبر نیده میدید میفرماید کونیا اگر نم سجد شمارا چون سینه کشتی بر آبی که در اثر مرغی که بر سینه خسته باشد  
 و عذاب خدای از او نشیب آید و مردم بصره تباست غرق شده و بروایتی دیگر فرمود سوگند با خدای شهر شام غرق می شود چنانکه گویا  
 من نظر میکنم و سجد شمارا چون سینه مرغی بدریا بینگرم و بعد ازین خبر که امیرالمؤمنین فرمود و کورت از طوفان دریا شهر بصره غرق شد  
 و غیر مسجد بصره از آب بیرون نماز کرتی در عهد القاد با آمد و نوبتی در زمان القانم با آمد چنانکه انشا الله در جای خود بشرح میرود  
 در شکایت بن بصره میفرماید انضکم قربة من الماء بعدة من السماء و حقت عقولکم و سفهت حلومکم فانتم  
 عرض لنا بیل و اكلة لا کل و قربة لنا بیل و حمة میفرماید زمین شما با آب نزدیک است از آسمان دور است عیسی از اخلاق است  
 نشیب قدم از رحمت خدا دور افتاده و بسبب خفت عقل و سفاهت علم بدفتنا و ک هر کجا نذر و لغم در آن هر خورند و طعم هر  
 آورند و امیرالمؤمنین این خطبه بعد از وقوعه مجمل در جمعه نخستین در مسجد بصره قرائت فرمود آنگاه از منبر فرود آمد و روان کشت ناگاه بر حسن  
 بصری گذشت و او بکار وضو دستمالان شست فرمود با حسن استیع الوضوء ای حسن سیراب کن وضو عرض کرد یا امیرالمؤمنین  
 لقد قلت بالامیس اناسا یهدون ان لا اله الا الله و هذا لا یشربک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان  
 الخمس و یسبون الوضوء بهامادی جماعتی از مردم کشتی که به کمان بودند نیت خذ و رسالت محمد مصطفی شهادت میدادند و نامر حکان را  
 بوقت میگذرا شد و وضو سیراب میگردید امیرالمؤمنین فرمود آن ای حسن تو کردار ایشان از آن گران بودی این صحبت که میکنی و دشمنان را  
 بیاد میگیری حسن گفت یا امیرالمؤمنین سخن بصدق کردی بهمان من در نخستین که آغاز مقاتلت بود از خانه بیرون شدم و غسل کردم  
 و حنوط نمودم و سلاح جناب من است کردم و بر پیرقین بودم که مخالفت از ام المومنین عایشه کفر است چون بخبر رسیدم که در مسجد  
 عایشه رزم و بجه ناگاه ذاتی شنیدم که گویند همه می گفت با حسن اذبح فان الفانیل و المقول فی التادیس تیرید  
 و باز شدم و سجانم نوش در رخم و در فرار کردم روز دیگر از میدان شدم که تخلف از عایشه خبر گرفت و دیگر باره غسل و حنوط کردم و حاضر میدان

عزیزم

### کتاب جمل از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

چک ششم و هجدهم از تفاسیر من منادی ندارد و او که امی حسن و کبریا که میسر می قائل من مقتول برود و جهنم از علی علیه السلام فرمود و سخن بعد  
 کردی آیا دوستی آن منادی کیت و از کجا بود گفت تا منم امیرالمؤمنین گفت آن برادرت نبغان بود و برستی سخن کرده از پنا  
 بصرفه قائل مقتول هر دو در آن است حس گفت امیرالمؤمنین الا ان دانستم که این قوم باک شدند و در آن در افتادند مع القصة هم در بصر  
 امیرالمؤمنین در میان جماعت اخف بن قیس را مخاطب داشت و نام و نسب در کتب ب خلفاء و در ذیل اشعار و شرح  
 آخلم من اخف رقم کردم همانا علی علیه السلام و از ارشاد بود و او بی بصره خبر میدهد و میفراید با اخف کاف بیه و قد ساء بالخبیر  
 الذین لا یكونون له عباد ولا حجب ولا تعقعة لهم ولا حمة خیل یترقون الارض بافدا مهیم کانتها اقدام  
 التعام یوفی یندک الی صاحب الزینج ثم قال علیه السلام و بل لیسکتکم المایر و و دور که المرغوبه  
 التي لها اخبیة کاجیة النور و خراطم کخر اطم الفیله من اولک الذین لا یندب قبیلهم ولا یفند  
 غایبهم انما کتاب الذنبا لوجهها و قادیرها یقدرها و ما یظرها یبیتها فرمود ای اخف کونیا کرا  
 کسی که با شکر میسر میکند که نه کردی دارد و نه باخی و نه آوار سلامی و کامی و نه محمدی شورانند زمین را بقدمهای خود و قد میهای ایشان  
 مانند قدمهای شتر مرغت و بدین سخن بشارت میفراید بصاحب زینج که در سال و بیست و هفتاد هجری خراج کرد و غلامان زنگی که  
 در زرد بصریان بودند با خود بار کرد و قتل و غارتی شنیع ظاهر ساخت چنانکه شرح این قصه نشانه در جای خود رقم خواهد شد نگاه فرمود  
 و امی بر شما و محلههای آبادان شما و خانههای آراسته شما که تا تبادل عقاب و خرطوم فیل شرفات و کنگر با و ایند از آنجا است که نه برشته خو  
 میگردند و نگشده خویش را میچیند زشت با کسی ایشانراست آنگاه فرمود که من دنیا را بروی در افکنم و همنده او را با دانه او بر گرفتم و او را  
 بجهت او که نماید راست گریتم آنگاه از شد ایام و غلبه ترکان و صفت ایشان فرمود کافی آراهم قوما کانت وجوههم  
 الیجان المطرقة یلبسون السرق و الذیاج و تعقیبون الخیل العناق و یكونون هناك امیرا و قبیل حتی  
 یجشی الجروح علی المقبول و یكون الفیل اقل من الماسور فقال له بعض اصحابه لقد اعطيت بالامیر  
 المؤمنین علم الغیب فضیک علیه السلام فقال للرجل و کان کلبیا با انا کلب لبس هو یعلم غیب و  
 انما علم الغیب علم الساعه و ما عدده الله سبحانه یقول ان الله عنده علم الساعه الا ان الله یعلم الله سبحا  
 ما فی الارحام من ذکر او انثی و قبیح او جمیل و سخی او جمیل و شیقی او سعید و من یكون للشارح خطبا  
 او فی الجنان للقیین مرافقا فهذا علم الغیب الذی لا یعلمه احد الا الله و ما سوی ذلک فعلم علیه الله  
 نبیه فعملت به و دعائی بان بینه صدی و تضلم فرمود کونیا منکم که روی که جبرائی است ان در شاع و استند  
 و درستی پس را می را ماند که در پی بر زبرد پی زده باشد و خرقة حرم بر زبرد خرقة دو شب باشد با این غلظت جبهه و ضخامت جبهه جا می  
 و با پوشند و بر اسبهای رهوار نشینند و کانون کارزار را گرم نمایند چند خرقة جرحت بافتان بر زبردشکان برود و در کانون کارزار  
 باشد و ازین کلمات از فتنه چنگیز خان و قتل که بدست شکر منول فت اشعاری فرمود چون سخن بدینجا آورد مردی از قبیله بنی کلب  
 برخاست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین جان علم ضعیف یا و عطا شده است علی علیه السلام بخندید و فرمود یا انا کلب این نه علم غیب است  
 چه این علم را از عالم آموزگار توان آموخت و علم غیب علم بسنگام ظهور قیامت است و علم بد آنچه خداوند در کفها خویش بحساب گرفته  
 چنانکه میفراید ان الله عنده علم الساعه و یترزل الغیب و یعلم ما فی الارحام پس خداوند میداند آنچه در رحمت است که در  
 یازنت و زشت است یا نیکوست و سخن است یا بخجل است و سخن است یا سعادت کسی است که بدو رخ میرود یا با انبیا بهشت میشود یا

خطبه  
و اخبار  
ص ۹

خطبه  
و اخبار  
ص ۹

خطبه  
و اخبار  
ص ۹

### جله سیم از کتاب ویم ناسخ التواریخ در وقایع اقلیم بجه

۹۰

علم غیب که خدای کس نماند و جز این علمی است که خداوند به پیغمبر خویش آموخته و پیغمبر امور کاری کرده و دعا فرموده که سینه من از آن  
 باشد و به یونانی می برعاطت آن فراسم آید و ازین کلمات نمود که علمی که عالم علم لدنی امور کاری کند علم غیب نباشد بلکه علم غیب  
 است که بی فایده غیر حاصل باشد و این خاص حضرت فرید کار است پس امیرالمؤمنین از ماکان و یا کون خبر میدهد و چون این علم  
 از خدای برسد به علم غیب نخواهد بود مع الفقه چون این کلمات امیرالمؤمنین پیامی بر داحف بن قیسین فرستاد و گفت یا امیرالمؤمنین  
 چه وقت شایسته در آب غرق خواهد شد فرمود یا اباجر تو آت را از او در آن سخاوی کردی این قصه ز پس رخا خواهد بود و حاضرین سببا  
 غایبین را اطلاع کند و این بصره که سینه ز جای بجای شود نگاه بجانب است کران شد و فرمود از آنجا تا ابه چه قدر مسافت است  
 سترین بارود عرض کرد ای انت امی چهار فرسخ مسافت است فرمود سخن بصدق کردی فوالله انی بعثت محمدا واکرمه  
 بالتبوء وخصه بالرسله و جعل یروجه الی الجنة لقد سمعت منه کلماته منی ان قال لی یا علی  
 هل علمت ان بین النبی البصره ولسعی الابله اربعة فراسخ و سبکون فی النبی الابله موضع  
 اصحاب السور یقتل فی ذلک الموضع من امتی سبعون الف شهید هم یومئذ یمنزل له شهیدا و بدنه  
 یس من سکنه بحکم محمد وبعثت و هشت و بیست رسالت مخصوص فرمود و تجویل او در بیست جا دیدن تعمیل نموده که شنیدیم از  
 چنانکه شما از من شنیدید فرمود یا علی آیا میدانی که از بصره تا ابه چهار فرسخ است زود باشد که در ابه که جای عثمان است بمشاور  
 از امت من بقول کرده و شنید ایشان را در جات شهیدی بد باشد سترین بارود گفت یا امیرالمؤمنین قال ان سلمان کیت قال  
 یقتلهم ایخوانهم و هم جیل کاتم الشاهین سوذ الوافهم منینه اراو احهم شدید کلهم هم فلیل سلهم  
 طوبی لئن قتلهم و طوبی لئن قتلوه یفقر لیها دیهم فی ذلک الزمان قوم اذله عند المنکب من من اهل ذلک  
 الزمان یجهلون فی الارض معروفة فی السماء علیهم و سکا فوا و الارض و  
 سکا فوا هم هلک عناه بالکاء ثم قال و یجک با بصره و بک با بصره من جنس من یقیم الله لارح له  
 و لا یس و سبیل اهلک بالویب الاخیر و یجوع الاخیر و الله هادی الی الرشاد یزقت جماعت زنجاران  
 که شکر صاحب رخ بود و صفت میخند و میفراید بکشد مسلمانان ز بار زنجاریان و ایشان طایفه باشند بمانند ایشان که ایشان سباه  
 و بوی ایشان کند دست خرم ایشان سخت است جا ایشان است خوشا آنکه گشت ایشان را خوشا آنکه گشت دست ایشان گشته  
 چه هر دو تن جای در بیست کنند و در آن زمان قومی با ایشان را بخشن شود که در چشم سنگین خازند و در زو جانیان کنام اندام و شکر  
 آسمان ایشان زینک شناسند و بگرد ایشان آسمان و ساکن نشوز زمین و مردانش پس امیرالمؤمنین آب چشمم گردانید و فرمود ای بره  
 ای بصره از جیشی از نعمت خداست و از عجزای ابکی و جنسی باشد چه این زنجاران چون در شکل قهقهه سلاح و هوسل مرکب بسیار نبود  
 و زود باشد بصره که ال تو برک احمد رجوع اغترباه شود یعنی دست نعل و قهقهه با مال کرد نگاه لعی از حوادث و بیات بصره و قد  
 و خف آن میان فرمود و در حال کبر اصیبت کرد پس فرمود یا بن الجار و ذی و الذی فلق الحمة و یوه العنمة لو اشاء  
 لاخبرکم یخراب العصاب عرضة منی تحرب و منی نعمت بعد خرابها الی یوم الفیروزان عنک من ذلک  
 علما جاران نالونی تجدونی به عالما الا اخلی منه علما و لا ذفان و لقد استودعت علم القرون  
 ۱ لا و لای و ما هو کون الی یوم القیامه فرمود ای پسر جا رود کنوسه بدان کس که خبر را بشکاف  
 و خلق بیافز که بخواهم خبر میدهم شما را بجزای یکیکت عرصات انجمنان که در وقت ضرب می شود و بعد از خرابی چه وقت باد می شود

در نسخه اول  
 در نسخه دوم  
 در نسخه سوم  
 در نسخه چهارم  
 در نسخه پنجم  
 در نسخه ششم  
 در نسخه هفتم  
 در نسخه هشتم  
 در نسخه نهم  
 در نسخه دهم  
 در نسخه یازدهم  
 در نسخه بیستم

افعیان  
 از حوادث جهان  
 و حال

و انما  
 معنی در این

### کتاب جعل و کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

۹۶

خطب  
بصیرت

خطب  
و بتقی این کتاب  
و این وقت  
و غیر آن

تا روز قیامت همانا در نزد من علوم فراوان است اگر شش کنی میدانی که بر طبق خط منیر و در سما علم قرینای سبب این پنج ازین پس  
بقیاست ظاهر شود در نزد من بود عیانت آنگاه فرمود و اقیتم لکنکم با اهل البصر فما الذی ابتدوا لکم به  
من التوفیق الا تذکرکم و موعظه لما ابتد لکم لا تشرعوا الی التوفیق فی مثل الذی و شتم و قد  
قال الله لنبی صلوات الله علیه و آله و ذرک فان الذکر الی تنفع المؤمنین میفرماید قسم یاد میکنم از برای شما ای اهل  
بصره آنچه کلمه از در بند و موصلت بود و نماز بر طعن و شتمت تا بند و اندر من بکار بندید و ازین پس در امثال این امر که اقدام کردید و شومین  
داری کنسید و خداوند غیر خود را می گماند که سود مسلمانان را دوست باز دارد و مردمان را معروف فرماید و بد مردی از بصیران برخاست گفت  
یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از این جماعت از اهل فرقت اهل بدعت از این سنت فقال اذا سألته فی فافهم عقی و لا علیک  
ان لا تسأل احدا بعدی اما اهل الجماعه فانما و من اتبعنی و ان قالوا و ذلک الحق عن امر الله و امر رسوله  
و اما اهل الفرقة الخالیفون بی و من ابغهم و ان کثروا و اما اهل السنة فالتسنة فالتسنة فالتسنة فالتسنة فالتسنة فالتسنة  
فهم و رسوله و ان قالوا و اما اهل البدعة فالتسنة فالتسنة فالتسنة فالتسنة فالتسنة فالتسنة فالتسنة فالتسنة  
و ان کثروا و قطع منی منهم القوج الاول و تبیت افواج و علی الله قصمها و استنبص الها عن جدد  
الادنی و باقیه م التوفیق و بود اکنون که سوال کردی گوش میدار تا فهم کنی و بر تو نیست که ازین پس پرسش  
توانی کرد اما این جماعت همه همان که تابع من باشد اگر خداوند بگذرد و امثال امر خدا و رسول بر این روش اما اهل فرقت مخالفین منند و آنان که  
متابعت مخالفین من کنسند اگر چه بسیار باشد اما اهل سنت آنانند که بر امر و نهی خداوند و شریعت رسول و ذکر خداوند بسیار است و اهل بدعت آنانند  
که برخلاف امر خدا و رسول گنند و همه بواجب خویش رای خویش جویند اگر چه بسیار باشد و فراوان از این جماعت در گذشته اند و بسنی کجای  
مانده اند که بر خدایت ایشان را در همه شکر و از پشت زمین بر اندازد و با بجز روزی چند که امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی اوقات شش کار است  
بلکه را بنظم کرد و بود و بعد مردم را قرین بهم و امید داشت آنگاه امارت بصره را با عبد الممدین عباس گذاشت و زیاد بن ابیه که با دست  
رای و حصافت عقل معروف بود در نزد او بدیری باز داشت و سفر کوفه را تصیم فرمود و او همی خواست تا در آنجا مقیم باشد و کوفه را  
دار امخلافه فرماید چنانکه در کتاب صفین شرح نموده است

### در نامه کتاب جعل و شطری در شماییت بنای زبان

کشف باد که کتاب جعل در یوم جمعه است و سیم شهر رمضان المبارک در سال کعبه رود و است و شهادت و دعوی نجاست سبب  
و مدت تحریر این کتاب که ابتدا از روز و بهم شهر شعبان بود تا این وقت چهل روز برآمد علمای اجبار و تواریخ شاگردان کوه ای حال  
که شرح احوال امیر المؤمنین علی علیه السلام نه در این کتاب است: در بعضی اوقات شیعیان این نظم و ترتیب نوده و در این مدت کس بدست  
موفق نیامد و این رحمت بر خویش تن نهاد اما از خداوندین دولت بهره من فدا این دوستان و خلفان در روزان و شبان با آن  
سامی و سایر بند و شرا و علانیت کار و کردار مرا حاضر و ناظر ندانکس کواهد که من بنده در تحریر این جمله در پنجاه کتابت زیادت بخت کند  
عجز کردم و در تفسیق ترتیب اجبار که همه قرین شست و تقابلی بود شریک و همین پذیردم و در نگارش این قصص امر که ترجمانی کردم  
و چنانکه بعدین نخست بر سه صفحه و سطرهای چند زین بخشیدم و هیچ سوده بیانی نبود بلکه همان غارش نخستین است که بنده زین  
مستین فدا و همچنان این بگمان کواهد که درین ربعین مرا ملازمت حضرت و موالفت خدمت صنادید دولت از ذکر اوقات زیاد  
بوده و ششگی خیال و انتقام بواسطه تسویف و تعطیل امور افزون فدا هیچ ندانم که چه وقت حکم خدا با خاطر پریشده این کار بنظام نیست

### جلد سیم از کتب و نیم ناسخ التواریخ و در قایم بقایم

شکر اشکرا بمانا فضل و فیض امیر المومنین علی علیه السلام مرا این نیرو داد و اگر بنا بر قوت با زوی من بیرون بود مرا همی محبت می آید از جماعتی که  
سقیم از صبح ندانند و صبح از صبح شناسند و اگر بخوابند باز آن پردگی خود مسطری و درنگا کنند با اینکه دانند از پرده بیرون نرفته اند  
مرا که افزون از یک کرد و نظم و شرف و صفی و در کار بیا دکار که هشتام دست باز دارند زبان دراز کنند و نکوش آغاز نماید چه خوب میگوید  
نویسگر خطی نگاه از رخسار سر بیرون آورد چون طعانه کاین سخن است یعنی شکر قصه پیغمبر است و پیرو در میان این مردم مرد  
بزرگ ماضیست کرده و اینجاست که قصه در بخارم و شکر نعمت او را که درم تا در روزگار آینه بزرگان و دیگر کار و کردار او را از او گرفته اند  
من بند را که مورد طعن و ذم فوجی است بقصد نصرت فرماید همان رسیده که جماعتی از بزرگان که ایشان را در کتب قایم  
زرک حساب و توجه نیاید کرده ام و از آرزو و تراده خوانده ام فرماید که در گذشته و درین زمانه که این از شاهزادگان که نام ایشان  
و حسب نسبت در جای خود مرقوم خواهد شد سر برداشت و گفت ای جماعت کوش فراموش دارید از طریق انصاف و اقتصاد بیکسوی نشوید نیک  
سان الملک حضرت شاه شاه مجاهد ناصر الدین پادشاه مملکت و سلطان پنج نصیب مغرور و از استخسین منصب استغفار آید  
یا شنیدید که این منصب فلسفی و حیثی و نصیب برده گفتند دیدیم و نشنیدیم گفت او را صنعت دیگر شعر و شاعریست که از زبان خاقان مغرور  
تا این وقت سلاطین قاجار مدح نموده و بزرگان دیار را ستایش کرده هیچ شنیدید یا دیدید که کس در اینجا یا در آنجا صلتی فرستاده یا آورد  
بوده که کسی بشیر یا و کند و جایزه ستاند گفتند دیدیم و نشنیدیم فرمود و حال آنکه از صناعات و کتابیست بین العجم ماکلی است که با قصد ازین  
تاکنون یاری با نان شعر غلط گفتند و دانستند او محاسن و معایب شعر را باز نمود و سخن بسیار است متقدّمین او را گفتند چنین است گفت اکنون  
از ناسخ التواریخ گوئیم آیا او دارد کتابی که مشتمل بر وقایع تمامست روزین باشد و غیرین و پادشاهان و حکما و از زبان زبان و وقت تا وقت باز نماید  
و دید یا شنیدید که بنویسد یا بنویسد و نشنیدیم گفت نه است که اگر کتب تواریخ کس خبر سیر که در کتاب است متوقع نیست اکنون محاسن ناسخ التواریخ را بشناس  
کم تا بداند که مخزن چند گونه علم است تحت رذیل احوال حکامی آری چندین از مسائل حکمی رقم کرده که اگر کس را که در شمار کتب از حکما و درود و دیگران  
عرب یا قضای تواریخ چندین یاد کرده که از کتاب جمهره و مستقصی الامثال مخشری و مجمع الامثال میدانی کس یا ندانند و دیگران را در این  
قبایل چندین در برید بر شمرده که کتب انساب را کس بخیری بشمارد و دیگران را در این میان طوائف چندین باز نموده که مطلقا در دستان ندانند  
آن نافرودا به گشته و دیگران صاحبان و معدوم مردمان و تقسیم حدود و مصلحتها و بلدان چندین نگاشته که جوته را از کتب جغرافیا مستغنی  
و دیگران کتب تواریخ اگر چه کس ایات نبوت و نبوت نبوت است چندین از کتب انبیا و خبر کاهنمان اجناس پیشیان ذکر نموده که اگر کس بدقت نظر در اینها  
نبوت خاصه از طریق نقل بر اینی است و بر دیده عقل حکما و در دیگر همچنان در ایات است در ذیل قصص و تواریخ چندین از طریق عامه اخبار  
و احادیث تذکره کرده که اگر مخالفینک نظر کنند بهرستان موافق کرده و دیگر آیات قرآن مجید چند که درین کتاب ریاضه کشف  
از کتب تفاسیر فرماده چه با قضای قصص و تواریخ در جای خود رقم شده و صد و ذیل آن قصه تمام مذکور گشته و دیگر از احوال جالبین و ارجو  
ابطال چندین اشعار عربی شرح رفته که هیچ کتاب و بیای آن برابری نماند و از نیکو منافع در آن کتاب فراوان است که ذکر آن جمله است  
اطنا شود و بهر کتب بدان فصاحت نگاشته که اگر اشعار فردوسی از قید قوافی مطلق گشتند و با او برابر در بر فرق باشد و اگر چه از کتب  
و تقریر ناسخ التواریخ شمیمت و سیاق تترسلان قصص و نبوده و پسندیده نباشد لکن در کتب که در تخریر او که بر بهر به نگاشته با اندازه  
تمامست کتب تترسلان چنان که بروانی سخن کرده اند و چه آن که نشیانه نگاشته اند توان استخراج کرد اکنون بگوئید که در برابر اینجست  
و در ازای این مدح و منقب که نام دولت باقی که هشتاد و نهار و پادشاهان شمارند که روزگار را ساخته و از شایسته و دیناری سود بر  
تشیع و ترویج او منرا و استیاد و نباشد بندگان بهر دست و بهر زبان استغفار کردند و طهارت است و درین خورند

گفتند دیدیم

### کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

#### بسم الله الرحمن الرحيم

بعد عاصی و بسده بزه کار محمد تقی لسان ملک همی گوید که چون از کتاب جمل سر و خیمه آمد میسکینم کتاب صفین و استمد و نمازیم بفضی و فضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن فیض و فضلی که آفریش در ساحت بی منتحای آن رسیده و خداوند این فرستادن بدست یاران فضل و فیض آفریده های خدای بخشنده آمرزنده من بند را با شریعت محمد مصطفی زنده میدارد و با ولایت علی مرتضی بمریان که جز این مبداء و معاد ندارد و بسند این مبداء و منتحا نخواهیم و قتی این شعر در کتاب سیر الانوار فی مناقب الاطهار کتبه ام

شهر علمی تو و علی درشت	هم درشت هم برادرست	ز فرشتش تمام مقرر است	هم بیکمال از تو که تراوست
او در در سراسر ای مدح و بوی	جاودانی حیاتش مرکب فحی	از کف او بردن او تو ال	جنت و دوزخ زمینش شمال
آبجان بار و نور استقیم	ایجهان خوب زشت را تعویم	نور و نار از تو ماشه و تفته است	مور و مار از تو خفته و رفته است
عقل تو جان جبرئیل بود	خال رخسار تو خلیس بود	بند فراتست عزرائیل	دست بدالتست میکائیل
هم ز میگال تو ستا تا پاک	مذق خود باد و آب آتش و خاک	کرده ایگان ز تو مدد و جود	نور و نور بسکه عدم پوید
ای رخسار و لب جو عدن و عدن و عدن تو حسین و حسن			

اکنون بر سر سخن آییم چون علی مرتضی علیه السلام چنانکه بشرح رفت از کار بصره پیردخت و بعد آمد بن عباس را بجاگوست آن بلده بازدا و آهنگ راه کرد از میان جماعت عمارا سبر بر پای شد و گفت ای امیرالمؤمنین این مردمان در غرمت امیرالمؤمنین بر یک کجای از زود کردی سخن بکنند بعضی چنان دانند که بجانب شام کوچ همی دهیم و آن دیگر گوید بگفته میرویم اکنون را خبر ده که با کدام سوی غرمت درست کنیم از زود کردی در تحت بیعت امیرالمؤمنین می بینم چنان می پذیریم که بچکس از شما بیعت امیرالمؤمنین بیرون نخواهد کرد و این چند کلام را بنفشاد و مکان ما بخطر رفت و جماعتی خوشترن با مورد شاعت ساختند و صدق این آیت مبارک آمد **إِنَّمَا يَنْتَظِرُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَنَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا إِنَّمَا نَرْجِيكُمْ فَنَنْتَظِرُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** و نیز خداوند میفرماید **إِنَّمَا نَحْنُ بِكُمْ عَلَىٰ الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَجِئُ النُّكْرَ إِلَّا بِالْحَقِّ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ يَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا** آنجا عمار گفت ای امیرالمؤمنین اکنون شه بصره خالصه است و کوفه بیرون حکومت تو نیست و آنان که در پیش تو متصدی جلالت شده بود دستخوش شهادت گشته سلطنت جاودانی بدست کردند اکنون ما رسیده که معویه بطریق بغی فساد همی بدو و کار مخالفت ما اعدا همی کند از آن پیش که برایشام کند بروی جاست بیاید خورد چون سخن به مجا آورد اشتراخی بر پای جاست کفبر را پیش که امیرالمؤمنین بیج راه کند سخنها می گفتی زان شب بگفتن و از شیخای صواب را نباید بگفتن من چنان دانم که با این شکر ساخته بجایش ما سخن بکنیم و لشکر معویه را در هم شکستیم و آن مملکت را از ایشان مستقلبان صافی سازیم تا امیرالمؤمنین چه فریاد علی علیه السلام فرمود **فَسَبِّحْ بِحَمْدِ اللَّهِ رَبِّكَ بِالْحَمْدِ الَّتِي لَا يَمْلِكُ التَّنْكِهَ بِهَا النَّاسُ وَنَحْمُكَ بِالْحَمْدِ الَّتِي لَا يَمْلِكُ التَّنْكِهَ بِهَا النَّاسُ** و نیز فرمود **إِنَّمَا نَحْنُ بِكُمْ عَلَىٰ الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَجِئُ النُّكْرَ إِلَّا بِالْحَقِّ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ يَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا**



بسم الله الرحمن الرحيم ویم ناسخ التواریخ و در وقایع اقالیم سبعة

بسم الله الرحمن الرحيم  
و لا یغیظکم  
و لا ینزلکم  
و لا ینزلکم

۱۰ کوفه رسول و ستاده و قوط بن لعل و کوفیها زاید بیکونه نامه کردینم الله الرحمن الرحیم من عبد الله امیر المؤمنین الى قریة  
 بن کعب و بن قیلد من السلیبین سلام علیکم فاتی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو اما بعد فانا لنبینا  
 القوم الناکثین لیبغینا و المفاریقین جماعتنا الباغین علینا فی امیننا فحجناهم فاکتاهم الى الله فادانا  
 علیهم فقیل طلحة و الزبیر و قد تقدمت اليهما بالعدوة و اقبلت اليهما النصيحة و استشهدت  
 علیهما صلحاء الامة فاطاعا المرشدين و لا اجابا الناصحين و لا ذاهل البغي بیانته فقیل حولها  
 من اهل البصرة عالى جنبهم و ضرب الله وجه بقیةهم فاذبروا فاکانت نافذة الخیر باسم علیهم منها علی  
 اهل ذلک المصر مع ما جات به من الحرب الکبیر فی معصیتها و ربها و یقینها و غیرها ما فی غیره من السلیب  
 و سفک دماء المؤمنین بلبابینة و لاجمة ظاهرة فلما همهم الله امرت ان لا تتبع مذیور و لا یجهر علی  
 جریح و لا یکنف عورة و لا یهتک ینر و لا یدخل دار الا یاذن و امینت الناس و قد استشهدت من  
 رجال صالحون ضاعف الله حسناتهم و رفع درجاتهم و انا هم ثواب الصادقین الصلین و جزاک الله من اهل مصر عن  
 اهل بیت نبیکم احسن ما یجزی العالمین بطاعته و الشاکرین لینه و قد سمعتم و اطعتم  
 و دعیتهم فاجبتهم فیغتم الاخوان و الاعوان علی الحق انتم و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته کتب  
 عبد الله بن ابي ذریع فی رجب سنة سیب ثلثین و حیدر سیف ما که ما ان قوم را کتب است کردند و تقر و جماعت با حوسه  
 و یاز کرد و با سخن حق احتجاج نمودیم و بسج و قیقه از بند و اندر ز فرود که شتم و سودی غیب پس علم در کشته شدند و طاعان بجاریه سینه  
 ما زیان خدا و رسول سبز با فند و بسیار کس نماند از کبش شد پس خلع و دیش از امتهو ساخت و بنیت کرد این وقت من بفرمودم کس  
 از غای کر خسته زود و جرحی را خست زساند و بسج زرا چهرت خند و هیچ غای بی جارت صاحب پند در شود و مردم را امینی و او هم  
 سیف را میزدم کوفه خدا و دشمنان اجزای خیر بود که چون فرمان کردم پذیره شدید و چون طلب نمودم حاضر شد پس عمر بن سلمه کتور با ما خورد  
 و بجانب کوفه روان شد بعد از ورود در آن بلد مردم را امینی کرد و ما در مسجد جامع انجمن شدند و کتاب علی را آنجا عت قرأت کرد و در آن  
 بحریب تصیب کشوند و شاد و شاد و خوار کشند و امیر المؤمنین علیه السلام از دنبال او راه برداشت و شکر بیان در ملازمت کابش کوچ کرد  
 همی مسافت کرده تا کوفه برانند و روز و شب دو روز هم شهر جالب صوم در سال سی و ششم هجری وارد آن بلد شدند مردم کوفه و صغیر و کبیر  
 ساخته پذیره شدند و استقبال استحال کردند و مردم مبارکش اعظیم ساک شمرند و قوط بن کعب عرض کرد الحمد لله الذی اعتر  
 و لیک و اذل عدوک و فضل علی القوم الباغین جسد بن و بسب از کفشی سو کند با خدی که آنجا عت که با تو متاملت کرد  
 از اهل بنی و ظلم بودند و فرستند علی علیه السلام فرمود بر باطل سخن مکن انقوم نه بنانند که تو کوفی اگر کافر و مشرک بودند اموال ایشان را  
 بغنیمت بایت بر گرفت و زمان ایشان را نجات تو است کرد این وقت اشرفنا عاظم سهر بعضی ساینند که امیر المؤمنین در قصر دارالامار و فر  
 خواهد شد فرمود در رجه بجای خویم کرد پس در رجه نزول فرمود و از آنجا مسجد مدور و رکعت نماز که داشت نگاه بر من صعود داد و خدا در انجا  
 و رسول در دست ما در ثم قال اما بعد با اهل الکوفة فان لکم فی الاسلام فضلا ما لم تبدوا و اذعنتم و اذعنتمکم  
 الى الحق فاجبتهم و بدانتم بالینکر ففتنتم الایان فضلکم فیما بینکم و بین الله فامنا فی الاحکام و القیم فانتم  
 اسوة غیرکم یمین اجابکم و دخل فیما دخلتم فیها و الا ان اخوف ما اخاف علیکم ایباع الهوی و طول  
 الامل فاما ایباع الهوی فبصد عن الحق و اما طول الامل فبئس الاخرة الا ان الذنبا قد تحلت منة

و لا یغیظکم

الطائفة الظالمین

خطبه در کوفه

### کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَالْآخِرَةَ مَذْرُوحَاتٍ مُّقْبَلَةٍ وَلِكُلِّ دَلِيلَةٍ مِنْهَا بِنُورٍ فَكُونُوا مِنْ آتِيَاءِ الْآخِرَةِ الْيَوْمِ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَغَدَا  
 حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ أَحْمَدُ هُوَ الَّذِي نَصَرَوْنَاهُ وَخَدَلْ عَدُوَّهُ وَأَعْرَضَ الصَّادِقَ الْحَقَّ وَأَذَلَّ الثَّالِثَ الْبَطْلَ  
 عَلَيْكُمْ بِقُوَى اللَّهِ وَطَاعَةِ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ الَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِطَاعَتِكُمْ فِيمَا أَطَاعَ اللَّهُ فِيهِ  
 مِنَ التَّخْلِيفِ الَّذِينَ قَالُوا لَنَا بِمُضَلِّينَا وَبِفَضْلِنَا وَبِجَاهِدِنَا وَأَمْرِنَا وَبِنَايِضِنَا حَقًّا وَبِدَاوُونِنَا  
 حَقًّا فَفَدَيْنَا قُوَاؤَنَا مَا اجْتَرَمُوا فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابَ اللَّهِ فَذَقْنَا عَنْ نَصْرَتِنِي مِنْكُمْ رِجَالٌ  
 فَأَنَا عَلَيْهِمْ عَائِبٌ زَارِفٌ فَهَجْرُوهُمْ وَأَنْتُمْ مَوْفِقٌ مَا يَكْرَهُونَ حَتَّىٰ يَبْعَثُوا خَلَاصَةً مِنْ كَلِمَاتٍ دُرِّهَا نِسْرٌ مِنْ آيَةٍ  
 میفرماید مردم کوفه شمار در اسلام فضل و فضیلتی است تا دم که دیگر کون نشوید من شمار دعوت کردم و اجابت نمودید نگاه از راه بکشید و با شما  
 شدید بمانا شما و دیگر مردم که طریق شما گرفتند در افعال احکام شریعت و قیمت غنیمت همه و بی مانند و من بر شما سخت تر شد تا دم که از پیش  
 به بوی وید و در فرمان آرزو شود پس از راه حق برگردید و آنچه از محو و غشی آید بی مانند و در خدمت فرارید هر یک پیروان فرزندان با  
 نیکو است که شما فرزندان آنسری باشید چه آنچه در جهان کنی در آنسری از پرسش کند منت خدایا که دست راست است که در دشمن باو تن  
 ذلت ساختن آن مردم بر شماست که از منصبت خدو بد پر میرید با طاعت کنید از اهل بیت پیغمبر سخن را که طاعت خدای خوشتر است  
 نکرد آن اهل بیت بفرمانداری فرزندان آن مردم که فضل ما بر خوشتر فضیلت باشد و ما را از حق خویش دفع دادند بمانا از و بمانا که اگر چه  
 خویش معاینه کند و سزای فعال خود ملاقات فرماید دهنستد باشد که جماعتی از شما دست از نصرت من باز داشتند من از زورش و دیگر  
 ایشان دست از دم لاجرم شما از ایشان کنار گیرید و یا از ایشان سخت آرزو دارید تا که بی از کرده پیشمان شود و عند خویش سبوح  
 این وقت تا که بن حبیب ایربوعی که صاحب شرطه بود بر خاست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین که غیر نیاحت بگویش سخن کردن یا بجای  
 خویش نزنون دست نشود چه ایشان از خدمت تو بار نشسته و از جهاد با اعدای دین قاعد و زید و فرمان کن ایشان ترا کردن بر نیم  
 امیرالمؤمنین فرمود ایما که از چندن نباید کشید شکسته شود ایشان را شهری بداد و در حمتی نازد و باید کرد و تودورین کار از اقتصاد بیکو کشد  
 و زید بیرون شامی تا که بن شمر بخواند لَبَعْضُ الْعِلْمِ أَبْلَغُ فِي أُمُورٍ شَوْبَكَ عَنْ مُهَادِنَةِ الْأَعَاذِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 فرمود خدو در چنین فرموده بلکه میفرماید وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ  
 جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلْيَبْتَهِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا كَسَى رَجُلٌ حِمْلَ شَرِيعَتِ ثَوَانِ كَثْرَةِ اسْرَفٍ وَرَقْمِنَ يَأْكُرُ كَثْرَتِ  
 که مظلوم کشته شود اولی می دم او را طلب سخن او حق و حقی باشد و در پایان امر فروری و ظفر مندی آن مظلوم آمد بنوقت ابو زره  
 عوف لازمی که از شعیبان عثمان بود و از نصرت جانبین بجای نشست بر باخی خاست و گفت یا امیرالمؤمنین یا کشتگالی که در پرورد  
 عایشه و طلحه و زبیر بر خاک فشانند معاینه فرمودی بگوی اچرا ایشان را دشمن شمشیر ساختند و سبک او در انداختند علی علیه السلام فرمود  
 شدند اچرا اعمال مرا کشیدند و قریب تر از شعیبان مرا عرضند ما را دشمن و گناه ایشان جز این نبود که گفتند شما که شکیست که دید و ما شام  
 بیان بکشید و ما نکینیم پس نجافضه بر ایشان شنون زند و ایشان را تبع در گذر اندید و کاسی که من بصیر رسیدم کس بدیشان بر شادا  
 و پیام دادم که گشندگان شعیبان مرا من فرستید تا قصاص کنم و با کتاب خدای باشا کار فرمایم با اینکه سعیت من بر کردن ایشان تقریر  
 و خون شعیبان من بر دست ایشان مقرر بود سخن مرا وقتی نگذاشته و از در تعالمت و مبارزت بر من بیرون شدند لاجرم من بپوشید  
 برایشان تا ختم آن جماعت طعمه عقاب شود و ساختم آن ای بویده ازین جمله چه فهم کردم از لغزش و ذلت بکسوی شدی یا بسن  
 در شکست و متی عرض کرد یا امیرالمؤمنین تا کتون دستوش شکست بهت بودم لکن ایشان بدستم که تو خبر طریق حق زدی و خبر طریق حق

اینجا خطه از ائمه

جلد سیم از کتاب و نیم نسخ التواریخ و در وقایع اقالیم سبعة

۱۰۲

توضیحی در خصوص  
در تفسیر این روایت  
از کتب معتبره

سخن  
علی با سلمان  
صرد

مادی نشوی و اجتماعت که بر خلاف رفتن از طریق انصاف بخلاف گرفتند با ایند دروغ زن و منافق بود بعد از وقعه صفین  
 ابوب مکاتبت فرزند داشت و پوشید با او نامها میخواست و چون کار بر معویه مستقر یافت او را پادشاه این نیکو خدمتی از اراضی  
 فلوچه سیوه عالی را با بچه چون سخن او برده پامی رفت چند تن بر پای شدند تا آغاز سخن کنند ایشانرا مجال سخن بدست نشد  
 چه آنحضرت از بنبر زیر آمد و در سرای جعد بن بیره بن ابی وهب فرود شد و این جعد پسر ام مانی خواهر علی علیه السلام بود و در میان  
 در سرای جعد بر امیرالمؤمنین کرد آمد علی علیه السلام کتین از اصحاب خویش را پرسش حال فرمود مردی گفت ایستادند و از آنجا  
 خدای او را برگزید و از بصر خود مشیا کرد و فقال ان الله لا يستلذوا احد من خلقه انما اذ الله بالذون انوار و لا لال  
 فرمود خدایند کسی از هر خود اختیار نمکند بلکه از انهای مرگ زده میفرماید اغراض نفس خویش و ذلال خلق را و این آیت مبارک قرآنست  
 وَكُنْتُمْ اَمْوَانًا فَاجْبَاكُمْ ثُمَّ نَجَّيْكُمْ مِّنْ حَيْثُ كُنْتُمْ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ اللَّهِ وَرَأَيْتَ الَّذِي كُنْتُمْ تُعَادِيهِ بِالْاَعْيُنِ وَكُنْتُمْ  
 اَوْقِي الثَّانِي فِي نَفْسِي وَانْتَجَيْتُمْ مِنِّي اَظُنُّ اِلَىٰ نَصْرَتِي فَاَصْدِيكُم مِّنْ اَهْلِ بَيْتِي قَبْلِكَ وَمَا زَعَمْتُمْ اَنْ تَكُونُوا  
 ای سلیمان خوشتر از دشویش شکست بهشت رشتی و از نصرت من باز نشتی و نگران کشتی که کار من کجایم کشد و همی از منوی بدست  
 شدی و جان که بچه کس از مردم و نصرت خویش با تو بر بنیدارم بازگویی چه چیز ترا ز راه بردند تا از نصرت اهل بیت پیغمبر خود  
 دست باز داشتی سلیمان عرض کرد یا امیرالمؤمنین از گذشته سخن میکنم و مرا بگماست و گویش کامشده و خدایر سپاس گذار که درین وقعه  
 دوست زد و دشمن بشناختی و مخالف از موالف بدستی ازین پس که خدمت استوار بندم و شرط صحبت نصیحت تمام کنم و هیچ دقیقه  
 از اطاعت و متابعت فرود نگذارم امیرالمؤمنین چیزی نکفت و سلیمان لحقی نشست و برخاست و همچو استاد خدمت امام علی علیه السلام  
 خاطر امیرالمؤمنین را ازین که در دست صفائی بدر دانی وقت امام حسن و مسجد جامع جای داشت پس مسجد جامع آمد و در خدمت امام حسن  
 آغاز کرد و گفت سبح شنیدی که امروز امیرالمؤمنین در میان آنجناب من چه کار پیش داشت و تا چند را بتوجه و شفقت رحمت کرد  
 و دوست و دشمن را بجانب من نگران ساخت حسن علیه السلام فرمود ای سلیمان دوست از دوست میسر خد و کلامی آغاز دوست را  
 با دشمن کاری نیست تو ازین سخنان رنجیده شو و اینکه عتاب بر اجزای در عنایت بحساب کبیر سلیمان گفت پس نوز این امر تقریر یافته و  
 نخته و بلا و اوصهار در تحت فرمان نیامده چه بسیار دشمن که در آرزوی خلافت کردن کشته که آتش فتنه ایشانرا بجز آب شمشیر اید  
 نتوان تسکین کرد لاجرم از نصرت من و امثال من چاره و گزیری نیست پس را بسجتهای درشت و کلمات گراننده آزرده کنی و از پیش  
 مرانید حسن علیه السلام گفت ای سلیمان امیرالمؤمنین در حق تو خبر نیکویی آفیند شد و صفای مباحث ترا با هیچ خاطر می برابر بخند و او را  
 خوشدل ساخت با بچه علی علیه السلام از روز و شب که وارد کوفه شد تا در جمعه در سرای جعد جای داشت و هر کس بر او در می آمد و سلام  
 میداد اگر آن مردم بود که ملازمت رکاب و بخت و از جهاد تقاعد و در بار بست ملاست سرزنش زخمی میفرمود پس سعید بن قیس در آمد  
 و سلام داد امیرالمؤمنین فرمود سلام بیداد اگر چه از آن جماعتی که گران نشستی تا عاقبت کار بر بدستی عرض کرد یا امیرالمؤمنین جا  
 و کلام از آن جمله استم فرمود این حکومت با خدا و است محمد بن مخنف بن سلیم گوید اتفاق پدر مخنف در سرای جعد حاضر حضرت علی  
 شدم و هنوز جوانی مزایق بودم علی علیه السلام جماعتی را مخاطب داشت و میفرمود ما بظلمتکم عقی و انتم اشراف قومکم و الله لئن  
 كان من ضعف اليه و تقصير البصيرة انكم لبوروا و الله لئن كان من شك من فضلك و  
 مظاهر علی انما لكم لعدو فرمود چه چیز شمار از نصرت من گران و توانی داد و حال آنکه شمارگان تسبیله بودی

الان و...



جلد سیم از کتاب ویم ناسخ التواریخ و تاریخ اقلیم

۴۲

عَبَّأَ وَلَمْ يَزَلْ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ كُنْدِي فَذَسَمَنِي إِذَا زَكَّرْتُمْ وَعَلَّمَ أَعْمَالَكُمْ وَكُتِبَ أَجَالَكُمْ فَلَا تَعْتَرُوا بِالذَّنْبِ  
مَا تَعَارَوْا بِأَهْلِهَا مَعْرُودٌ مَنْ اخْتَرَهَا وَإِلَى قَنَاءِ مَا هِيَ إِنْ الْآخِرَةُ هِيَ دَارُ الْحَيَوَانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ  
أَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَمُرَافِقَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَمَعِينَةَ الشُّعَدَاءِ فَلَا تَمُنُّ لَهُ وَبِهِ

خلاصه سخن این است که میفرماید خداوند رسول خویش را بر کردار و در به نبوت مخصوص فرمود و از همه فریدگان برتر داشت و او باطن رسالت کرد  
و ذمت خویش را آنچه مامور بود از او ساخت و مردمان برین تبار و صفت یکیم بر بسنکاری چه بر نیز کاری در نزد خداوند سبب قربت بود  
و عواقب امور را نیکو کرد از دشمنان پرستگاری مورشید و نیز برای نیکوئی خلق تندید پس عذر کنسید از آنچه خداوند شمارا حذر فرمود و ترسید آنچه  
برون زد بر مغز دست و کار بریا و سمع کنسید چه کنس که خضر خدای عبادت که خداوند او را معبود خویش باز گذارد و آنکن که از بصر خدای کار کند  
خاوند او را بادش فریاد پس ترسید ز عذاب خدای چه خداوند شمارا همواره نیافرید و یاده را نکرد شمارا درین بیاموخت و وقت معلوم کرد  
پس فریفته دنیا شوید که او فرینده است و ناپاید راست همانا آخرت سرای زندگانی عاود نیست و من اینک طلب شهادت میکنم چه ما بر  
خدایم و بازگشت با بدست با بجمعه علی علیه السلام بعد از ادای این خطبه ز منبر بر آمد چون در سرای خویش شد همچو است تا اعمال خویش را  
در بلدان امصار عرب عجم نامور دارد و ممالک را منظم کند و آنان که در بلاد بعیده جای دارند در تحت فرمان آورد

مامور فرمودن علی علیه السلام عمال و تخام خویش را در بلاد و امصار عرب و عجم در سال سی و ششم هجری

۳۶ ن  
مأمورین  
عمال علی علیه السلام  
والتا

امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون مردم کوفه را در فرمانبرداری خویش بدست و بجهتستان ساخت بنظم ممالک بعیده پرداخت پس بن  
قیس را بجکومت بدین مامور داشت و بلده جو عار نیز بدو گذاشت و جو خایطع جم و خای محمد و الف قصوه نام نه نیست و در کنار آن شهر کج  
میان خالقیق و خوستان که بشاد نیز درم خراج داشت و از پس آن مختلف بن سلیم را بجکومت اصفهان و بحدان کسین فرمود و در کوفه  
کعب بن بختناوات حکومت داد آن نام سه شهر است در نواحی بغداد و بقیاد و علی و بقیاد و وسط و بقیاد و سفلی و هر یک شش تن بر طاسج  
نواحی بودند و دیگر قدر بن مطعون لاری را بجکومت کسک فرستاد و آن محال را نیز بر سرش حال سیم خراج بود و کسک را بهر دو کاف و فتح  
و دیگر عدی بن محارث را در شهر بهر سیر ایلت داد آن شهر در برابر ایوان توشروان بود و در بغداد از زمان این هر دو میگذشت ابوحنان  
البکر را در رشتستان عالی فرما گذار فرمود و آن شش تن است چهار طاسج و آن یکی ایلت است که در غربی بغداد بر کنار راست بود و عجم آنرا فرود  
شاهورینیا میزند چه شاهپور و الاکفاف عمارت کرد و بنا را میزند از بصره که در آن راضی بود و کندی فلوان بر زبیریم نهادند ابو العباس سفلیح  
در آنجا میان قصوه و اینه نزد عجم در آنجا بر دو م باد و زیا با بای موحده و ضم دال مملکه که نه عیسی معروف شد و آن در شرقی نهر صراه واقع  
و از آنجا تا بغداد کج خراج است که دیگر قطر بن آن در غرب نهر صراه است چهارم سکن بفتح سیم و کسک کاف و آن نام طسجی است از اعمال جیل و سب  
مصعب بن زبیر بن العواء که در وقت عبد الملک بن مروان مقتول گشت در آنجا است چنانکه انشاء الله در جای خود شرح می آید و است  
بضم نمره و سکون سن و معنی ستاق است و همچنان علی علیه السلام سعد بن مسعود ثقی را بر رشتان زوایی ایلت داد و زوایی جمع زاب است  
و زاب تعاضح چند است و عرفی زاب علی در میان مصل و اربل است و از آن شدت جیران زاب مجنون گویند و منخرج زاب سفلی  
حمال سلق است میان شهر زور و آوز یا بجان و از بالای تکریت بدجله میریزد و در زاب یک در میان واسط و بغداد است و از دو جانب این  
زوایی بلاد و قرای فریوان است و دیگر از عمال امیرالمؤمنین یعنی بن کاس است از بنی سیم که بنام ما در معروف بود او را ایلت بختستان داد  
و بختستان کبیرین مملکت و جیم کس و ولایتی وسیع و معروفست و از شهر آن مملکت تا بمرات ده روزه راه است و در جانب جنوب هر است  
و دیگر از عمال علی علیه السلام خلید است که او را ایلت خراسان داد و خلید چون بخراسان آمد کثوف داشت که از شانزده دکان ملوک عجم که کابل

ممالک کبیرین  
مملکت و جیم کس  
ولایتی وسیع و معروفست  
و از شهر آن مملکت تا بمرات  
ده روزه راه است  
و در جانب جنوب هر است  
و دیگر از عمال علی علیه السلام  
خلید است که او را ایلت  
خراسان داد و خلید چون  
بخراسان آمد کثوف داشت  
که از شانزده دکان ملوک  
عجم که کابل

کوفه را



### جاسم الكتاب ویم ناسخ التوايح ووقایع اقا کیم جسد

۱۰۶ اندک لحنی از بنال و بناخت و بها عبی ز ناسف و سنان بنجاک کفن و بجی بشاره آمدون بده در صداره و سخاک که در تهران جاشی و با  
تصمیم عزم دو که اشتر را از کما رفته بجا ندهد و شکر کرده از طرفان خمیر بیرون زد چون بن اخبار روشن من شد من بن خیرم الاسد من ابرو خیزد

أَبْلَغُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رِسَالَةً  
مَنْتَبَهُمْ أَنْ التُّرُوكَ مَثُوبَةً  
أَنْسَبَتْ إِذْ فِي كُلِّ عَامٍ غَارَةٌ  
غَارَاتُ أَشْرَافِ الْخِيُولِ يُنَادُونَ  
وَصَحَّ السَّالِحُ مَرَصِدًا لِحِلَالِكُمْ  
وَحَوَى رَسَائِقَ الْجَزْوَةِ كُلِّهَا  
لَمَّا دَأَى بِيْرَانَ قَوْمِي أَوْفَدَنِي  
أَمْعَدَ الْبِنَاخِيْلَةَ وَرِجَالَهُ  
سِرًّا لِيَهْتَمُّ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْقَنَا  
فِي مَرْجِعِ مَهْرَتَاءَ لَوْ نَشِئُ بِنَا  
لَوْلَا مَقَامُ عَشِيرَتِي وَطِعَافُهُ  
لَأَمَّاكَ أَشْتَرُ مَدِيحِ كَلْبَتَشَفِي

بعضی از این شعرها را در کتاب  
تواخیر و وقایع اقا کیم جسد  
درج کرده ام

بعضی از این شعرها را در کتاب  
تواخیر و وقایع اقا کیم جسد  
درج کرده ام

سعی و بان کرد، این بن خیرم نیز در صحاک بیرون شود و بنویز شکر لازم خدمت او داشت و این بقدم محراب شتاب شکران آید و صفا  
پوست سرد و از بلاد دیگر نیز لشکرها سواره و پیاده با هم پیوسته و بنزدیک سخاک شده بشماره عدو بسیار شد و دل قوی گشت بجهت  
آنست که زم شکر کرده و اشتر نخعی چون کوه آبن پابرجای بود و از بنوه اینان همی هر کسی نداشت با بجهت از دو سوی آهنگ یکدیگر گزید  
و همیشه و میوه بسیار است و در روی شدند و جنگ انداختند شتر نخعی چون کر سنه شری که در میان کوزمان افتاد و چست بر او میر  
ه از است بجهت بمیزد و مرد و مرکب سخاک از اخت چند آن لشکر گران بگشت و بهر سمت کرده و بهر میان بجانب معویه که گشتند  
اعماله شتران را رضی اعرضه بنیب غارت همه داشت و هر کس سر ز چیت علی علیه السلام در بنا و در کردن زردنا و لاسیت جزیره و معانی  
و کوشش تا گوش تخت فزان آمد پس صورت حال با امیر المؤمنین بن علی خدمتی نوشت و حضرتش از آنجا رفت آگهی فرستاد در خست  
که اول سواد میسنی آمد و مردم که در بواهی کوفه نتمین شده حاضر حضرت امیر المؤمنین شده چون کرده می بنوه و عدوی کثیر بود و با آن جمله سخن  
کردن صعوبت معیوه علی علیه السلام و مردم کین زمین خود اختیار کین با و سخن کنیم چون بن سواد شتر مردم عجم بود و زسی اختیار کرد  
بسر زسی در حضرت امیر المؤمنین مدیس نمود و مردم بیرون شدند تا بود که امیر المؤمنین بهم خواست تا آنجا گشت ایما که با مردم  
بنی مسری و حال کینش بود بن زینی پس کین دک بلوک محمد و طبعه و پس چند تن بودند عرض کرد که سنی ستن فرمود که در ایشان  
برچسان بود که گوار ایشان همانند بود و در روی و روشش بدست بودند که کبری پسر مرز که خوی دروش کرد و ایند بر خلاف که شکر  
رحمت آخرت کرد و بنوشتن عمارت فرمود پس دهان بشویدند و او را بگنند و ز ناسن اسوه کردند و فرزندانش را نیز کین گنند  
فَقَالَ يَا فَرَسِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ بِالْحَقِّ وَالْأَبْرَاضِي مِنَ أَحَدٍ إِلَّا بِالْحَقِّ وَفِي سُلْطَانِ أَهْلِهِ  
تَذَكُّرَةً يَمَّا حَوَّلَ اللَّهُ وَأَيْضًا لِأَنَّ قَوْمَ مَمْلِكَةِ الْأَبْيَدِيَّةِ وَلَا يَدَّ مِنْ أَمَارَةٍ وَلَا يَزَالُ أَمْوَافًا مَتَابِعًا سَكَا

### کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۰۲  
 مَا لَمْ يَشْتُمْ آخِرًا نَأْوَا إِذَا خَالَفْنَا آوَلْنَا وَأَفْسَدْنَا هَلَكُوا فَرُودَا حِي تَرِي فَعَاوِذُ مَرَدَا نَزَابُ اسْتِي فَرِيدُوا زِيَانِ بَرَرِ اسْتِي  
 وصدق شد و نشود و در سلطنت خداوند از آنچه عطا کرده ذکر است برای مردم که از شکر نعمت غفلت نکنند و هیچ مملکتی استوار  
 نماند جز بر تدبیر میری و دستگیری ما بی ما محکم بود چنانکه آخر با خلافت لایق بود و اگر بیلاک شود و مردم را بهلاکت بکشند  
 آغاز خلافت معاویه در ایام خلافت علی علیه السلام

آغاز خلافت معاویه

کشوف باد که عقیدت مردم می بر آنست که معاویه بچگاه ایمان نیاورد و مانند پدرش ابوسفیان کافر بود و کافر بود از اهل سنت و جماعت  
 طایفه افضلیه نیز معاویه را کافر دانند و خیر است که در ایام خلافت معاویه مردم دینیه نیز او شدند و از قحط سال خالی شدند و کفشد رسول خدا را  
 ازین روز خبر داد و بصبر صیت فرمود معاویه زود سخن گفت چنان بشد که او گفت و بصبر دای جوع کینه هم اینجا افضلیه بر کفر و بران کینند  
 چنانکه ابن ابی الحدید گوید دهد و باید دانست که خصمی علی علیه السلام چنان در خاطر معاویه قرار بود که هیچ عاوده محو و منسی کرد و چه ناست قبایل  
 عشیرت او شبش علی کفر بافتند و اگر از نفاق سلمانی گرفته چنانکه خطبه بن ابی سفیان برادرش او و لید بن عبده خالص را محمد بن عبده  
 در کربلا با تیغ دگر زانند بشرحی که در کتاب سول خدی مرقوم است و در مدتی که ابو بکر و عمر و عثمان حلقی و احمد معاویه را برادرش برادر او  
 همواره در ظل حمایت و عنایت خویش میداشتند خاصه در زمان عثمان که بنی امیه سخت قوی شد و بر کشتن انسان تشریح سلطنت و خلافت  
 کشید و این سلطنت در بنی امیه از عثمان بجای آمد و معاویه را در شام پادشاهی بقوام بود و مملکت شام چون بعد از رسول خدی مخرج  
 اهل مملکت جز ابو بکر و عمر و عثمان کس را بجای نداشت سول خدی باورند اسند و از فضایل امیرالمؤمنین علی کتر شنیدند بودند که کون بیست  
 پنجاه بود که معاویه در میان ایشان کار سلطنت میکرد و چند که تینواست فضایل علی علیه السلام را پوشیده میداشت و از آن کاو که ادریس  
 بن زبیر است زنا آلوده گشت و شوهر نخستین او را سطلقه ساخت و بزکان قریش او را همین آوردند و کاس خبر داد که ازین زن فرزندش  
 بنام معاویه بود و در جهان پادشاهی گسرد و ما این قصه در جلد دوم از کتاب اول شرح رقم کردم و دیگر کعب الجبار معاویه را خبر داد که جلد هفتم  
 این سلطنت بر محنت فراوان بر تو فرود آید این اخبار نیز معاویه را قوی دل داشت و بر کبر بیعت علی دینی آورد و اینکه این عباس مغرور  
 شعبه در خدمت امیرالمؤمنین عرض میکرد که معاویه را در شام باز که از بیعت ترا بر کردن مردم آن مملکت تا کند نگاه او را غرل غولت زما  
 رای بخطا میزند و علی علیه السلام میدانست که فضیل امر او با معاویه جز از این شیره نشود چنانکه در سفر او پس که معاویه از زینب انبک شام کرد  
 در مسجد رسول خدی بجانب علی علیه السلام گران شد و قَالَ لَهُ اِنِّي شَاخِصٌ اِلَى الشَّامِ وَنَاوِلْ عِنْدَكَ هَذَا الشَّيْخَ  
 يَتَّبِعِي عُمَانَ وَاللَّوْكَانِي اِلَى مَخَصَّصَتْ وَنَهْ سَفَرَةٌ وَاِحِدَةٌ لِاَخِي رَبِّكَ بِمَا تَدْرُسْتَفِي كَفْتُ مِنْ شَامِ مِيْرُومِ وَعَمَارِ اِنْبِرُو  
 میگردم سو کند یا خدی که گوی ز سر او کم شود ترا باشد شیره خرابیم زد این بخت بدم رفت چون عثمان را در حصار گرفتند و او را ذکر و بجا  
 او را بکشند تا از پس خود خلیفه بر در او با جمل چون مردم مصر و مدینه عثمان را در شامی محاصره کردند و روان بن حکم دو سرع سسک به  
 حاضر ساخت بجز ایشام نیز یک معاویه سمل نمود و دیگر را بجانب بن علی بن فیه فرستاد و هر یک بیگونه نام کرد اما بعد از آن بنی فیه  
 فِي النَّاسِ كَالثَّامَةِ اَلْحَمْرَاءُ وَاِنَّ النَّاسَ قَدْ قَسَدُوا لِمَنْ يُوَاسِي كُلَّ مِحْجَةٍ وَعَلَى كُلِّ طَلُوقٍ جَعَلْتُمْ مَرْتَمًا اَلْعُرُوقَ  
 اَلْعَضْبِيَّةَ وَمَقْدِفِ اَلْقَشْبِ وَالْاَفِيكَةَ وَقَدْ عَلِمْتُمْ اَقْبَالَ رَنَابِ عُمَانَ اَلَا كُرْهًا يَجْتَدِيْنَ وَرَايَا وَاِيَّ خَائِفِ  
 اِنْ قِيلَ اَنْ تَكُوْنَ مِنْ بَنِي اُمِيَّةٍ يَمْنَانِ اَلْثُرَيَّا اِنْ لَمْ تَصِرْ كَرَسِيْفِ اَلْاَسَاسِ اَلْحَكْمِ وَلَيْتَنْ وَمَا عَمُوْدُ اَلْبَيْتِ  
 لَتَتَّذَاعِبَنَّ جُدْرَانَهُ وَالَّذِي جَهَبَ عَلَيْهِ اِطْعَامُكَ اَلشَّامَ وَالْهَمْنُ وَلَا سَكَ اَنْ تَكُنَّا نَابِعَاءُ اِنْ لَمْ تَتَّخِذْ رَاوِ  
 اَمَّا اَنَا فَسَ اَعْفُ كُلَّ مُسْتَشِيرٍ وَمُعَيَّنٍ كُلِّ مُسْتَصْرِجٍ وَجَبِيْبُ كُلِّ دَاخِعٍ اَنْوَاعِ اَلْفُرْصَةِ قَائِبٌ وَنَبِيْدُ اَلْفَهْدِ

این خطب است که معاویه در مسجد رسول خدی علیه السلام خواند و در آنجا که معاویه را از بیعت با علی دینی آورد و اینکه این عباس مغرور شعبه در خدمت امیرالمؤمنین عرض میکرد که معاویه را در شام باز که از بیعت ترا بر کردن مردم آن مملکت تا کند نگاه او را غرل غولت زما رای بخطا میزند و علی علیه السلام میدانست که فضیل امر او با معاویه جز از این شیره نشود چنانکه در سفر او پس که معاویه از زینب انبک شام کرد در مسجد رسول خدی بجانب علی علیه السلام گران شد و قَالَ لَهُ اِنِّي شَاخِصٌ اِلَى الشَّامِ وَنَاوِلْ عِنْدَكَ هَذَا الشَّيْخَ يَتَّبِعِي عُمَانَ وَاللَّوْكَانِي اِلَى مَخَصَّصَتْ وَنَهْ سَفَرَةٌ وَاِحِدَةٌ لِاَخِي رَبِّكَ بِمَا تَدْرُسْتَفِي كَفْتُ مِنْ شَامِ مِيْرُومِ وَعَمَارِ اِنْبِرُو میگردم سو کند یا خدی که گوی ز سر او کم شود ترا باشد شیره خرابیم زد این بخت بدم رفت چون عثمان را در حصار گرفتند و او را ذکر و بجا او را بکشند تا از پس خود خلیفه بر در او با جمل چون مردم مصر و مدینه عثمان را در شامی محاصره کردند و روان بن حکم دو سرع سسک به حاضر ساخت بجز ایشام نیز یک معاویه سمل نمود و دیگر را بجانب بن علی بن فیه فرستاد و هر یک بیگونه نام کرد اما بعد از آن بنی فیه فِي النَّاسِ كَالثَّامَةِ اَلْحَمْرَاءُ وَاِنَّ النَّاسَ قَدْ قَسَدُوا لِمَنْ يُوَاسِي كُلَّ مِحْجَةٍ وَعَلَى كُلِّ طَلُوقٍ جَعَلْتُمْ مَرْتَمًا اَلْعُرُوقَ اَلْعَضْبِيَّةَ وَمَقْدِفِ اَلْقَشْبِ وَالْاَفِيكَةَ وَقَدْ عَلِمْتُمْ اَقْبَالَ رَنَابِ عُمَانَ اَلَا كُرْهًا يَجْتَدِيْنَ وَرَايَا وَاِيَّ خَائِفِ اِنْ قِيلَ اَنْ تَكُوْنَ مِنْ بَنِي اُمِيَّةٍ يَمْنَانِ اَلْثُرَيَّا اِنْ لَمْ تَصِرْ كَرَسِيْفِ اَلْاَسَاسِ اَلْحَكْمِ وَلَيْتَنْ وَمَا عَمُوْدُ اَلْبَيْتِ لَتَتَّذَاعِبَنَّ جُدْرَانَهُ وَالَّذِي جَهَبَ عَلَيْهِ اِطْعَامُكَ اَلشَّامَ وَالْهَمْنُ وَلَا سَكَ اَنْ تَكُنَّا نَابِعَاءُ اِنْ لَمْ تَتَّخِذْ رَاوِ اَمَّا اَنَا فَسَ اَعْفُ كُلَّ مُسْتَشِيرٍ وَمُعَيَّنٍ كُلِّ مُسْتَصْرِجٍ وَجَبِيْبُ كُلِّ دَاخِعٍ اَنْوَاعِ اَلْفُرْصَةِ قَائِبٌ وَنَبِيْدُ اَلْفَهْدِ



جلد سیم از کتاب دوم تاریخ الموارنج و وقایع فالیم سجد

۱۰۰ ابصر عفاً متشبهه ولولا عفاً لعطب التبريد وشباع الكتيب لشرحت لك من الامور ما لا تقران معه ان  
ان تحدث الامر في طلب ما انما ولياه وعلى ذلك فليكن العمل انشاء الله ووراء خبر من شروشت

وما بلغت عثمان حتى تحطمت  
لقد رجعت عموداً على بدي كوفها  
سبدي مكنون الصماير قولهم  
فان تقعدا لا نطلب ما ورتما  
تعيش بدي والذل في كل بلد  
وجال ودانت للصغار و جالك  
وان لم يجدا فالتصبر ذوالك  
ويظهر ميثاقهم بعد ذلك فمالك  
فليس لنا طول المحبة معك  
وتظهر ميثاقاً كآبة وهزالك

اینکه در این کتاب  
تاریخ الموارنج  
در بیان سبب  
کشته شدن عثمان  
و سایر اخبار  
در این کتاب  
مورد ذکر است

در حمله میگوید مردمان دل بر بنی امیه بردند و اینان از کذب و بیهوشی بودند و خداوند ایشان را  
دریم و هر اسم که اگر عثمان کشته شود تا بنی امیه نشانی نماند و کس نام ایشان ندانند آن میگوید و امی علی بن فقیه شام استاید که بزرگترین علمای  
گرفتند این بود که ایالت شام و این خاص شام گذاشت و بی شک شما چنانکه توانا باشید بزرگترین طاعت و بیرون بکشید پس بی شام  
استوار بزرگواران امر را که چون بجای عظیم است دست باز درید با ایمان و نهادم کرد و من اینک حاضر و بجهت دعوت کنید حاجت کنم  
نکران و قهر تا اعجاز که توانم و کردار دشمنان را کفر کنم اگر دریم بودم که رسول من اسیر شود و کتب من و شکر کرد و این دامیه بزرگ الهی شبح  
میتانم تا سچگاه از باقی شنیدم و ام که در من مقصود است کیر با اینده کنیدی و سستی نباید جست و در انجام امر جاهد و ساعی باید بود و نامو چندی  
که امید بجات از برای عثمان بود در امر و تعاون و توانی میوزید چنانکه کتب عثمان را وقتیکه گذاشت و او را در ذکر این وقت که نام مردان  
بود رسید است که از بی این نام خبر قتل عثمان در رسید پس مجددم در از اسنادی کرد و حاضر شدند و خوشتر من بر صغیر داد و او از  
و غربت عثمان بنالید و از مردم در دفع دشمنان و نصرت طلبید از قضا هم درین هنگام مسری بیک سرور رسید و کتب دیگر از مردان بن  
رسانید بیکونه و هب الله لك ابا عبد الله قوة العزم و صلاح الثبوت و من عليك معرفة الحق و اتباعه فان  
كنت اتيك هذا الكتاب بعد قتل عثمان امير المؤمنين و اتى قتله شجراً بخر البعير الكبير عند الهامين من  
ان بنوه بالجمال بعد ان نفيت صحته يطى المرابيل و ستر الجهور و اتى معك من خبري و غير مقصير ولا طيل  
ان القوم اسطالوا مدنه و اسفلوا ناصره و استضعفوه في بدي و املاوا يقيله بسط ايدهم فيما كان  
عنه و اعصوا عليه و قتلوا حاصراً فدمع من صلوة الجماعة و رد المظالم و العقر في امور الرعية  
حتى كانه هو فاعل لما فعلوه فلما دام ذلك اشرف عليهم فوقفهم الله و ناشدهم و ذكروهم مواجداً  
رسول الله و قوله فيه فلم نجد و افضله و لم ينكروه ثم رموه بالاطيل اختلفوا ليجعلوا ذلك ذنباً  
الى قتله فوعدهم التوبة بما ذكره و وعدهم الرجعة الى ما احبوا فلم يقبلوا ذلك و قتلوا اذرة و اشمكوا  
حرمته و وشبوا عليه و فسكوا دمه و انقشعوا عنه انقشاع سحابة قد اقرت سماءها من كفتين قبل ان يطالب  
انكفاء البحر و بصو المرعى فخلق بيني امة ان يكونوا من هذا الامر بجزى العتوب ان لم يتأذوا ما قرء  
فان شئت ابا عبد الرحمن ان تكونه فكنه و السلام بعد از تحمید و صلح معویه میگوید این کتب بر این قتل عثمان میگوید همانا  
کشته شدند چنانکه شتر کشته و آن شتر را از علمای کران و طی مراحل بعید و چندین جزاعت رسید باشد که او را قدر و قیمتی نرسود است باس  
عنه از نصرت کردند و حاضر شدند و در بدن او دند و از نماز جماعت و نظام رعیت باز دست بردارید و معنی شروت خوشتر در قتل او کجاست

ن  
نام مردان  
مورد ذکر  
تاریخ

### کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

عنان چون این بدید بر لبام آمد و آفریدم که بر کرد مسری و بود با خدی سو کند داد و سپار از غدا ب خد و بدتر ساید و از آنجی بیرون عدک  
 نصفت کرده بود و توست نامت نمود و عهد و استوار نمود که سوامی ل ایشان بگوید و رضای ایشان برود از وی بند یافت و با یکدیگر  
 فضایل او کرد در مسری و را بدست نبت غارت دادند و حشمت او را بشکستند و خوش بر پیشند نگاه بنزد یک علی شتافتند و او را بخلقی  
 سلام دادند اکنون اگر این خوشخواهی نشود از نبی امیر نام و نشان نماید آن میگوید اگر تو بخدی بر خود می پسندیم بر این خدی زمین مسکن مع لغت  
 در آن ساعت که معویه از قرانت این کتوب پر دخت مردم شام را بخرن ساخت و پیش از بکلمات غم ایچر خطبه کرد و فصلی از آنچ بر عثمان  
 بود تقریر داد چند آنچ مردوزن بھائی می بکرسید و باکنا که و عویل بلند کرد و در زبان چهره بخاشید چون مردم را بغیرت و غضب آورد  
 و در خاطر ایشان افکند که این بخلیم از علی علیه السلام بر عثمان رفت از منبر فرود شد و در دل نهاد که بدستیار می تملیت و خدمت جمعیت علی  
 متفرق و مشتت سازد پس بخارش کتوبی چند پرداخت نخستین صلح بن عبید بن جریج بن کعبه بن کعبه کرد اما بعد فایانک اقل قریشی فی  
 قریش و تو ا مع صبا حه و جھیک و مما حه و کفک و قضا حه لیا نیک فانت یا از او من تقدمتک فی السابقه  
 و خا من المشرین با حنه و لک ہوم احد و مرفه و فضلہ فاصبر و حک الله الی ما نقلدک الریحہ من ابرها  
 بما لا یسک التخلف عنه و لا یرضی الله منک الا بالقبام و قد ا حکنتک لک الامر من قبل و الی غیر قعبر  
 منقدم علیک یفضل و انک اقدم صاحبہ فالقدم الامام و الامر من بعدہ الی مقدم له سلك الله  
 یکن فصد المند بن و صب لک رشد الوفین و التلم سکودای طلحه نور کر است طبع و ملاعت بیان حسن دیدار محلی مسج در  
 و پنجم کسی از عشره مبشره که رسول خدیت بخت بشارت داد و سبقت اسلام فضیلت نهاد و توانی کنی که در غزوه احد کوفی آنچه کردی و سبقت  
 و شرافت آنروز خاص است با اینهمین قاعد توانی در خوشخواهی عثمان از حیت برعت کن و در امر خلافت رغبت فرمای که از اول  
 این امر بدی و چاره نیست و خبر این خد و نذ از تورا ضعی شود و من برابر تو بختن فضیلت نهادم و امر ترا در تمام محکم کردم ای کس امر خلافت نهاد  
 و اگر از ابریز بر است بر کردم بخوابید در امر خلافت سبقت گیرید و ولایت عهد از ابریز آن دیگر که از اید و امر رعیت نظام اسلام را دست  
 مدبید و ازین کتوب نیز خلیقی ساخت و خلافت او میان طلحه و زبیر چنان بدشت که فرموده را در میان دو روزند و ما ایشان در طلب خلا  
 بیرون شوند و کار بر علی علیه السلام بشوراند لکن با هم دل نمی بخشند و هر دو تن سلطنت خویش خواهند تا در پایان کار از نیمه شوریدگی قرحه  
 سلطنت بنام وی بر اید کتوب بکر از زبیر بن العوام بدینگونه رقم کرد اما بعد فایانک الریحہ ابن العوام و ابن اخی خدی بخت و ابن  
 عمیر رسول الله و حواریه و سلفه و صیور اب بکر و فارسی السلیبن و انت الباذل فی الله معجبه و بکده  
 عند صیغه الشطان بعتک البنیث فخرجت کالتعبان المنلیج بالسيف المنصلیت تحیط خطب الجمل  
 الربیع کل ذلک قوه ایمان و صدق بھین و سبقت لک من رسول الله البشاره با حنه و جعلک عمر  
 احد المنخلین علی الامه قال با عبد الله بن الریحہ اصبحت کالغیم المنفر قه لغیب الراعی فاصبر حک  
 الله فی حقن الدما و لم الشعب و جمع الکلمه و صلاح ذاب البین قبل ققام الامر و انذار الامه فقد  
 اصبح الناس علی شفا حریف ما یحافلین ہنھا ان لم یؤت رب قتیور کنا لیبغ الامه و ابغ الی ربک سبلا  
 فقد ا حکنت الامر من قبل لک و لصاحیک علی ان الامر للقدم ثم لصاحبہ من بعد جعلک الله من انعم  
 سکودای زبیر جان تو سپر عوامی و سبیر او خدیج که او زوجه رسول خدست بر صغیه و شرع مدبیطبی که او عمر رسول خدست ناصر رسول خد  
 و شوهر سادات لطیفینی که خواهر عایشه زوجه رسول خدست و داد ابو بکر می چاسا و شراوست فارس مسلمانانی بر طبع بغار فرسی

کتوب عبید

کتوب  
عبید بن جریج

کتوب  
عبید بن جریج



کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

از چهره وی از حضرت ابوبکر نشسته و خون او بخشد و این سختی و ذلت بر خود پسندد و شسته کتونی ای سعید بن العاص چون مکتوب مرا نوشت  
 کردی غیرت فرمای و جنبی کن و شکری بزرگ دریم آورد از بهر کین خواهی مرحت نما من نیز شمارا بقیله سد و طایفه تم بد در خستم و از ما  
 نشینم تا کشکان شمارا با مال پاک و دار سازم و از پس آن بعد از بن عامر بن مکیون نگاشت اما بعد قون المنبر مکتوب کلام  
 سهل الزبانه لا ینازک اللہام و هههات ذلک الابد و کوب البالی و اغتایم انواع العنا  
 و کانی بیکم با بنی امیه سنا و کلا و اوارک نعوذها الحداة اؤ کریم الخندمه نذرق خوف العتاب  
 فقیب الان رحمتک الله قبل ان یستتر فی الفساد و ندب السوط جدید و الجرح لاندیل و من قبل  
 ان یضرب الاسد و الیقاء یحب علی قریبته و ساورا لآمر مساودة الذیب الاطلس کثیرة القطیع و الی  
 الرأی و انصب الشکر و ایدم عن تمکن و وضع المناه مواضع النقب و اجعل اکبر عندک الخدر و احدث  
 سلاحک التخریض و اغض عن العود و ساج الجوج و استعطیف الشارد و لا ین الا شوس و قوعزم الی  
 و بادیر العقبه و اوحف زحف الحبه و استبق قبل ان یسبق و قم قبل ان یقام ینک و اعلم انک متروک  
 و لا مهمل فانی فاصح امین و السلام و در پایان مکتوب بن اشعار را کرد علیک سلام الله فینس حاجیم و عهدهاشه  
 حجة من اهدى السلام لاهله اذا سخطا و انا عن مرارک سلا  
 فاکان قیس هلك و احد و لکنه بنهان قوم لقد ما

در جمله میگوید که سیر سلطنت و اینکه خلافت است مری را مانده اگر چند بند و جام واجب نخذ و سوس و حرون نباشد لکن بر پشت آن جا  
 کردن بدان مرک رهش و با اصل دست بگریان شدنتان ای تنی امیه شمارا چون شتران پر کند منکرم که شترمان دریم آورد و حمل کران  
 رحمت کنند و اگر که گرسن جمل خنده را مانده که زید را عقاب قوت تا سکه از وی برود پس ای عباد عامر دیگر کن و حمله در افکن چون کرک  
 درنده که صید خویش فرو گیرد و از آن پیش که شیر شیره نابذخ در طعم خویش فرورده باشد هم کنون پوستن با زرد دام خدایت کتوده سید  
 و از کین دیکر در تمان بر خند باشم مردم ما بر خصمی علی تخریض میکن که بزده ترا شمشیر زبان فتنه انحر است و راحت مردم لوج را محبت  
 صافی میکن و بر سخنان زشت ایشان صابر باشم پر کند کا زبا استعطاف استماس سید و درشت خوبا را بجزا و از می موافق تیدر و انا  
 که آینهک مخالفت علی زنده بسیاری موافقت عزم ایثار استوار کن پیش دستی بجوی چون کار کرده نرم و زهر کین جنبش فرمای و سب  
 بجوی پیش از آنکه بر تو سبقت گیرند و بر خیز پیش از آنکه کین تو بر خیزد و دانسته باش که ترا بسلاست دست باز دارند و السلام و از پس آن یولین  
 عقبه چنین بکار داد و پان عقیبه کنی المخبش و طنب العین اطیب من سفیع مضموم الجوز و عند الخدال الشمس  
 فی افیه ان عثمان اخاک اصبح یهدا ینک فاطلب لیفیک ظلا تسکن بر این آواز که عن الثراب و قودا  
 و کف بالرفاد ینک لا رفادک فلوقدا ستبت هذا الامر لیده الفیت کثیرا التمام هرع من ظل الطائر و عن فلیل لثیر  
 الرقی و لتشر الخوف اذ فجع الصد من ترغی اللب بخواجرام فلیل الا کثرا و عن فلیل یجنت لصلک و کلا و یکره

اخترت قومک ان هبت شامیه  
 علی جلابک نادا من بخی حکم  
 عند الحجر و شربا بالمشتاب  
 ههات من و اید طلبا ثا و امی

میگوید ای پسر عقیده با سعت حسن در سایه کتان خشن بهتر است تا در سموم جوزاوی کوچ دادن و طلب کردن چه آسوده نشسته عثمان از دست  
 اندیشه لمالی میکن و طلب سخن عثمان سخت بی اندیشه خسته اگر خوشخوانان بدین سستی و ضعف جنبش کنند و یکار بر تو ناکوار شود و چون شتر مرغ ترا

مکتوب سعید بن العاص  
 از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
 در بیان صفات و مناقب  
 و در بیان حال و سیرت  
 و در بیان اخلاق و عبادت  
 و در بیان کلمات و جملات  
 و در بیان اشعار و کلام  
 و در بیان تاریخ و حوادث  
 و در بیان طب و دوا  
 و در بیان فقه و احکام  
 و در بیان لغت و معنی  
 و در بیان نجوم و ریاضی  
 و در بیان هنر و صنایع  
 و در بیان تاریخ و حوادث  
 و در بیان طب و دوا  
 و در بیان فقه و احکام  
 و در بیان لغت و معنی  
 و در بیان نجوم و ریاضی  
 و در بیان هنر و صنایع

بسم الله الرحمن الرحيم وليم ناسخ التواريخ در وقایع اقا کیم

کتوب  
معه علی باب  
فیه

خوف و استعاره و کیر و چن در طلب این امر رسیده نشسته است پی وی باک آید زود باشد که ترا زخ و بن براند ز زنده کند از مرد سلام  
و از سر آن عینی بنام حسین نوشت حاکم الله بکلامه و اهداکه یوفینیه کتبت الیک صبیحة یوم ورد  
علی کتاب مروان بخیر یقینا امیر المؤمنین و شرح الحال فیه و ان امیر المؤمنین طال به العز و حتی نقص  
قواه و ثقلت فضته و ظهرنا الرعنة فی اعضائه فلما رای ذلک اقوام لم یکنوا عنده موضعاً الا انما  
والامانة و تقلید الولاة و ثبوت ابوه و البواعل به فكان اعظم ما نقصوا علیه و عابوه به و لا ینک الهمن و  
لحول مددیک علیها ثم تراعی فی الامر حالاً بعد حال حتى دمجوه ذبح النخلة مبارکاً بها القوت و هو  
مع ذلک صائمه معانق الضعف بنوا کاتب الله فیه عظم مصیبة الاسلام بصهر الرسول و الامام  
المقتول علی غیر جرم سفک و ادمه و انشکوا حرمة و انت تعلم ان بیعتة فی اعناقهم و طلب ثاره  
لازمة لنا فلا خیر فی دنیا تعدیل یا عن الحق الی النار و ان الله جل ثناؤه لا یرضی بالعتد بر فی ذنبه  
فتمیر لدخول العراف و اما الشام فقد کفنتک اهلها و اخکت امرها و قد کتبت الی طلحة بن عبید  
الله ان یلغنا لیه بیکه حتى یجتمع رأیکما علی اظهار الدعوة و الطلب بید عثمان امیر المؤمنین المظلوم  
و کتبت الی عبد الله بن عامر یهدیکم العراف و یهدیکم خروقة عفاها و اعلم بان امته ان القوت  
فاصدوک بلدی بدء لا یستظاف ما حوثة بک من المال فاعلم ذلک و اعلم علی حسیه انشاء الله ان کتبت

ظل الخليفة محضوا بنا شد هم  
وقد نال اقوام علی حیوف  
فظام هذوهم وعد الرسول له  
فقال کفوا فلیک مغیب لکم  
فکذبوا ذلک منه شدا و رة  
بالله طورا وبالفران اخباتنا  
عن غیر جرم و قالوا فیه بضانا  
وقوله فیه امرارا و اعلا تا  
و صارف عنکم بهلی و مروانا  
من حاص لیه ظلمنا و عدوانا

بگوید خدا ترا محفوظ و موفق بدارد این نامه بسوی تو میکارم در ساعتی که کتوب مروان بن سید مراد قتل عثمان و آنچه بر او روی بود کنی  
داو همانا عثمان روزگار در یافت قوای و ضعیف شد چنانکه قوت بر خاستن از بر خاست در اندامش رسته و لرزه پدید گشت مردم چو  
بیدند که قوت صلابت و حرمت حشمت روی اندک شد بر او واخند و او را کشتند بزرگتر علی بر او رحم کردند ایالت تو درین طول است  
آن بود پس رای در هم افکندند و او را کشتند در حالتی که روزه دار بود و قرانت قرآن میفرمود بروی حم خورد خوش بخشد و پرده مشرنا  
چاک زنده با اینکه کشند کان در میبعت او بودند همانا خیر و کار میست که مردم از راه راست بسوی دوزخ کشند ان ای علی بن فیه  
کار شام اسپند ام تو کار عراق اساحه سمکین و نیز طلحه بن عبید الله کتوب کرده ام که در کمره ترا دیدار کند و در طلب خون عثمان با تو عهد  
شود و عهد اسدین عامر را کنی خستاده ام که مملکت عراق بر مراد شما بخشید و بدو کارهای سخت اسهل فرماید تو ای سپهرینه نیز آگاه باش  
که مردمان ترا راضی ساخته بدهند زنده فراموش کنند و چندین مال که فراموش کرده و خزانه بزرگ بر سر هم نهاده دست باز دارند تا بدست گیرند پس چنان  
که بدست مردمان با مال شومی و از محل خویش ساقط کردی با مروان بن حکم در جواب معویه بیکونه کتاب کرد اما بعد صد  
وصل کتابک فیهیم کتاب دعیم العیبرة و حای الذمار و اخیرک ان القوم علی سنن استغامة الا شظا با  
شعب سنتت بینهتم و مقول علی غیر مواجهه حسب ما ضدم من امیرک و انما کان ذلک ربهس

کتوب مروان بن سید مراد  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم



جلد سیم از کتاب دینم ناسخ الموارنج در وقایع اقلیم سده

وَكَيْفَ عُمَانٌ لَمْ يَدْ قَنَّ بِمَوْبَلَةٍ  
فَاذْهَبْ إِلَى قَائِلٍ ذَائِفٍ لَهْمُ  
عَلَى الْقَامَةِ مَطْرُومًا بِهَا عَادِي  
يَكِلُ أَبْنَصَ مَا ضِ الْمَحْدِ بِنَاوِ

در جلد سیم از کتاب دینم ناسخ الموارنج در وقایع اقلیم سده  
شدم و در کوه و دشت پراکنده گشته و من خوشترن ایامه کردم و در ایمن اشعه گشت و همسوارم پوشیده زیت کنم و بچکس را دیدار  
نمایم تا نا هی که کتب ترا معاینه کردم پس از آن هفت که خواب من بدیده بود با زادم و راه از پیراه بدستم اکنون ترا گوی میدهم که  
مردمان زده تن بیرون از کتب بر خلاف تو برو و همچنان با تو بچست و بستان باشند سو کند با خدای که مرگ و طلب عزت کور  
از میان است که غنیه دلت از میان ای پسر عرب تو جو از مویحارت و پشوان عشق در کجا بشت تا بجا موقوف بشتاب زکات  
کاتبی که تو بخیری کس بجای نسید و من از آنگاه که دستخوش بازیانه ملاست تو گشتم که نگاه عافیت و سلامت در نوشتن انبیا چشم  
بر کام و کوش بر دانه بهره حکم کنی پذیرای فرمان خواهم بود اما ولید بن عقبه بر جواب معویه بدینگونه مکتوب کرد اما بعد قائل است  
عَقْلًا وَ اَحْسَنًا مَقَامًا وَ اَصْوَبًا رَا بَا سَمَكَ حَسَنُ السِّيَاسَةِ وَ اَنْتَ مَوْضِعُ الرِّيَاسَةِ نُورِدُكَ بِمَعْرِفَةٍ وَ نُصَدِّقُ رِغْنِ  
مَنْهَلِ دِيهِ مَنَّا وَ بِنِكَ كَالْمَنْفِي مِنَ الْعَوِي هَوِي بِدِعَاصِفِ الشَّمَالِ اِلَى رُجَّةِ الْبَحْرِ كَبْتِ اِلَى نَذْرِ كَطِبْتِ الْعَبْرِ  
فِي لَابِنِي عَلَى حَرَامِ الْاِسْكَ الرَّمِي حَتَّى اَفْرَى اَوْدَاجِ قَتْلَةِ عُمَانَ قَرِي الْاَهْبِ بِشَقَاؤِ الشَّقَاوِ اَمَّا الْلَبْنُ  
فَقَبِيهَاثِ الْاِحْفَةِ الْمَرْبُوبِ بِرَقَبِ غِفْلَةِ الطَّيْرِ اَنَا عَلَى مُدْجَاوِ وَ كَاتِبُ صَفْحَانَا بَعْدَ و لَيْسَ ذُونَ الدَّمِ  
بِالدَّمِ مَرَحَلِ اِنَّ الْاَمَارَ مَنْقَصَةٌ وَ الضَّعْفُ ذَلْ اَخِطُ قَتْلَةَ عُمَانَ قَهْرًا الْحَبْوِ وَ الدُّنْيَا وَ لَيْسَ ذُونَ الْعَبْرِ  
وَ لَمَّا مَطَّ اَخْوَفَ وَ بَسَّ عَلَسُوا الْمَدْرَمَ بَعْدَ مَافَةِ الطَّرِي وَ اَمِيطَاءِ الْعَقَبَةِ الْكُوْدِي فِي الرِّحْلَةِ لَادِعِي  
لِعُقْبَةِ اِنْ كَانَ ذَلِكَ حَتَّى اَنْصَبَ لَمْ حَرَبًا نَضِعَ الْحَوَابِلِ لَهَا اَطْفَالًا فَا مَدَا لَوْتَ بِنَا الْمَسَافَةَ وَ وَرَدْنَا جَاخِرَ  
النَّابَا وَ قَدْ عَقَلْتُ نَقْبِي عَلَى الْوَيْ عَقْلَ الْبَعْبِرِ وَ اَحْسَبْتُ اَنَّ ثَابِي عُمَانَ اَوْ اَقْتَلْ قَائِلَهُ فَجَعَلَ عَلَى مَا يَكُونُ  
مِنْ رَابِكِ قَائِمًا مَنُوطُونَ بِنِكَ مُتَبِعُونَ عَمِيكَ وَ لَهْ اَحْسَبُ اَلْحَالِ تَرَ اَخِي اَتِي اِلَى هَذِهِ النَّابَةِ لَمَّا اَخَافُ مِنْ اَحْكَامِ  
الْقَوْمِ اَمْرَهُمْ وَ دَرَسَتْهَا كَتُوبُ بِنِ اَسْمَارِ قَوْمِ دَاثَ بُوخِي عَلَى مَحْرَمِ اِنْ لَمَّا قَمِ بَدَمِ اَبْنِ اَجِي مِنْ بَنِي الْعِلَابِ

مکتوب معویه  
و لید بن عقبه

فَامَتْ عَلَى اَنْ اَصْدَدْتُ وَ لَمَّا قَمِ  
عَزَيْتُ جِهَاضُ الْوَيْ عِنْدَ بَعْدَ  
بَطْلَابِ ذَاكَ مَنَاحَةَ الْاَمَوَاتِ  
كَانَتْ كَرِيْفَةً مَوْرِدِ التَّمْلَاتِ

سیکودای معاویه توام و زار زماست قرش بصفانت عقل اصابت ای و سیاق سیاست و رسانت ریاست قزونی زیرا که کار  
در دانش و پیشش کردی و دشمنان تو چنانند که کفی از آسمان کون شده و باد شمال ایشان را در بجه دریا در کله مرا مکتوب کردی که در پیش  
و راحت طلبیم جنسین است چه من بر دست نهاده ام که نیاسایم و میر بخورم تا کشد کان عثمان را بر بجزیم مراد تعظیم است و زرم دانشی است  
من چنان کار میکنم که دشمن از حدیعت من آگاه نشود و از دم من بیرون نجهد خصمی شمن از چنان در خاطر نهاده ام و کار بردار کرده ام که تا کون  
از پسته من بجزیره لکن از عمار شعار بخورم کرد و در طلب خون خبر بخشن خون رضا نخواهم داد این کی تواند شد که کشد کان عثمان با چنین خطبی بزرگ  
آورده اند خوف و هراس رسد عیش و راحت نفس و زکار بر زدم بر عقبه بخوان اگر نیاسایم الا آنکه ضرب بر پای کنم که از شدت خوف و هراس  
زنجاری استن بچینند منکو ولید بن عقبه خود را در دمان مرگ ید و مانده عثمان خویش امقول شمرده ام و جان خود را چنان بر سر مرگ  
بستام که شتر اعفال گشند و اگر قائل عثمان را با تیغ در کد زدم تو ای معویه تمجیل کن بد آنچه از پیشده و تو فریاضی و توانی نبوده تا مردم شام بکار

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۱۵  
کتاب  
کتوب سعید بن  
عبید

و ساجت تو کار کنند از آن من که کار بر علی حکم کرده و یعنی بن غنیه در جواب سعید بن عمارت پرخت آنا و آنتم با بنی امیه  
کا نجر لا یبغی بعبیر مدید و کالتیف لا یقطع الا بضار به و وصل کتابک بجمیر القوم و حاله قلین کا فواد بخواه ذیح  
الطیفة بود و بها الثوث لثخن ذابحه خرا البدنه و ان بها الهدی الاجل نکلی من آما ابنا ان نمت عن طلب  
و قریعمان مدد الاهام ان اذبح القوم فای مدیح و اما فصد هم ما حوته بهدین الما المال ابر مفعودین دعوا  
الناقلة عتوان ابوا ذلک لثقتنا المال علی قبالهم وان لنا ولهم لنعزله بشاخر فها خرا الفدا و التناجیح عن قلیل فصلی خومها و دریا  
کتاب این نمر لیشل هذا اليوم اوصی الناس لانعطی صیما او یجزا لراس رسم کرد

این کلمات بنماید که مسیح امری بی لایست اود است ساخته کرد و میگوید ای نبی امیر و شما خانه را با تم که بی خاک حشمت بیان نشود و تمبیر  
مانده ایم که خبر هفت ضارب بنزد کنین از کتوب سعید مردان شام را و مردان سیرین که عثمان را با نشت فرج کردند و دشمنی که  
ساخته واجب میکند که کشنده او را چون شر قربانی بخر کنیم و کجا آن قربانی بدست میشود که با عثمان میزان رود و درین دره کوهی من سید  
اگر برگر از طلب خون عثمان بیاساید اکنون بظرف نام و از بدل ل نیز بریم اگر کشندگان عثمان را با ما که از نذر آن مال در تجمیر لکن شماریم و  
حربی برانجیم که بس مردان عتول کردند استری که از بصره همان کشند و کوشش یکبار کنند همانا انجماعت که کتوب سعید را بر او است  
همکان وارد طلب خون عثمان تحریض کردند و از بفرستند و فضا و یخترش دادند لا سعید بن اعاص که زبان نیکو پیش کرد و او را از فقه سخن  
و خون سخن منع فرمود و در پاسخ نامه او چنین نگارش کرد اما بعد فان الحرم فی الثبیب و المخطاة فی العجالة و الثوم فی البیدار  
و التهم سھلک ما لو یببض به الوتور و لن برده الخالب فی الصریح اللین ذکرنت حق امیر المؤمنین علینا و قرابتنا  
منه و انه قیل فینا فحصلنا ان ذکرها نقص و الثالثه کذب و امرنا بطلب دم عثمان فای جھنمک فیها ابا عبد  
الرحمن رد من الفجائح و اخذ الامر علیک و ولی دما یغیرک قدغ منا و اءه من لو کان لغوش فواشہ صدر  
الامر لند بدل بد غیره و قلت کانا عن قلیل لا نعارف فهل نحن الا نحن من قریب ان لوفنا الایة الویض عننا  
الحی اننا خلافة منافیة و بالله اقم قما مبر و ذالین صحت عبرتک علی ما ورد به کتابک لا لیبتک بی الخا  
طیما و هبئی خالک بعد خوض الدما و نال الظفر هل فی ذلک عووض من رکوب الماتیم و نفع الدین اما انا  
قلا علی بنی امیه و لا لهم اجعل الحرم دار بی و الیبت بیجی و اوتتلا لاسلام و استنیر العافیة فاعدل ابا  
عبد الرحمن زمام را جلینک الی محبت الحی و استوهب العافیة لایمیک و استعطف الناس علی قومیک و هبنا  
من قبولک ما اقول حتی یغیر مروان بنا بیج الفین فاجع فی البلاد و کتا بی کما عند ملا فای  
الابطال فند ان بالقدیر و لیثس العافیة الندامة و عا قلینل یضغ لک الامر و السلام

کتاب  
دور سعید بن  
عبید

کتاب  
سعید بن  
عبید

میگوید سعید و قارونانی حاکی حصاف عقل است چنانچه مجلت و شتاب کی موجب است و خصاست چه تیز زه بجهت باز نشود  
دو شده باز پستان کرد و همانا کفی عثمان را بر با حق بیت و قرابت است و در میان ما مقبول گشت میگویم بجهت و نصیبه یاریت و قرابت است  
چون بود لکن قتل او در میان یا رضای او در قتل او که باست و سید ما را بنحو خود همی عثمان فرمان میکند با چه روی آنکس این امر تو ایم کرد و  
سعید واجب میکند که کار بر خویشتر سخت کنی و خون عثمان بجویی و حال آنجوستی دم عثمان تو فستی لایم بر خصومت مردی فرو گذار که از  
او در صدر است کرده شدی بچسب با او برابر شود و او اینکه کفی و او باشد که کس با او نذر و شناسد با قلیل بر رسم واجب نشد که اگر صحت  
ولایت نباشیم محل و مکان است ساقط کرد و سوگند با خدی اگر غم خویش دست کرده باشی بدینجا من نخاشتی و او باشد که ترادیدر کفم در کف



جلد سیم از کتاب دین ما سخ التواریخ در وقایع قائم سید

۱۱۶ که ریاضه و سرشته با شیطان میجوید که فتنه برانجختی و خونخواربختی حضرت کردی و برادر رسیدی یا در حضرت یزدان بزه کار شد  
و دین از دست دادن با این مایه بود میزان خواهد رفت ما من بنی امیه رزم خواهیم زد و در پیش ایشان کوچ خواهیم داد و حرم کربلا  
سرای خویش می نگارم و خانه خویش را ندان سرای خود می بندارم و پشتوان خویش را از دولت اسلام مقرر میدارم و توای ابو جعفر  
زمام مرکب خویش را در شاهراه شریعت فرو گذار و اهل و عیثت خود را از دست عاقبت و سلامت فرمای و مردم را بر خصوصت  
اقوام خود بر میافعال لکن بهجات تو بهر کز نصیحت من کوش بخیزی و پند من پذیر می گاهی که مردان حکم سیلاب غما و غناد و ان دوا  
با صهار و بلاد را دشوشت فتنه و فساد سازد کویا می نمیشمارا که در میدان مردان سخی سناست و طالت اقبضا و قدر دولت می کنی

زود باشد که این معنی روشن گردد و از ندامت فایده تی بدست نشود

آغاز رسل و رسایل در میان علی علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان

مکاننا  
علی علیه السلام  
و معاویه

در خبر است که کروز رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه جای دهشت نگاه علی علیه السلام درآمد فقال رسول الله  
هَذَا وَاللَّهِ قَاتِلُ التَّائِبِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ بَدِيحٍ وَارْتِكُونَهُ حَدِيثٌ بِرَوَايَةِ عُلَمَاءِ عَامِدِ جَمَاعَتِ بَايَسِرَةِ فَرَاوَانِ  
و مقصود از آنکه این عجمی وزیر و آن گروه اند که کثرت بیعت علی علیه السلام کردند و طریق مخالفت و مبارزت سپردند و کفر خویش از پیش  
امیرالمؤمنین معاینه کردند چنانکه در کتاب جمل شرح رفت و از قاسطین مقصود معاویه و مردم شام اند که از حق عدول کردند و با امیرالمؤمنین  
علی علیه السلام معادلات و معارفات درآمدند مقصود از این خوارج اند که مانند تیر کار کمان بیرون شود زین بیرون شدند چنانکه عنقریب  
بشرح خواهیم گشت اکنون بر سر داستان روم چون معاویه طریق عصیان و طغیان گرفت و خصمی علی علیه السلام را آشکار ساخت ایستاد  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردم را بجهنم ساخت فرمود ای جماعت بدین چند که بر طریق طاعت وید و فکران احکام خداوند باشند و کید کرد  
بنفاق و کوبش و فطعن و دق سازید مؤشایه بنظم کرد و کار با برادر و مردم تقریر باید و چون خوی بردانید و کید کرد و انگو برید با  
بعیب و تم دراز کنید و ابواب خصامت و مبارات فرزادید مؤشایه پیش آید و جمع شما پرکنده کرده با معاویه مردم شام را بغیبت  
و ایش را مغرور ساخت که شما را من کشتم و لشکر بخیزه فرستاد با ابا شرفی رزم زدند و طریق کا و حجت و مناسحت سپردند هم اکنون حاش  
جنک همی شود و احد لشکر همی کند با ما من مبارزت مبارزت بیرون شود و من در خاطر نهادم که بدو نامه کنم و لحنی بنده و عو عو عو فریاد  
باشد که از طریق عناد و غوغایت برود و بره رشاد و ولایت یازاید شمارا رای صیبت و در آنچه گفتم چه می اندیشید مردمان از چار جانب است  
که یا امیرالمؤمنین را طاعت تو چنانیم که رسول خدا بودیم هر چه فرمائی بپذیرای فرماییم و بر آنچه تو را می بینی می توانی بود اندیشه ما را  
که همه و از کربک شتاب تا تو آفتاب برابر تو انداخت را می آنت که تو سنجیده و مصلحت آنکه تو دیده پس علی علیه السلام بر سیکون  
تأمر در قلم آورد آیه بآبَعِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَاءُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُمَانُ عَلَى مَا بَاءَهُمْ عَلَيْهِمْ فَلَمْ يَكُنِ الشَّاهِدِينَ  
بِحَنَائِرٍ وَلَا لِلْغَنَائِمِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ فَسَمُوهُ إِمَامًا مَا كَانَ  
ذَلِكَ فِيهِ رِضَى فَإِنْ خَرَجَ مِنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ يَطْمِئِنُّ أَوْ يَدْعُو دُعَاةً إِلَى مَا تَخْرُجُ مِنْهُ فَإِنْ أَبَا فَأَتَاكَ عَلَى إِيْتَابِهِ  
عَهْدِي لِلْمُؤْمِنِينَ وَوَلَاةُ اللَّهِ مَا تَوَلَّى وَالْعَهْدُ بِمَا عُوِبَ بِهِ لَيْسَ نَقْلُكَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ كَجِدْبِ ابْنِ النَّاسِ  
مِنْ دَمِ عُمَانَ وَتَلْعَلْنَ أَنْتَ كُنْتُ فِي عَهْدِهِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَجْعَلُ فَيَجْعَلُ مَا بَدَأَكَ وَالسَّلَامُ

معنی سخن بجا ترسین می آید بفرمایید معاویه جماعت مهاجر و انصار با من بیعت کردند بر آنستوال که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند  
و دین سخن علی علیه السلام عهدت ایشان را بر ایشان حجت بفرماید که هر خلافت را با جماعت معتبر میداند و خلافت خویش را که از خداوند

### کتاب معین از کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

منصوص بود نام غیره و میفرماید آن اجماع است که بعقدت شاجحت است است در حق من تقریر یافت لاجرم ازین پس نه از برای  
 حاضر اختیاری است که دیگر کس را بگزیند نه از برای غایب مجالی که سزا طاعت بر او است و نه شوری زهر مباحیرین انصاف  
 و تو ای معویه نه از مهاجرین باشی و نه از انصار پس امری که مباحیر و انصار اختیار کردند و امامی برگزیدند طاعت او واجب میگردد و اگر کسی  
 سب بر او بر راه مسلمانان زد و او را بر طریق بدارند و اگر میفرمائی کنس بر مخالفت آغازند و خداوند او را بعذاب کفر کند مگر آنکه بجان کن  
 ای معویه اگر نیک نظر کنی و بر راه میروی دانی که من آلوده خون عثمان نیستم مگر آنکه خنایتی بر من بخوابی است و آنچه میساز  
 پوشید و است چون این نامه را پامی آورد در نور وید و حجاج بن عزیه بخواند و او را سپرد و بسوی معویه سپرد است حجاج از کوفه برین  
 وحی مسافت کرد و متوجه آمد و اجازت بر یافت بر طریق سنت معویه را سلام فرستاد و نامه بداد معویه پس از فراغت نامه با حجاج آغاز سخن کرد  
 و از هر دو سخن بر آمدند بخاشید که حجاج را واجب افتاد و گفت ای معویه مرا مشهور میگرد که تو از آنجاست که خندان عثمان را بمی خویشی  
 و چند نیک استغاثت و استعانت کرد و او را اعانت نفرمودی و اکنون نعل باز کوفه یعنی نبی و بر عثمان سوگوری همی کنی این سخن گفتند  
 ضمیمه معویه را مکتوف میباشد بروی تلخ آمد و از در خشم با حجاج گفت من بدست تو پاخ نامه علی بنحو هم نوشت تو هم اکنون  
 خویش گیری و راه کوفه پیش دارا من از قهای تو جواب نامه میوسم و حاجت معتمدی میفرستد لاجرم حجاج بطریق مراجعت سب  
 بحضرت امیرالمؤمنین آمد و آن قصه شرح کرد چون ولید بن عقبه آن نامه نمود که معویه رسول علی علیه السلام را می جواب نامه با فرستاد  
 نیک شاد شد و نامه از در ملاحظت نوشت و معویه را در نامه عظیم بست و دو این ولید بن عقبه آن سخن است که خصمی او را با امیرالمؤمنین گفت  
 سابق بخار کرده ایم و آن سخن است که از غایت مستی در کوفه نماز صبح را چهار رکعت گذاشت و بعد از آن امیرالمؤمنین همان را در حدیث بخار  
 زد و آن سخن است که در زبان رسول خدای با علی علیه السلام گفت سخنان من از زبان تو تیزتر و لسان من رلسان تو فصیح و من از تو بگویم  
 علی علیه السلام بر او بانگت و فرمودی فاسق زبان دیکس ولید بر بنی و سخاوت بحضرت رسول آورد اینوقت خداوند امیرالمؤمنین  
 بدین آیت مبارک شریف کرد افقن کان مؤمنین کان فاسقا لا یستوفت با جمله ولید بن عقبه پسند که تو است معویه  
 در خصمی علی تخریض کرد اما معویه چون حجاج را رخصت انصرف داد و طومار را غذا خورد داشت و با یکدیگر بچسباند و بر سر آن نامه نوشت  
 بسم الله الرحمن الرحیم و دیگر از پیش و کم سخن بخار کرد و مردی از جماعت بنی هاشم که عطاقت لسان و غلظت سخن و شر است حو  
 و عدم از م معروف بود پیش خواند و آن نامه را در سجده خاتم بر نهاد و بدو در فرمان کرد تا بنزد امیرالمؤمنین علی برده نسلم دارد و همسخن  
 تا بخبر حجاج بن عزیه در نزد علی بوقاحت بی شرمی سخن کند با جمله مرد عصبی نامه گرفت و دست و بلند زمین را در نور دیده بکوفه آمد و بعد از آن  
 خدا حضرت شد و بر امیرالمؤمنین سلام داد و جواب بار شد نگاه بر چست است نرسیت و بانگت داد که آیا درین سخن بچکس از جماعت بنی هاشم  
 قبیل قیس عثمان حاضر است گفتندست تو کتبی از کجا میری ازین پرسش سخن میانی و در نزد تو خبر چیست گفت من رسول معویام و از  
 نزد او بی نیجاست تا فدا ام و خبرین است که در شام پنجاه هزار مرد مسلح زده شاک السلاح دست و دست داده اند و در قتل عثمان بسیار  
 میگردند و با یگان مکتوب پیمان استوار هستند و بعد استان کشته اند که از پانی نشینند چند کشته گان عثمان را با تبع در کف در آمدند و با  
 پس از آن سخن خواهی عثمان و سنت می کنند و مادران فرزندان را طلب راه ملحقین میفرمایند تا این عقیده را حجت کنند و برین اندیشه  
 بالیده کردند امیرالمؤمنین فرمود این خون را بر دست که دانند یا اگر آلوده این ستمت دارند عصبی گفتند ترا و متفق اند که عثمان را تو کتبه فرمود  
 خاک برداشت با مرا بقتل عثمان چگونه آرایش دهند و من کجا و کی در امر او اقدام کردم اینوقت معتمد بن زفر العباسی بر پای خاست و  
 چند پامور رسولی که پس بر سفیان کسید داشته و پناهنجا رگلمانی که بر زبان او میگذرد و بانگ عصبی زد که زبان درکش و چندین سخن فرزند

ردصود

### جلد سیم از کتاب بیستم نسخ التواریخ در وقایع اقالیم سیم

۱۱۸ چه چیا مردی بودی تو صاحب ذی القهار و مجاهر و اصرار را هم سببی که جماعتی چو در پیران عثمان میکردند آن پیران پیرین بودند و آن سکرین  
 که ستن یعقوب مروی میگردد از روز که غماز در زندان کردند و در حصار گرفتند همی بایست آوردند و گنندند تا آنکه او از استعاشت او را  
 با عین ذیاب بحساب بخرند و دست باز دارند تا پامال بکند و ما شود و امر چون زمان بروی سوکاری آغازند و چند تن را صاحب بر  
 و قصد فعل عسی دست فراتع بر ذی علی علیه السلام فرمود و او دست باز دارد که رسول است بر رسول گشتن نبود لکن کتب را ما خود اید پس نامه از  
 بسند ذی علی آوردند چون خاتم گرفت خبر سیم بعد از حسن رحیم بخاری بیافت دانست که معویه را خبر طریق خاک آبکاست و سبب  
 سر و دست و مطاوعت در خواب آورد و فرمان خدا بر پذیره نخواهد گشت فرمود لا حول الا بالله حبیبی انذینم ان لو کسل ان یوقت مرعی بنما  
 بخت و گفت یا امیر المؤمنین مردم شام چندان حضرت را مطبقت و همت داشتند و مساحت ترا بخانی که پیده نسبت کردند که اکنون  
 بسج آفریده را با اندازه تو خصمی در شتم و امر روز که توفیق دیدار ترا با شتم و سیرت پاک محاسن مبارک ترا دیدم بسج آفریده را همانند تو دست شام  
 و مرا مشاهده رفت و مقین پیوست که تو بر راه صلاح و سزا میروی و معویه مردم شام طریق ضلالت و غلویت میسپارند سوگند با خدا می  
 خدمت کاب تو دور نشوم و از حضرت تو بجز نفیتم تا کاهی که روز من فرزند و جان در قدم تو ریزم پس از است حضرت اختیار کرد و معویه از  
 غرمت خویش آگهی دست ما از نیت معویه را اندوهی عظم فرود گرفت و گفت ای اری با کاری افتاد و نیز عیبی از پشت در و امور ما شکی  
 دارد و اینک در نزد بواحسن اسرار پوشیده ما را کثوف سازد و در بر مخالفت و محاربت و دیگر کند و روزی چند غنمه میرست از قضا که روز  
 با کوهی از نواران و جماعتی از بزرگان درگاه و قوادس با از سر دمشق بیرون شد تا ماشای دشت و کوه خاطر او را از انجام کرده شامل کرد  
 نگاه مرد و اید بر شری رموانی شسته از طریق عراق فرامیرسد فرمان کرد ما او را بیاورد پس از گفت کیستی و از کجا میرسی گفت مردی از قبیله ط  
 با شتم نام خفاف بن عبدالعزیز خویشا و ندان عدی بن حاتم همان عدی از امیر المؤمنین علی برای من جواز گرفت تا سفر شام کرده پس عمر خود را  
 کنم اینک از کوفه دمشق می آیم تا پس عمر خود حابس بن سعد را که در خدمت تو روزگار بردید که من معویه بفرمود تا حابس حاضر شد و پس عمر خود را دید کرد  
 بردوان شاد شدند و یکدیگر را پس شمشاد نگاه حابس گفت ای معویه اگر خبر عراق ابصدق خوابی از وی پرسش کن که مشرف بر تاست کنونی  
 و مستورات آن مملکت است معویه خوشدل شده او را پیش خواند و نخستین گفت بگوئی از علی چه داری گفت علی رضی چون بشیری که در میان  
 رنه کوران از صف جمل دید و طلحه و زبیر و هر که بود بخت اگر میسر گرفت روزی چند کار بصره را بنظام کرده آنرا کوفه فرمود مردم کوفه بخش  
 که قوت خاست نشست بود پیش که دو جمعیت و متابعت او بعت نمود با زور بر زن از مرد زن انباشته گشت جوانان خرد سال غیر وی شنبا  
 شتاب گرفتند و پیران سالخورده بدستاری عصاره الحباب آمدند و طلب بیعت مرد پای بردوش مردی نهاد و وزن بر روی ن بختی است  
 عروسان پردگی بر کوی و بازار جو و کرد و قلاوه بیعت را در کردن خویش هر سه غرت شناختند و طفلان شیر خواره را بردوش مرد دادند  
 سندان بدن خوی پسند بایه شود با جمله مردم آن بل چندان بود و علی بیعت با او خرم و خرسند شدند که زبان کونیده بیان از ابر نشا  
 و هم اکنون علی غرمت درست کرده است که سفر شام خواهد کرد و با تو مصاف خواهد داد این بسنگام عابس روی با معویه کرد و گفت خفا  
 شعری چند را بشنومید که او را و از عثمان دیگر ساخت و علی در چشم بزرگ معویه گفت یا خفاف آن شعار بگوئی تا من بشنوم خفاف این قصیده را خواند که

سفر  
 مرد عاز  
 شام

فَلْتَدَلِّلْ سَاطِطَ الْاَكْثَافِ  
 وَ اَمْبِ النَّجْمِ مَا نَدَا وَ قَمَّةِ  
 لَيْتَ شِعْرِي وَ اَبْنِي لَسَوْكُ  
 مِنْ صَحَابِ النَّبِيِّ اَوْ عَظْمِ الْخَطْبِ  
 وَ لِحَبِّي عَنِ الْفِرَاشِ تَجَافِ  
 الْغَضُ بَيْنِي طَوْلَةَ النَّذْرِ  
 هَلْ لِي الْيَوْمَ بِالْمَدِينَةِ شَافِ  
 وَ فِينِمْ مِنَ الْكَبْرِ تَهْ كَافِ

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

أَمْ حَرَامٌ بَيْتُهُ الْوَقَافُ	أَحْلَالَ دَمَ الْإِمَامِ بِيَدِ نَبِيٍّ
تَقَلَّبُ الْيَوْمَ فَلْتُ حَسْبُ خُفَافٍ	فَالِ إِلَى الْقَوْمِ لَا سَبِيلَ إِلَى مَا
وَلَا أَهْلِي صَحْبَةً وَعِيفَافٍ	عِنْدَ قَوْمٍ لَبَسُوا بِأَوْعِيَةِ الْعِلْمِ
إِنَّ قَلْبِي مِنَ الْفَارِبِ الْبِضَافِ	فُلْتُ لَأَسْمَعَنَّ قِرْلًا دَعْوَتِي
الذَّهْرُ كَمَا مَرَّ ذَاهِبُ الْأَسَافِ	فَدَمَعَتْهُ مَا مَضَى وَمَرَّ بِهِ
عَلَى لِأَجْفِ الْبَطُونِ الْعِجَافِ	إِشْقَى وَالَّذِي يَبْحَجُ بِهِ النَّاسُ
بِشْعَثٍ مِثْلِ الشَّهَامِ الْخِجَافِ	تَبَارَى مِثْلَ الْعَيْبِيِّ مِنَ التَّبَعِ
صَهْبَةً مِثْلَ صَهْبَةِ الْأَحْشَافِ	أَرْهَبُ الْيَوْمَ إِنْ أَنَاكَ عَلِيٌّ
مُطْرِقٌ نَائِثٌ بَيْتِ الدُّعَافِ	إِنَّهُ اللَّهْتُ عَادِيًا وَشَجَاعٌ
وَنَزَالُ الْقَتْلَى مِنَ الْإِنْصَافِ	فَارِضٌ الْحَمَلِ كُلَّ يَوْمٍ نَزَالٍ
الْأَهْمَنِ بِذُرِّي بِهِ سُؤُونَ الْفِجَافِ	وَأَضَعُ السَّهْفِ فَوْقَ عَائِفِيهِ
أَلْفَ أَلْفٍ كَأَنْوَافِ الْإِنْسَافِ	لَا تَرَى الْقَتْلَ فِي الْخِلَافِ مَلَهٍ
تَابَعُونَ إِلَى الطَّعَانِ خِيفَافِ	مَسْوَمِ الْحَمَلِ مَشَرَّ لِقَوْمِهِ
الشَّامِ قَلْبِيَّةٌ كَالْبَيْتِ الْلَطِيفِ	إِسْتَعِيدُوا الْحَرْبِ طَائِفِيهِ
الرَّوْثِ الْقُدَامِيِّ وَتَحْنُ مِثْلُ خَوَافِي	نُمُّ قَالُوا أَنْتَ الْبِحَنَاحِ لَكَ
وَتَحْنُ الْعُدَاةُ كَالْأَضْيَافِ	أَنْتَ وَالِ وَانْتَ وَالِدُنَا الْبُرُ
مَدْرُوكَا الْعِرَاقِ لِلْأَنْحَافِ	وَرَوَى الضَّهْفِ فِي التَّدِيرِ قَلْبِلُ
ذَوُو الْقَضِيلِ وَالْأَمْوَرِ الْكُوفِ	وَهُمْ مَا هُمْ إِذَا نَسَبَ الْبَاسُ
الْقَوْمِ بِسَلِيمِ أَوْ دَتِ أَمْ بِخِلَافِ	وَانظُرُوا الْيَوْمَ قَبْلَ بَادِرِهِ
وَلَوْلَا مَا خَشِيتُ مَنَافِ	إِنَّ هَذَا رَأَى الشَّعْبِيَّ عَلَى الشَّامِ

چون معاویه این کلمات بشنید زانی سرور کربان فرود داشت اندیشه بسبک و آنجا در جاس بن سعد کمر بست و گفت چنانک ابن پسر عم تو از جوار  
و عیون علی بوطالب است خلاف برنجید و گفت سو کند با خدی بر کز جاسوس نموده ام و مملکت ترا دوست نمیدرم و در شهری که تو خواهی بود من  
این بجفت و اینک اجبت نمود اما علی علیه السلام سفر شام را تصمیم غم داشت مردمان را میبرد و زه قضیب میفرمود که هیچ که کتبی در ساحتی جنک نشند

طلب فرمودن علی علیه السلام فرمانگذاران ممالک را از بلاد و اصهار

امیرالمؤمنین علی چون کثوف داشت که کمون خاطر معاویه بفرستیدارگان ضلالت و غمایت بست و فصل خطابی این امر جز بان شمشیر  
نخواهد بود حکام بلاد را مشور کرد تا حاضر حضرت شود و میر برین عهد شد بعد از آنکه از جانب عثمان حکومت بمان داشت بجهت بجزین قسین فی  
بزیگونی کتب کرد اما بعد فان الله لا یغیر ما یقوم حتی ینقر و ما ینصینهم و اذا اراد الله بقوم شیء فلامرء له و ما  
لهم من دونه من وال و ان اخیرک من بیننا الیهم من جموع طلح و الویبر عند تکلیهم بعهدهم و ما حستوا  
بیا علی عثمان ابن حنیف ابق هبطک من الیهم بالهاجرین و الا نصار حتی اذا کنت بالعدیب بعتک

علی بن ابی طالب  
عبارت از  
بها

جلد سیم از کتاب ویم ناسخ التواریخ و وقایع اقبالیم

۱۳۰ إلى أهل الكوفة يا حسين بن علي وعبد الله بن عباس وعثمان بن باقر وفتيس بن سعد بن عبادة فاستغفروهم  
فاجابوا قريتهم حتى تركت بطن البصرة فاعدت في الدعا والقتل العشرة وانشدتم عفا ببعيتهم  
فابوا الا قتالي فاستعنت بالله عليهم فقتل من قتل واولا مديونته الى مضره  
فما لوني ما كنت دعوتهم اليه قبل اللغاة فقتلت العافية ورفعت الشيف واستعملت  
عليهم عبد الله بن عباس ومرت الى الكوفة وقد بعثت اليك زخون فبين فاقبلت عمادا لك ابدا  
بدر آيت سمارك كركه صدمه صفر ما نعمت بندان هر روز زياد است تا دام كه بر طريق خلافت دعوت زنده و گاهی كه دولت اين ناز و ناساين زو  
واجب شامه شوی و در سس كردانند و از طريق حق بديگرموی روز هم گون ترا گني ميديم كه طلمه وزير كشت بيعت من كردن و عثمان بن  
كه در بصره عامل من بود بنا خوش تروحي از عراج نمودن با هم من زدينه با محاصر و انصار خيمه بيرون زوم و فرزند خود حسن و عبد الله بن عباس  
يا سر و سين بن سعد بن عباده الكيل كره و شتم الشكر كره و در سيم آورده بنزدك من حاضر سا خند پس نا طلمه بصره بزدم و پيش از بطريق  
دعوت كردم پذيرى فرمان كشد و خبر فاملت و ميازت من رضانا زدم پس بيارى فزود زدم دوم پاره كشته شد و برخي كشيده  
بارد استيمان بيرون شده من ايشان را قدم لاطف و مساحت پذيره شدم و شير زنيان برداشتم و عباد عباس را بر انجاست  
حكومت و آدم و بكوفه آدم و زجر بن قيس بسوي تو فرستادم تا زيره خود هي پرسش كني و انجاست طي جبر را خواهر زاده بود كه طارست  
خدمت على عليه السلام داشت وى نيز بعت زجر بن قيس اين شعار بجزر نشتا

نسخه  
خود پرداز  
جور

جبر بن عبد الله لا ترد والهدى	وبابع عليا ابني لك نا صح
قارت عليا خبر من وحق الميضا	يوى احمد والموت غاود و دايج
ودع عنك قول التاكين فلامنا	اولاك ابا عمرو و كلاب قوايج
وبابيه ان بابته يتصبها	ولايك معما في ضميرك فاوح
فانك ان تطلب به الدين نعطه	وان تطلب الدنيا فيبعك رايح
وان قلت عثمان بن عفان حقه	على عظيم والشكور مناصح
فخو علي اذ وليك كحميه	وشكرك ما اوليت في الناصح
وان قلت لا ترضى عليا امامنا	قدع عنك جراضل في التوايح
ابا الله الا انه خبرد هير	وافضل من ضممت عليه الاباح

چون زجر بن قيس اين نامحار بجزر بن عبد الله و در جزير مسجد جامع آمد و مردم را بگمرد کرد و بر بصره و داد و گفت اي جماعت اين نامحار بجزر بن  
علي بن سطل است س كوردين و دينا و زين امامت زنا دست بدينه كه بعد از قتل عثمان تمامست محاصر و انصار با او بيعت كردند و زجر  
طاعت او نهادند و نشتا باشد كه اگر كار شوي كردني بگم خلافت بنام او بر آمد چه بچكس را رسول خدا قربت و قرابت او است و در  
كه اساتيس و آرامس دست نشود و رحمت و محنت و تفریق و شتم حاصل كرد و اگر سر در جنب طاعت و بيعت او كذارد شما را بر طريق حق كوچ و فلك  
بر راه محافظت و محافظت و يد واجب ميكند كه بگم تفرج و تير و حجاج شمارا است تمامت با او چون جبر بن عبد الله زين كلمات پر دخت  
از جبار سوي ملود و او را كه سمع او طاقا بخلافت على رضا و آدم و سرور عيب و نهادم اين وقت زجر بن قيس نخواست و در بن كلمان  
نسخه كرد و قال الحمد لله الذي اخذنا الحمد ليضيه و قوله ذون خلفيه لا شهر بك له في الحمد ولا نظيره

في الجعد

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۳. فی الجِدِّ وَالْإِلَهِ الْإِلَهِ وَحَدَّةً لَأَشْرَبَكَ لَهُ الْغَائِمُ الدَّائِمُ إِلَهُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَأَشْهَدَانِ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ  
 وَرَسُولَهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ الْوَاضِحِ وَالْحَقُّ النَّاطِقُ ذَائِعًا إِلَى الْهَدَىٰ جَوْنِ زَكَاتٍ حَمْدٍ نَعْتٍ بِرِاحَتِ كَعْتِ إِيْرَمَانَ  
 من اینکسا زرد امیرالمؤمنین علی علیه السلام بنزدیک شتا رسول آمد ام وکتوبی آورده ام و حاجت نیست که معالمت و محاربت او  
 باطل و زیرو عایشه شرح دهم چه بچشمه شینه با شایر و زمرها جری اولین انصار و تابعین با او بعید کرد و سر و طاعت او نهادند و کتوب  
 تا شام چاندیش و آید و نام او را جواب چه بخارید بگویند تا بازشوم و شرح حال باز گویم مردان بجای بانگ برداشند که پذیرای فرما خیم و معاش  
 امرو را واجب ایم پس جری برین عبد مد از مسجد بیرون شد و سبوح را که در او ز سوره و پیاده لشکری در خور حاکم ساخت و این شعر تذکره کرد

أَنَا كِتَابٌ عَلِيٌّ فَلَمْ  
 وَلَوْ نَفِضُ مَا فِيهِ لَمَّا أَنَا  
 وَتَمَحْنُ وِلَاةٌ عَلَىٰ نَعْرِهَا  
 نَسَاهِمِهِمُ الْمَوْتُ عِنْدَ الْإِنْفَا  
 طِنَا هَمْ طِنَةٌ بِيَا الْغِنَا  
 مَضْبِنَا بِنِينَا عَلَىٰ دِينِنَا  
 فَصَلِّ الْإِلَهِ عَلَىٰ أَحَدٍ  
 وَتَوَلَّ الْإِلَهِيَّ وَمِنْ بَعْدِهِ  
 عَلَيَّا عَيْتٌ وَحَيَّ النَّبِيَّ  
 لَهُ الْفَضْلُ وَالسَّبْقُ وَاللَّكُومَةُ

ابن الازور القشيري ابن اسحاق در مرج صبر و محاسن اطلاق او است و میکند

لَعَرَوَاتِيكَ وَالْإِبْنَاءُ نَفِي  
 وَقَالَ مَفَالَةَ جَدَعْتَ رِجَالًا  
 بِدَا بِيكَ قَبْلَ أُمَّيْهِ عَلِيٌّ  
 أَنَاكَ يَا مَرْوَةَ زَوْجِي قَبِي  
 فَكُنْتُ جَمَا أَنَاكَ بِي سَمِيهَا  
 فَأَنْتَ يَا سَعِدْتَ بِهِ وَيَلِي  
 وَنِعْمَ الْمَرْءُ أَنْتَ لَهُ وَزَيْرُ  
 فَأَخْرَزْتَ الثَّوَابَ وَرَبَّ حَايِ  
 لِبَهْنِيكَ مَا سَبَقْتَ بِهِ رِجَالًا

و همچنین بنده در بعضی کوبید

أَنَا جَمَالُ النَّبَا زَوْجِي قَبِي  
 تَحْتَبْرَةُ أَبُو حَسَنِ رِيحَاتُ  
 عَظِيمُ الْخَطْبِ مِنْ جَمْفِ بْنِ  
 وَلَوْ بَكَ زَنْدَةٌ فِيهَا بَصَائِبُ

جلد سیم از کتاب دین ماسخ التواریخ در وقایع اقالیم سیم

رَحَىٰ أَعْرَاضَ حَاجِيهِ بِقَوْلٍ      فَأَخُوذَ لِلْفُلُوبِ بِإِلَاقَةٍ  
 قَسْرَ الْحَيِّ مِنْ مَيِّنٍ وَأَرْضِي      ذَوِي الْعَلْيَاءِ مِنْ سَلْفِي قَعْدِ  
 وَلَيْسَ يُوَجِّهِي لِمَاذَا مَا      دَنَا مَيِّقٍ وَإِنْ أَوْدَتْ قَعْدِ  
 لَهُ دُنْبَانُ شَأْسٍ بِمَا وَجَّهِي  
 وَفِي الْمَجَالِ كَذِي سَيْلِي

عبدالمؤمنین  
 علیه السلام  
 در جواب ابی سنیان

باجمله جریب بن عبدقده با سپاه خویش از بهمان خمیر بیرون زد و بقدم محمد شتاب می مسافت کرده حاضر گردید و گفت با امیرالمؤمنین علیه السلام  
 شرط بیعت و متابعت بجای آورده و پرس آن امیرالمؤمنین علیه السلام اشعث بن مین را طلب داشت و این اشعث از فرزندان قریب  
 مین بود و فرزند دختر ابو جعفر از بشر طرزی و در سرای دینت بشری که در کتاب ابوبکر یاد کردیم و همچنان در سرای عمر بن عثمان بود  
 و از قبل عثمان حکومت همگت از پایساز اشعث داشت اینوقت امیرالمؤمنین علی را طلب داشت و صحبت زیاد بن حرب الهذلی را در  
 بدنگونه نامه نوشت اما بعد فلولا ههنا کون فیک کنت المقدم فی هذا الا امر قبل التایس ولعل امرک یجمل  
 بعضه بعضا این اشعث الله ثم الله کان من بیعة التایس ابائی ما قد بلغک وکان طلحة والزبیر یحقن بالعیاف  
 ثم نقض بهتی علی غیر حدیث و آخر جاتم التومینین و سادوا الی البصرة فیرث البها فالفقتنا فذخو فقم الی  
 ان یرجیوا فیتاخر جوامینه فابوا فابلغ فی الدعا و احنث فی البیت و ان عملک لیس لک  
 یطعمه و لیکنه امانة و فی یدک مال من مال الله و انت من خزان الله علی و حق نسکة  
 ابل و لعلی ان لا اکون مثر و لا یات لک ان اشکمت و لا قوة الا بالله سیر فایدی اشعث که آن بود که باره کلمات  
 نامجا بر زبان توفرت و برخی حرکات شایسته از تو بازگشت اول کس بودی که در تشدید مطلب میفرمودم چه اصابت می و صاف مفضل  
 سخاست طبع در تو معایر سیکردم لکن کفار و کردار تو دید از زبانی خیر فکته با اینهمه نزلات و معجزات تو در که شتم و همان سرود که در تقدیم خدا  
 مستقبل تقصیر مسامحت ماضی را محو و منسی ای همانا خبر غبار نشیندی و بیعت محاضر و انصار را با من دستی و مکشوف داشتی که طلحه و زبیر کث  
 بیعت من کرده و عایشه اما بعصر کوچ داد و من از دنیا الیشان بشدم و ایشان را با خدی بخوانم که چنان من بکنند و سر زحمت من برتابند  
 از من پذیرفته و شد آنچه شد تو نیز از اشعث دست باش که خراج مملکت از برای بجان بشمار اقطاع تو غیر نماید بلکه در حساب بیت المال  
 و تو نیز از افزون از خازنی و کنجوری بناشتی کاشی که بکس من حمل می و بخران بیت المال بسیاری محبت باشد که بر حدود استقامت  
 مستقر باشی و در تقدیم خدمت بصدق منت کام زنی همچنان مارت از برای بجان نام تو مشور کنیم با جمله چون مکتوب نجایت شد در نوزده  
 و خاتم بر خاده زیاد بن حرب الهذلی را دادیم و در وقت مدعی ز عمر او کان اشعث که ملازمت خدمت امیرالمؤمنین داشت اشعث را بنیکو  
 کنوب کرد که ای اشعث این که محاصرین او را انصار و تابعین با امیرالمؤمنین بیعت کردند من نیز و کار دین و دنیا نیکب میباشیم و در  
 عثمان بدقت نظر قدم چیزی که موجب تراخی ندانی کرد دنیا هم لاجرم بطبع و رغبت سر در طاعت و متابعت علی نهادم و با اصحاب مطعی  
 جداستان شدم هم اکنون علی مرتضی با تو بخار کرده و تری بیعت خویش دعوت فرموده زبیر که در بیعت و کزانی کنی و سستی توانی جو زود اسلام  
 پس زیاد بن حرب نامها گرفت و بیعت جدا و صحاب پست بلند کرده و دست را در هم نوشته با از برای بجان بر سید ما محاصر ساینده شعب  
 بر ضمون کنوب امیرالمؤمنین که ای انت مسجد جامع آمد و بفرمود و اما منادی نداد و داد و مردم را از مسجد و شریف در مسجد انجمن ساخت پس  
 در جای شست فبر جای کرد و گفت ایها الناس و انتم اید که عثمان مارت از برای بجان مراد و اکنون بسرای عابد تحویل فرموده مردم با امیرالمؤمنین

### کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۲۳ علی بن ابیطالب حجیت کرد و فرمان او نهاد و متابعت گشته و مخالفت نکرده و کفر ایشان را نپذیرفتند و دانستند همانا علی سید قیامت است درین و دنیا این و مأمون است اینک انشور کرده و حاضر حضرت خواسته تا چگونگی و چگونه را می زینت کجای از چار سو مسجد و ازادیم افکنند و گفتند سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَ عَلَيَّ إِمَامُنَا بِمُخْلَافَتِ عَلِيِّ ضَادًّا دَعِيمًا وَرَأَى كَرْدُونَ مَخَادِيمَ أَيْمُونَتِهَا  
 از بن فرود شد و زیاد بن مرثب صعود داد و پس از انشای حمد و ثناء و درود بر رسول خدا گفت ای مردم واجب میکند که در امر عثمان سخن بدارند و انت باشد که مردمان با علی علیه السلام بیعت کردند و مخالفت او رضاء اوند و طلحه و زبیر عیبهت گشته و عایشه را برای تشدید امر خویش برده بر آوردند و ان پیش روی لشکر کوچ دادند و خداوند ایشان را بحکم اعمال خود داشت و از بن بریز آید و این وقت استغف بن بیس سیرای خویش است و اهل و عیثرت خود را حاضر ساخت و گفت دستها باشد که کتب امیرالمؤمنین علی را همین که ساخت اگر چه علی است طبع و جلالت قدر افزون از اندازه و حد است لکن بعید نباشد اگر ما با خدا خرج آذربایجان ما خود دار و بشر می که در کتب خود یاد کرد مرا کاسی فرا خاطر می آید که طریق شام کیم و بمعویه پیوندم تا ازین تقدیر میاسایم و این اندیشه خاطر مرا زحمت بخند اکنون بگویند شمار را می بکنان گفتد عایشا و کلاً چگونگی ترا مقدر باشد که اهل و عیثرت خویش را دست باز داری و شهر و سرای و سیما و عمار خود را با بوده انکاری و سفر شام نمی و زودیک نزد معویه رفتن صعب تر است از ترک مذکی گفتن اشعث چون این کلمات بشعید از سخن خویش شرکین کسب بگویند که مردی از خویشاوندان او بود تا مبادا اشعث و ابا معویه نرم گویند و ساخته سفر شام کرد و این اشعار را کرد

بند بگویند

لِحَبْلِكَ يَا ذِي هُوَ مَا لِكَ	يَعَاذُكَ يَا ذَا الْآبَاءِ وَالْأَجْدَادِ
يَعَاذُكَ يَا ذَا الْبِلَادِ وَالْأَمَا	سَأْمُوكَ خَطَّةَ مَعْشِرِ أَوْغَادِ
إِنْ أَذْرِيحَانِ الْإِنِّي مَرْفُوعَهَا	لَيْسَتْ لِحَبْلِكَ فَاشْنَهَا بِلَادِ
كَانَتْ بِلَادَ حَلِيفَةٍ وَلَا كَهَا	وَقَضَاءَ رَبِّكَ رَأَيْحِ أَوْغَادِ
فَدَعِ الْبِلَادَ قَلْبَسَ فِيهَا مَطْعُ	صَرَبَتْ عَلَيْكَ الْأَرْضُ وَالْأَسْدِ
فَادْفَعْ بِمَا لِكَ دُونَ نَفْسِكَ الْإِنِّي	فَادُوكَ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ
أَنْتَ الَّذِي تُشَقُّ الْخِصَامُ وَرَدُّ	وَيَكْبَشُ كَيْدَهُ بِسَهْلِ الْوَادِ
وَمَنْصَبٌ بِالنَّجَاحِ مَفْرُقٌ وَاسِي	مَلِكٌ لَمْرُكٌ رَأَيْحِ الْأَوْلَادِ
وَأَطْعُ زِيَادًا إِنَّهُ لَكَ نَاصِحٌ	لَأَشْكُ فِي قَوْلِ النَّجِيحِ زِيَادِ
وَاطْلُ عَلَيَّا إِنَّهُ لَكَ جُنَّةٌ	بُرَيْدٌ وَهَدِيكَ لِلتَّمَادِ وَهَذَا

و این اشعار را نیز با شعث فرستاد

أَبْلُغِ إِلَى الْأَشْعَثِ الْمَعْصَبِ	بِالنَّجَاحِ غَلَامًا حَقَّ عَلَيْهِ الْقَبِيرُ
بِابْنِ الْإِمْرَارِ مِنْ قَبْلِ الْأَمِيرِ	وَقَبَسَ أَبُوهُ عَهْبًا مَطْبِيرُ
فَدَيْصُ بِنْتِ الضَّعِيفِ مَا أَمَرَهُ	وَيُحْبِطُ الْمَدْرَبُ الْبَحْرُ نَزْرُ
فَدَأْنِي قَبْلَكَ الرَّسُولُ جَرُونَا	فَلَقَاءَهُ بِالسَّرُورِ جَرُونَا
وَلَهُ الْفَضْلُ فِي الْجِهَادِ وَفِي	الْهَجْرَةِ وَالْدِينِ كُلِّ ذَلِكَ كَثِيرُ
إِنْ بَكَرَ حَبْلَكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ	مُحْبَبٌ مِنَ الْخَطُوطِ صَغِيرُ



جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقبالیم

بَابِ ذِي النَّاجِ وَالْمَجَلِّ	مِنْ كَيْدَةِ رَضِي بِأَنْ يُقَالَ أَمِيرٌ
وَأَذْرِيحَانِ حَسْرَةً قَدَّ وَنَهَا	وَأَبْعَيْنَ الذِّي إِبْنِ الْبِهِ نَصِيرٌ
وَأَقْبِلِ الْيَوْمَ مَا يَقُولُ عَلِيٌّ	لَيْسَ فِيمَا يَقُولُهُ تَخْبِيرٌ
وَأَقْبِلِ الْبَيْعَةَ الَّتِي لَيْسَ	لِلنَّاسِ سِوَاهَا مِنْ أَمْرِهِمْ فَطِيرٌ
عَمَلُ الْيَوْمِ قَدْ تَرَكْتَ عَلِيًّا	هَلْ لَهْ فِي الذِّي كَوْهَتْ نَظِيرٌ

و این اشعار را اسفند بن قیس شاکر گوید

أَنَا الرَّسُولُ وَرَسُولُ عَلِيٍّ	فَمَنْ يَمَقِّدُ مَعَهُ السُّلُوفَنَا
رَسُولِ الْوَصِيِّ وَصِيِّ النَّبِيِّ	لَهُ الْعَقْلُ وَالسَّبُوحُ فِي الْوُجُوهِنَا
بِمَا نَصَحَ اللَّهُ وَالصُّنُطَى	رَسُولَ الْإِلَهِ الَّتِي الْأَمِينَا
يُجَاهِدُ فِي اللَّهِ لَا يَنْتَقِي	جَمِيعَ الطَّغَاةِ مَعَ الْجَاهِدِينَا
وَذُبُّوا النَّبِيَّ وَذُو صُفْرِهِ	وَسَبُّوا النَّبِيَّ فِي الظَّالِمِينَا
وَكَمْ بَطَلَ مَا جِدَّ قَدْ ذَاقَ	بِمَيْبَةِ حَنْفٍ مِنَ الْكَافِرِينَا
وَكَمْ فَارِسٍ كَانَ سَأَلَ النَّزَالَ	فَأَبَى النَّارِ فِي الْأَيْمِينَا
فَذَكَرَ عَلِيٌّ إِمَامُ الْهُدَى	وَعَثَّتْ الْبَرِّيَّةُ وَالْمُجْتَبِينَا
وَكَانَ إِذَا مَا دُعِيَ لِلْبِرِّالِ	كَلِمَتِ عَمْرٍو بْنِ ابْنِ لَيْثِ الْهَرِينَا
أَجَابَ السُّؤَالَ بِنُصْحٍ وَنَصِيرِ	وَخَالِصٍ وَدَى عَلَى الْعَالَمِينَا
فَمَا ذَالَ ذَلِكَ مِنْ شَأْنِهِ	فَقَارَ وَرَبِّي مَعَ الْفَائِزِينَا

و نیز این اشعار را اسفند بن قیس گوید

أَنَا الرَّسُولُ وَرَسُولُ الْوَصِيِّ	عَلِيٍّ الْمُهَدَّبِ مِنْ هَامِيمِ
رَسُولِ الْوَصِيِّ وَصِيِّ النَّبِيِّ	وَخَيْرِ الْبَرِّيَّةِ مِنْ قَائِمِ
وَذُبُّوا النَّبِيَّ وَذُو صُفْرِهِ	وَخَيْرِ الْبَرِّيَّةِ فِي الْعَالَمِ
لَهُ الْفَضْلُ وَالسَّبُوحُ بِالضَّالِمَا	لِهَدْيِ النَّبِيِّ بِهِ بِأَمِيمِ
مُحَمَّدًا أَعْنَى رَسُولِ الْإِلَهِ	وَعَثَّتْ الْبَرِّيَّةُ وَالْمُخَائِمِ
أَجْنَا عَلِيًّا بِفَضْلِهِ	وَطَاعَةٌ نَصَحَ لَهُ دَائِمِ
فَقِيَّةٌ جَلِيمٌ لَهُ صَوْلَةٌ	كَلِمَتِ عَمْرٍو بْنِ هِمَّاسِيمِ
جَلِيمٌ عَقِيمٌ وَذُو بَجْدَةٍ	بَعِيدٌ مِنَ الْعَدْرِ وَالْمَأْتِمِ

بملا اسفند سپاه خویش از سوره و پیاده بفرمود و اسامی را شکر شد و از او با بجان بقدم عجل و شتاب طی مسافت کرده حاضر گردید و علی علیه السلام بیت استوار کرد و با لطافت اتفاق امیر المومنین استظهار جست همانا در کتب جمل رقم کرده ام که اسفند بن قیس از تعبیر کلمه بقید او با طبع علم و زیر نظرش بود با جازت علی علیه السلام حاضر میدان مبارزت بخش و با بقید خویش کناری گرفت تا که امیر المومنین

اسفند بن قیس

### کتاب صحیفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وارد کوفه گشت پس آنحضرت بن قیاس و جاریه بن قدامه و حارث بن بدر و زید بن حیل و امین بن ضبیده و جماعتی از بزرگان بنی تمیم ملازمت رکاب  
 امیرالمؤمنین علی اختیار کرده بکوفه آمدند و حاضر مجلس شسته رخصت جلوس یافتند اینوقت آنحضرت بن قیاس و جاریه بن قدامه و حارث بن  
 بدر برپای شدند و از میانه آنحضرت غار سخن کردند و گفتند امیرالمؤمنین اگر قبیده سعد بن زید بن مناة در جنگ جمل حضرت و تجسدهم سعد و  
 توبه پیوسته و این خطا از آن کرد که در کار طلحه و زبیر شک بودند امر و زور تقابلت با معویس و شک و سستی نداشتند و دفع او را واجب میخارند  
 اگر فرمان کنی ایشانرا مکتوبی کنیم و بدست پیغمبری بدیشان فرستیم تا از نصر کوچ داده حاضر حضرت شوند و احد و جنگ معویس کنند آنچه دوی نذر  
 داده اند امر و زور در کفرمانند علی علیه السلام تمام جاریه بن قدامه پس آنحضرت بن قیاس بنی تمیم بود و حارث بن بدر که شاعر و فارس سخاقت بود و کثرت  
 و کفایت شمار درین امر را میست حاصل سخن ایشان با کلمات آنحضرت موافقتی بحال داشت لاجرم علی علیه السلام آنحضرت اجازت کرد تا از آنجا  
 چیزی بخارند و استاز صلب او هرگز بنی تمیم در آن پنجم حاضر بود این را بر او پسندیده است پس آنحضرت سید بنی سعد را بدینگونه کتاب کرد  
 اما بعد بدانند که قبایل بنی تمیم بسیار کس بر زعمای خود عاصی شدند و پسرمانی کردند و بدست خذلان و حرمان کفر یافتند و خداوند شما  
 محفوظ و ما جور بداشت از بجز آنکه بفرمان من کار کرده و سر از حکم من بر نیاخته تا کاسبی که کار بر ما در امرم کردید و از آنچه دریم بود این شسته  
 و دست در کردن عافیت و سلامت کردید اکنون شمار خبر میدهم که چون ما را سفوفه مقرر گشت و بود در آن بعد موافقت شدیم متصلا و نحو شایسته  
 شما که در آنجا سکون داشت ما را بقدم نصف و خفاوت پذیرد و شد زود و غامضای خویش جای دادند و از بدل جان و مال ضایقت نفرمود  
 چند آنکه مردم کوفه ما را خبر یافتند ایشان شناسند و اینک کتابت یکدیگر بجهت آنکه بجلازمت کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستادند  
 با معویه بدل جان و مال پیغمبری شمارند اکنون در جمله شمارا که میفرستادم ما موافقت و مرافقت ایشانرا دست باز کردید و هر چه زودتر بفرستید  
 و تمجیل حاضر کوفه شوید و سستی توانی مجوید که موجب حرمان از غطا و خذلان آن سرا خواهد بود چون آنحضرت بن قیاس این مکتوب پامی آورد

۱۲۰  
 دکتور  
 احف بن قیاس  
 قاری کوفه است

سعیه بن معصعه که برادر زاده آنحضرت است قسیده بنی سعد را بدین شاعر کتاب کرد  
 تَمِيمَ بْنَ مِرَّانَ أَحْفَافَةَ  
 وَمِنْهَا مَنْ بَدَّكَ أَهْلَ بَصْرَةَ  
 يَوْمَ لَقِطِحِ الْجَبَلِ عَنِ أَهْلِ بَصْرَةَ  
 وَاعْظَامُهُ الصَّاعِ الصَّبْرَةَ  
 وَكَانَ لِسَعْدِ دَابَّةِ أَمْسِ عَصَةَ  
 وَفِي هَذِهِ الْأَخْرَى لَمْ يَحْضُرْ بَدَّةً  
 وَلَا يَبْقُوا عَنْهُ وَهَيْتُ أَرَابَةَ  
 الْبَنَسِ خَطْبُ الْقَوْمِ فِي كُلِّ دَلَّةً  
 فَإِنَّ عَلَيْهَا خَيْرٌ حَافٍ وَنَاعِلٍ  
 بِحَارِبٍ مَنْ لَا يَخْرُجُونَ بِحَرَبِهِ  
 وَمَنْ تَرَلَتْ فِيهِ تَلْتُونَ آهَةً  
 يَوْمِي مَوْجِبَاتٍ جِيثٌ فِيهِ وَغَرَبُ

چون مکتوب آنحضرت را به معصیه بنی سعد رسید در طاعت علی همان همدست شدند ولی توانی طریق کوفه پیش و شسته

جلد سیم از کتاب دیدن نسخ التواریخ در وقایع اقلیم سعیه

۱۲۶ و ما خدمت علی آمدند و شرط بیعت و مباحثت بجای آوردند و از ایشان قبیله ربیع نیز برید. و با شکرگاه علی علیه السلام بیعت

جبر بر بن سعیه

رسالت جبر بن سعیه از جانب امیر المومنین علیه السلام نزد یک سعیه  
امیر المومنین علی کرد فرمود میخواهم با سعیه مکرری ندیشم و بر او ظنی و جوری رود و دارم بلکه میخواهم اگر بر این جهت فطرت نبودی او را نظر  
صلالت و عورت با زارم اکنون مردی میاید با قلبی کافی و لسانی جاری ز پشت در وی کارگاه آگاه و در رق و فتن امور میاید و فرما  
و او الهی بند و عظمت گویم باشد که از طریق غایت بشا هر چه است بازید و از خیالات شیطانی و تسویلات غسانی دست باز دارد  
جبر بن سعیه را بجای بر پای خاست و عرض کرد یا امیر المومنین اینک من جاندم و از دربار تا بیوقت با سعیه ابواب موافقت و موافقت  
دست تمام مرا بسوی او کسب فرمائی ابلاغ فرمان کنم و پیام ترا چنانکه در خواست است بگذارم از آن مهر و خواست که در میان من و عقدی محکم  
جنان دادم که دست ازین نمایست باز رود و سر باطاعت فرو گذارد و از جمله امر و جیش و اعمال امیر المومنین بشمار رود و همچنان مردم را  
با بیعت تو دعوت کنم و بر طریق بغیاد و اطاعت با زارم و آن حماقت همه بخویشا و ندانند بر کنی فرمائی من نکنند و عصیان مراد اندازند  
سته مخفی گفت یا امیر المومنین چنان دهم که جبر بر دست در و بر او سعیه باشد و این رسالت بفرما بر کفالت امر او بخوابد علی علیه السلام فرمود  
چنان نسبت جبر بر ترک نمود و سعیه بیعت سعیه بخوبی بدارد و در او باشد که کارها کند و اگر خشمی کرد و در آید آگاه بجانب جبر بر است  
و گفت ای جبر بن سعیه بیعت سبب خود نیکه در زدن جانند و همچنان همه خون من در این رسالت ایشانند و من از سینه ترا خنیا  
کردم و سبب ترا با جانب مفرون دهم به رسول ندای در حق و فرمود ایتک خبیردی بمن هم اکنون سفر شام پیش دار و کتاب  
مرا معویه رسان و بگو که منصلحت دانی در اینند انصیحت در بیع ماری باشد که موافقت از مخالفت بر جوع ندارد و دوستی را از یون دشمنی ندارد  
و اگر همچنان بر طریق عصیان و عصیان رود و این سخنان را زود و معنی محلی گذارد و او را بگوید بلکه امر در زدن خلافست مستقرم با ما است رضایند  
و در مان نیز ترا بخلافت پذیرد و لاجرم کردار و رفتار تو بجهت فرمائی خود و سوست ماه معویه را بدینگونه مکتوب کرد ببنیم الله الرحمن الرحیم  
أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ بَيْعَتِي لَوْ مَنَعَكَ بِالْبَيْعَةِ وَأَنْتَ بِالشَّامِ لِأَنَّهَ بِالْبَيْعَةِ الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ عَلَيَّ مَا  
نُوبِعُوا عَلَيَّ فَلَمْ يَكُ لِلشَّاهِدِينَ تَخْذَارُ وَلَا لِلغَائِبِينَ بَرْدٌ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِذَا الْجَمْعُ عَا  
لَى دَجَلٍ قَمُوهَ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ مِنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ يَطْعُنُ أَوْ دَغِبُ دَدُوهُ إِلَى مَا خَرَجَ  
مِنْهُ فَإِنَّ أَبِي فَأَتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَاهُ اللهُ مَا قَوْلِي تَفْضِيلُهُ جَهَنَّمَ وَسَائِتُ مَصْهَرًا وَإِنَّ  
حَلَمِي وَالرَّيْبِي بَايَعَانِي ثُمَّ تَفَضَّلَا بَيْعَتِي فَكَانَ تَفْضِيلُهُمَا كَرْدَهُمَا فَجَاهِدْنَا نَقْمًا عَلَى ذَلِكَ حَتَّى جَاءَهُ الْحَوُّ وَظَهَرَ  
أَمْرُ اللهِ وَفَهْمٌ كَارِهُونَ فَأَدْخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِيهِ السُّلُونُ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيَّ فِيكَ الْعَاقِبَةُ إِلَّا أَنْ تَعْرِضَ  
لِللَّاهِ فَإِنَّ تَعْرِضَتَكَ لَهُ فَأَتَلْتُكَ وَأَسْتَعْنَتُ اللهُ عَلَيْكَ وَقَدْ أَكْرَمْتُ فِي قِتْلَةِ عُثْمَانَ فَأَدْخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِيهِ  
النَّاسُ ثُمَّ حَاكَمُوا السُّومَ إِلَى أَحْيَالِكَ وَإِذَا هُمْ عَلَى كِتَابِ اللهِ فَأَمَّا ذَلِكَ الْبَيْعُ بَرُنْدُهَا تَحْتَهُ الصَّبِي عَنِ  
الذَّيْنِ وَلَعَمْرِي لَيْتَنِي نَطَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَيَجِدَنَّ أَبْرَهُ فَرِيشٍ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَأَعْلَمُ أَنَّكَ مِنَ الطُّلْفَاءِ  
الذَّيْنِ لَا يَحِلُّ لَهُمُ التَّخْلُفَةُ وَلَا تُعْرَضُ فِيهِمُ الشُّورَى وَقَدْ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ وَاللَّهِ مَنْ فَبَلَكَ جَبْرِ بْنَ عَبْدِ اللهِ  
وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالْيَجْرَتِ قَبَائِحُ وَلَا مُوَدَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَجِلْمٌ مِيغْرَادٌ مَعُوذَةٌ نَوَارِخٌ بَيْتٌ مِنْ بَرُنْدِ

بعضی از اینها

### کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

بیعت نمودند اگر کمی متابعت نکرده بودند و او را دعوت کنند و چون بنی‌سقیان را از خود جدا کردند و از میان دو نوزخ کفر کردند جانان علی و  
 ۱۲۲ پیروان بیعت کردند و میان بنی‌سقیان که با ایشان دردم و خود را حضرت بدو توأم می‌بود بر راه علی و زبیر بود و اتفاقاً مسلمانان  
 می‌کن که من دوست دارم که تو بر دست سلامت و عافیت باشی و چون پذیرای فرمان نشوی چای با تو قتال خواهم داد و زخمو را در صورت  
 خواهم جت چندتندکان عثمان از دست او بزنم و بنی‌سقیان همی‌کنی و سخن بد را از کسی در بیعت من با مسلمانان متابعت کن و خود بخوانان عثمان  
 من فرست تا حکم شریعت در میان ایشان حکومت کنم و ازین در که تو پروان شده و خون عثمان بر دست او و وصول آرزو ما شده در شما  
 خدیغی است که کودکی از شیر باز دارند سوگند بجان من که اگر بواجب نفسی از دفع دبی می‌انی که ساحت من از آرایش خون عثمان صاف  
 دانسته باش که تو از جمله طغیان و بی‌سوفت خلافت انسانی و شایسته مجلس شورای نشوی تا یکس جریز بسوی تو و مردم شام کسب کنم که از جمله  
 مهاجرین و مؤمنین است تا اقدام در بیعت کنی و از تن عصای سلیم بر پیزی چون این به نیابت شد در هم نوردید و خاتم بر نهاد و جریز  
 جمله تعداد و تا علی عابرو مساکس کرده بشوق آمد و مجلس معویه در رفت و خود را احمد بخت و ستایش کرد آنجا گفت معویه در  
 باش که از برای پیغمبر تو علی بن ابیطالب مردم که درین راه با بی بصورت و کوفه و قبایل حجاز و طویفین و ساکنین مصروف طین عمان و عجمت  
 بحرین و یمن و آنهمین شد و بجای رفت سلام دادند و بجان مال بیعت کردند و خبر مردم این ولایت که در تحت حکومت است یکس بیرون است  
 و متابعت است و اگر سیلاب غمیت او بدینجا نب جریان کند این را ضعیف و کیر و در من ازین مهرشتر نگران جانب تو بودم صواب  
 است که با شاق من بخدمت امیرالمؤمنین بیرون بچکان خبر حکیم نیابت در تو نظر نکرده این ولایت را همچنان در تحت حکومت بچکان  
 کیر و اگر بعد از علی نوزده بانی و اندیشه دیگر کنی شاید که حوصله تو حاصل این نعمت تواند کرد با جمله از پس این سخنان نام علی علیه السلام را بدست معویه  
 تا خاتم گرفت بشرحی که رقم کردیم بر خواند و آن نامه را در کرباره بگرداد و گفت تو نیز خطا کن و بد آنچه علی نوشته است آگاه باش جریز  
 بسته و بخواند و آنجا نامه مسکین بدست معویه داد و این مسکین مردی بود در شمار ایشان معویه که با علی علیه السلام بیعت کرد و آنجا که جریز  
 کوفه بیرون میشد نزدیک می آمد و گفت مرا با معویه بواب موافقت و مخالفت فرار بوده اکنون که تو سفر شام خواهی کرد من نیز بسوی او  
 نامه می‌نویسم و او را در تقدیم خدمت امیرالمؤمنین بفرستیم پس نامه نوشت و بجزر سپرد و جریز بعد از کتاب امیرالمؤمنین نامه مسکین را معویه  
 و معویه از شعر چندی که مسکین در نامه درج کرده بود در ششم شد و گفت کیت که اشعار مسکین را با سخن بنی‌سقیان که در حدیث بن خالد بن ولید  
 من اینک حاضر بر رفت و شعر چندی بر تراشید و می‌آورد معویه گفت هرگز ندیدم هیچ مرد قرشی بدین سستی سستی شعر گوید و خود بر  
 شعر چندی که خواست انشاء کرد اینوقت جریز از مجلس برخاست و منزل خویش آمد و روزی که معویه مسجد آینه رفت و فرمان کرد  
 تا مردم تمام در آنجا انجمن شدند و میخواست تا جریز بگوشد و در که مردم شام در طلب خون عثمان همدست و همه استاند و در مقام  
 با علی مرتضی کیدل و بچه بد جریز در مسجد حاضر شد و مردم خطبه قرانت کرد و بعد از حمد و ثنا گفت ای مردمان در خون عثمان چند سخن  
 کیند آنان که حاضر بودند از حقیقت این سخن ندانند که شما که غائب بودید از در جمل سخن گفتید و فتنه خوابیده را بر میا غایب و میوه  
 خاک را از خون مسلمانان متابعت کنید همانا مهاجر و انصار با علی علیه السلام بیعت کردند و طلحه و زبیر عهد شکستند و اینخبرش فتنه  
 کردند و در بصره با علی رزم دادند و بنی‌سقیان را که طلحه و زبیر حکومت کفر یافته و چند هزار مسلمانان عرض تیغ و تیر گشت تا اکنون در کوفه  
 بصره تنهای کشکان فریضه کرد و شیر و طعم نسر و عقاب است این علی همان مرد است که شاد دلاوری و شجاعت او را دانسته  
 و جنگسای او را در خدمت مصطفی شنیده و قتل لشکر بصره نیز شهید و شادا و اگر بخار و کفر قتل چنین شنيع واقع شود و از عرب کسی با تو  
 اکنون تمامت مردم با علی بیعت کرده اند لکن سوگند با جدی که کار بدست بودی همچنان علی را این خلافت نبود اینوقت دبی معویه از

جلد سیم از کتاب بیستم ناسخ النوار بیج در وقایع قالیسم

وگفت ای معویه از ندای بر سر دیوهای نهر حوین بدست بلاکت بازده و چون دیگر مردم بیعت کن این سخن که کوفی من با عثمان فرما کند  
 ابولایت شد ام استوار بدن چه سخن که میروست و ازینکشت بدینجهان کوتاه شود و سخن که در سینه خلافت جای کند و عزل و  
 حال آن چشم ماردار که خلیفه سابق داشت چون سخن بدینجا آورد معویه گفت ای جبرودری چندباش تا من پشت دروی این گورا  
 یکسکرم و اندیشه مردم شام را باز دهم و ازینوقت معویه دریم شد که مباد از کلمات جبرودری مردم شام فتوی باوید ملا بر م نظر  
 تا سادی زیاری نما جمعه در او دوم در از وضع و شریف و سجد دین فریم آورد و معویه بر سر شد این خطبه بخواند الحمد لله العلی  
 جعل الدعا لله للإسلام از کانا والشرايع للإیمان برهانا هو قد قابیه فی الارض المقدسه التي جعلها  
 الله محل لآلینباء والصالحین من عباد و قائلها أهل الشام ورضیها ثم لها ورضیها لهم یاسقون من مکتون  
 علیه من طاعتهم و مناصحتهم خلفائهم والقوام یأمره والذابین عن ذنبه وحرما یؤثم جملهم لهذا  
 الامه نظاما و فی سبیل المختار اعلاما برقع الله بهم التاکیثن و یجمع بهم الفیة المؤمنین والله تسعین  
 علی ما تشعب من أمر السلیین بعد الایلیام و تباعد بعد القرب اللهم انصرنا علی اقوام یو غظون  
 نائما و یحیفون ایماناً و یریدون هرقه دما شوا و اخافه سبنا و قد علم الله انما لیرزدهم عابا و لا یفیک  
 لهم عابا و لا یو طینهم ذلما غیر ان الله المحید کانا من الکرامه قوالن نیرعه طوعا ما جادب الصد  
 و سقط القدی و عرف الهدی حملهم علی خلافنا البغی و الحمد لله تسعین علیها الناس  
 قد علمت انی خلیفه امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و انی خلیفه عثمان بن عفان علیکم و انی لارقم  
 رجلا منکم علی خزابه قط و انی قیل عثمان و قد قیل مظلوما و الله یقول و من قیل مظلوما قد  
 جعلنا لولیه سلطانا فلایفرف فی الفیل انه کان منصورا و انا احب ان نعلو فی ذل انفسیکم فی قلیلها  
 زین کلمات معویه نمود که خداوند شام را در عهد بر سیم رضی قدسه فرمود و جای نیای بنی اسرائیل بوده و اکنون این شام را مسکن بر ما من نمود  
 و نظم امواتین است را بدیشان منوط و مربوط داشته و دفع ناکشین جمع مؤمنین بر ایشان حاشته و از خداوند باری عظیم بر آنان که جمع  
 ما بر ایشان میخوانند و آری میدانیم سینه بند و قصد قتل دارند و حال آنکه ما را بر ایشان کیستی کیدی نیست بجز اینکه خداوند ما را سلب گشت  
 در پوشاننده و ما توانیم از خوشتن سلب نخواهیم کرد و جز از در حدس تنگ نخاصمت و مخالفت نماند و ما از خدای بر ایشان نصرت بخواهیم  
 مان مردم در سینه که من از جانب عمر بن الخطاب عثمان بن عفان این خلافت ایالت دارم و هرگز بر شما طلعی جوری رواند شستم و ابر  
 ولی دم عثمان که ظلم مقول شده و خداوند سزا بدارد کسی که ظلم مقول گشت از برای لی دم او حکومتی است که خون او بگوید که خون او سید را  
 که در آنکس دیده باشد شاد و طلب خون عثمان چیست چون سخن بدینجا آورد مردم شام از چهار جانب پای خاستند و با نجا دریم انگند  
 که با معویه این خون چیست که میگوید با عثمان در طلب خون عثمانیم و از پانی شینیم تا خون او بخونیم و با معویه در طلب خون عثمان بیعت  
 کردند و در بال جان و مال ایمان نهادند و ازینوقت معویه از مسجد بسیاری خویش شد و در اندیشه می بود و چون شب فرسید در جا  
 خواب بیارید خیال مخالفت با علی علیه السلام او را نصرت میکرد و خواب در چشم او مجال میکند است این شعر را که میگرد

معویه بن ابی سفيان  
 بنی امیه  
 در بیان ستم و ظلم  
 و کینه با اهل بیت  
 علی و آل علی

این شعر را  
 در وصف ستم و ظلم  
 و کینه با اهل بیت  
 علی و آل علی  
 در بیان ستم و ظلم  
 و کینه با اهل بیت  
 علی و آل علی

نطاول لیل و اعترقی دساو  
 انا نا جبر و الخاویث جمه  
 اکایده و السهف جینی و سینه  
 لایب انی بالشرها ی الباس  
 ینلک الی فیها الجذاع العنا  
 ولست لا ثواب الدنی بیلایس

### کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۰۹

إِنَّ الشَّامَ اعْتَصَمَتْ طَاعَةً هَيْبَةً  
 فَإِنَّ يَجْمَعُوا الصَّدْمَ عَلَيَّاجِهَةً  
 وَإِنَّ لَأَزْجُو خَيْرَ مَا نَالَ نَائِلًا  
 وَإِلَّا يَكُونُوا عِنْدَ طَلْحِي يَتَصَيَّرُوهُمْ  
 كَوَاصِفَهَا أَشْبَلَهَا فِي الْجَالِسِ  
 تَقَتُّ عَلَيْهِ كُلَّ رَطْبٍ بَابِيسِ  
 وَمَا أَنَا مِنْ مَلِكٍ أَعْرِفُ بَابِيسِ  
 وَإِنْ يَخْلُقُوا خَلْقِي أَنْزِلْ كَلْفَ عَالِيْسِ

بجزیره در زمره دردموعه حاضر می شد و او را بیعت علی دعوت می کرد و او پاسخ می گفت ای برادر من باش من درین از نظر نمی  
 و مرا چندان مجاله که است مان فرودم و در کار خویش بکرم و با بزرگان شام سخن بشوری و در آنکندم چون رایجا بکسوی تغیر یابد و کلام  
 یحی کرد و پاسخ نامه علی بنسکارم و ترا کسب دارم و در این سخنان فریضه ساخت و با عدا کار میخواست اما از آنسوی پیش از آنکه خبر مرا  
 کند با علی مرتضی گوی بود که معویه در شام در یکدیگر خطبه کرد و از مردم در طلب سخن عثمان بیعت بستند و بنخبر در میان اصحاب علی پراکنده  
 شد امیرالمؤمنین خواست تا بسوی شام کوچ دهد و تمجید و تقریب علی مسافت کند و دشمنان را بیخ و بن براندازد لشکران گفته این بصلاح  
 و صواب مقرون نیست لکنی بیاید بود اما اندیشه معویه نیک گرفت و فتنه رخ تن از بزرگان قوم سخت است سخن دیگر مدعی بن عامر که فرمود  
 عمرو الخزاعی چهارم سعید بن قیس الهمدانی بن عروه المدحی از میان جماعت سپای معویه عرض کرد زید امیرالمؤمنین اینجاست  
 که در غیبت شام خلل می اندازد بر جان خویش می رسند و آنکس که آینهک جنگ کند شمشیر با ید ترک جان گوید و مادر راه تو بزل جان در برنج  
 نذریم و معویه هم در پیش وی تو در خون خویش غلطیم همانا چند که در جنس سستی کنیم و بر جای بیاییم معویه نیز بدست کند و ساحه خاک شود  
 صواب است که کتاب کنیم و معویه را مجال اعدا کند زید امیرالمؤمنین زمانی خاموش بود پس فرمود برادر را محلی مکانی است معویه را  
 کتابی کرده ام و پیامی فرستاده ام قبل از وصول جواب و محبت و شتاب بسنده نمی افتد با شتم تا رسول از شد از شام معویه گرفت  
 آنگاه بر مقتضای وقت کار کنیم لاجرم بیشتر سخنمی دیگر از جای سخن نمازدم در بسند و از پانمی بشد و همچنان چشم بر راه جبرودا تا چو  
 طلب کردن معویه بن ابی سفیان عمرو بن العاص از خطین بشام

علیه  
معویه عمرو  
را

معویه را از مبارزنت با امیرالمؤمنین علی رعبی تمام در خاطر بود و از آنسوی هو اجس نفسانی و سولان شیطان و آرزوی مارت و مکرانی  
 اجازت نمیکرد که بر طاعت و بیعت فرود دگر و در اول عشرت خویش را بخر ساخت و با ایشان سخن بشوری و در آنکند گفت مرا کون ط  
 چنانست که تا تو انم سلب عزت و سلطنت را از خوشتن سلب کنم و تا جان و بدن دارم در اطاعت علی نرم کردن منوم و اینکه از سخنان عرب  
 هیچ مردهم آورد علی نواز بود با او نرم دم کرده خانت این امر بر عاصمت انجامد دست سازدم شا چو بید و مصلحت چه دایند در ای حکومت  
 از میان برادر و عقبه بن ابی سفیان سر برداشت و آنچه گفتی شنیدم و اندیشه ترا در شتم لکن آگاه باش که این طمع و طلب با جمال شام و اجلاف  
 عرب بیای زرد درین کارند عمرو بن العاص استعانت جوی و او را بنخوشتن سخنان که امروز در حلیت و خدیت اینا زرد او تو از مردم  
 و شیفته کرد و بغیر بد و فریضه شود و مردم شام را نیز زوی دلها با اوست معویه گفت سخن بصدق کردی و عمر و ازین بزیادت که تو گفتی لکن  
 در شمار دوستان علی ابوطالب است از ان قیرم که دعوت مرا اجابت نخذ و امیسنی حرمت او را در حرم علی بغیر عقبه گفت او را بزال  
 و ایالت مصر و مناعت جاه فریضه کن که او شیفته دیناست هرگز نام ازین بزود غم دین نخورد اینوقت معویه بجانب عمرو بن العاص مسکوت  
 کتابی نداشت من معویه بن ابی سفیان خلیفه عثمان بن عفان امام المسلمین و خلیفه و سول و قی العالی  
 ذی النورین خیر الصطفی علی بنشده و صاحب جهنم العترة و غیر ذلک و ما العترة و ما التائید و الکتاب  
 انما ذیل المحصور فی منزله المقبول عطشا و ظمئا فی محرابه العذاب باسباب السفة الی

کتاب  
معویه عمرو  
العاص

جله سیم از کتاب ویم نسخ التواریخ ووقایع اقالیم سبعة

۱۰۰

عمر بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه واله ووفيقه وامينه عترة وبنات التلايل العظم  
 وراية النعم تديره اما بعد فلن يخفى عليك اخراجه فلو لب الوهابين وما اصابوا به من العجزه يقتل  
 عثمان وما ارتكب به وحدا وبغيا بائنا عهده من نصرته وخذ لا يراه اياه ولا سلامه الغارة عليه حتى  
 قتلوه في محرابه فبالهاتين مصيبة دعيت جميع السيلين وقوتت عليهم طلب دمه من قلبه و  
 انا ادعوك الى المحظ الاخر من الثواب والتهيب الاقر من حسن الثاب بقتال من اوى قتلة  
 عثمان رضي الله عنه وارضاه واحله جنة التاوى رحمه سيكر من اين است خلافت عثمان دارم وثمان خليفة  
 رسول خدا واما او بد ودر خبر بود ودر خبر شکر بود که ایشان از یکی معاش حیش العسر بنامیدند زیدال دروغ نفرمود وچاه رود بغیر  
 رسول خدای بخیر بشری که در کتاب سول خدای وکتاب عثمان رقم کردیم وآن چاه را بر سلمان سبیل کرد و در ادراستی خویش حصار داد  
 و در محراب عبادت نشسته بختگاه میگوید این کتور بعمر بن العاص میخارم که از اصحاب سول خدست مومنین و سردار شکر است  
 در غزوه واس التلاسل ما شرح من غزوه را نیز در کتاب سول خد رقم کردیم که نخت ابو بکر سردار لشکر است و از پس عمر برفت و بفرست تا از  
 آنکه عمرو بن العاص سپهسالار لشکر است ابو بکر و عمر و عیش و بودند وی نیز شکسته شد و باز آنکه علی مرتضی برفت و نصرت یافت با جمله  
 میگوید ای عمرو عاص بر تو پوشید منیت که سلمانان و قبل عثمان چند محزون و غمخنده اند و او را از در حد نصرت کردند دست باز  
 تا مقتول گشت هم اکنون واجب میکند که مسلمانان و طلب خون و غایت جهد بذول دارند و من از قبایل شدند که او دعوت حکیم تا از  
 موجب ثواب بزرگ اجر بزرگ باشد و این کتور بدست سرعی سبک سیر و تا نیز در عطر آورد و این وقت عمر در ارضی سبع که از حال  
 فلسطین است جای دشت این نام از ان یافت که در ان ناحیه غنیمت چاه حفر کرده بودند با جمله چون عمر و کتوب در المحظ دشت بنکونه  
 پاسخ گشت من عمر بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه واله الى معاوية بن ابي سفيان اما بعد  
 فقد وصل كتابك فقرأته و فهمته فاما ما دعوتني اليه من خلع ربيعة الاسلام من عترة و النور و الصلا  
 معك و اعانني اياك على الباطل و اخراج الشيف في وجه علي رضي الله عنه و هو اخور رسول الله صلى الله عليه  
 و وصيته و وارثه و فاضى بنه و منجز و غدو و ذوج ابنته سيدة نساء اهل الجنة و ابوا السبطين الحسن و الحسين  
 سيد شباب اهل الجنة فاما ما قلت انك خليفة عثمان فقد صدقت و لكن تبين اليوم عزك عن خلافة  
 و قد بويج لعير و قرانك خلافتك و اما ما عظمتني به و تسبني اليه من حجة رسول الله صلى الله عليه واله  
 و ابي صاحب جنسه فلا اغتر بالولاية ولا اهل بيته عمن الملة و اما ما تسبنا بالحقن اخا رسول الله صلى الله  
 عليه واله و وصيته الى الحسد و البغي على عثمان و تسميت الصحابة فسفة و دعمت انه اسلافه على قلبه قتل  
 كذب و غواية و محك با معاوية اما عليك ان ابا حسن بدل نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه  
 و اليه و بان على فراشه و هو سليل السبي الى الاسلام و الهجرة و قد قال فيه رسول الله صلى الله عليه هو  
 بيتي و ائمنه و هو بيتي بمنزلة هرون من موسى الا انه لا بيتي بعدى و قد قال فيه يوم عبد بن عم الا من  
 كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و هو  
 الذي قال فيه عليه السلام يوم خيبر لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و  
 رسوله و هو الذي قال فيه يوم الطبر اللهم ائني يا حب خليفك اليك فلما دخل عليه قال اللهم

جواب  
کتوب مور  
از عمر بن العاص  
س

کتاب صفین از کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَاللَّيْلُ وَقَدْ قَالَ فِيهِ يَوْمَ النَّضِيرِ عَلِيُّ إِمَامُ الْبُرْدِ وَقَابِلُ الْفَجْرِ مَنصُورٌ مِّنْ نَّصْرِهِ مَخْذُولٌ مِّنْ خَدَائِهِ وَقَدْ قَالَ  
 فِيهِ عَلِيٌّ وَلَيْتَكُمْ بَعْدِي وَأَكْدَ الْقَوْلَ عَلِيٌّ وَعَلَيْهِ جَمِيعُ السُّلَيْبِينَ وَقَالَ ابْنُ خَلْفٍ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ  
 اللَّهِ وَعِزَّتِي وَقَدْ قَالَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا وَقَدْ عَلِمْتُ بِأَمْعِيَّةٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ مِنْ آيَاتٍ  
 الْكَلَوَاتِ مِنْ قَضَائِهِ الْإِنْفِ لَا يَشْرِكُ فِيهَا أَحَدٌ كَقَوْلِهِ تَعَالَى يُوَفُّونَ بِالْأَنْدَادِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مَسْجِدًا  
 إِيْمَانًا وَلَيْتَكُمْ اللَّهُ وَدَسْوَلُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعْمِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ يَأْكُمُونَ أَفَنَ كَانَ عَلِيٌّ  
 بَيْتَهُ مِنْ دَبِيرِهِ وَيَهْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْ رِجَالِ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِرَسُولِهِ عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ فَلَا تَأْتَلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَا تَرْضَى  
 أَنْ يَكُونَ سَبْلُكَ سَبْلِي وَحَرْبُكَ حَرْبِي وَتَكُونَ ابْنِي وَوَلِيَّتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَنْ أَحَبَّكَ  
 فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ أَجْمَعَةَ وَمَنْ أَبْغَضَكَ  
 أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ وَكِتَابُكَ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ هُدِيَ جَوَانِبُهُ  
 لَيْتَ مِمَّا جُنْدَعُ بِهِ مَنْ لَهُ عَقْلٌ أَوْ دِينٌ وَالسَّلَامُ  
 عمرو بن العاص در پاسخ سخات که امیر مکتوب تو لمحو طواف دار و قصه مفهومی گشت برابر من سنت و شریعت برسد الت و دعوت  
 دعوت کردی و بر من مخالفت علی ترفیع و تخریص دادی و حال آنکه علی علیه السلام برادر رسول خدا و وصی او و وارث او و کذا و ذمه او و موم و کفایت  
 و عده او و شوهر دختر او فاطمه خاتون زنان بهشت و پدر حسن و حسین است که هر دو تن مولای جوانان جنتند و کسی که منی خلیفه عثمان بن عفان  
 کردی لکن مردن عثمان و بیعت مردم با علی شور غزل و غلقت است امروز دست تو در عمل بیرون حکم خدا و رسول است و نیکوتر صحبت رسول  
 خدا و سپهسالاری لشکر فروردین و جوی دشت من فرقیه نشوم و دین خویش را دست باز دارم و کسی که علی علیه السلام را بحد و بغی نسبت کرد  
 و صحابه را فتنه خواندی هزاره کذب غوایت نیست ای بر تو امیر موعود آیا دانستی که علی علیه السلام در راه رسول خدا از بدل طان در بیخ نظر من  
 و بیست نام حیرت خویش را بر منی رسول خدا می داشت و بر فراشش بسخفت و بیحکس را در اسلام سفت و نیست و پذیرد حق او فرمود علی را من  
 و من از علم او و در نزد من چنانست که بیرون موسی بودی و زین من و خلیفه من و وصی من است و در روز غدیر خم فرمود هر که من را از منی  
 علی بن ابی طالبی است الهی دوست دارد و دشمن دارد دشمن دارد و نصرت کن کسی که نصرت او کند و مخذول فرمای پس که خدا  
 او خواهد و در غزوه خیبر فرمود خدا علم را بدست کسی بدم که خدا و رسول او دست دارد و خدا و رسول او دست دارد و در روز غدیر خم فرمود الهی است  
 از همه جهانیان و در نزد تو محبوبتر است درین خورش من با من حاضر فرمای چون علی در آمد فرمود در نزد من از همه جهانیان عزیزتر است و در غزوه  
 بنی النضیر فرمود علی امام و پیشوای برده و قال فخره است منصور کسی نصرت او بود و مخذول است کسی که خدا را با او خواهد و نیز فرمود  
 او فرمود علی بعد از من ولی شاست و بر من و بر تو و بر تمامت مسلمانان امیعنی راستند و من که فرمود و لغت من در میان شما مخالف نکند  
 تعلین را و آن قرآن مجید و عترت من است فرمود من شهر علم و علی اب آن شهر است و همگیس هزاره در بسیاری و شهری نماوند اخل  
 لاجرم بیولایت و هدایت علی کس معجزه نبرد بان امیر موعود بر تو پس نسبت که خداوند تبارک تعالی بسی آیات مبارک در فضایل علی  
 فرود خست تا و چنانکه در سوره مبارکه بل انکه بجز در فضایل است فرود شد از آنجمله است یُوَفُّونَ بِالْأَنْدَادِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا  
 كَانَتْ شَرُّهُ مَسْجِدًا وَإِيْمَانًا وَلَيْتَكُمْ اللَّهُ وَدَسْوَلُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعْمِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ  
 الزَّكَاةَ وَهُمْ يَأْكُمُونَ واسب میکند که این آیات مبارکه را که عمرو بن العاص بر معویه جنت کرده شان زرد را زانگار م



### جلد سیم از کتاب وینماخ التوایح در وقایع اقالیم

۱۳۱ و این مکتوب عمرو بن العاص را مبعوث خوزمی که از اکابر اهل سنت و جماعت است در کتاب مناقب شیخ مطهری شسته و من بعد بهر خبری که درین کتاب مبارک بخارم است در آن خبر علمای عامه و مردم شیعی متفق اند که این دو طایفه اختلاف اند که کثوف سیدم که اهل سنت و جماعت درین خبر عقیدت حجت و مردم شیعی در مخالفت حجت که ام است پس باید دانست که این کتاب نیامت مرفی عقیدت علمای عامه است لاجناب که مخالفت شیعی کثوف شده ام اکنون بر سر سخن روید معلوم باد که علمای عامه و خاصه متفق اند که این آیت مبارک در شان علی علیه السلام فرود شده و قصه خیانت که این آیت را خدا میداند اهل سنت سید که یکروز رسول خدا نماز ظهر میکند است و علی نیز حاضر بود سالی در سجده آن همیکر و کس او را چیزی پرسید آن دست برداشت و گفت **اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنِّي سَأَلْتُ فِي مَجِيدٍ سَأَلَ اللَّهُ قَلَمٌ يَطْلُقُ أَحَدًا وَيَتَأَيَّبُ سِنِي** و کس اعطای نکرد و علی علیه السلام اینوقت در رکوع بود پس خصم خویش فرسایان داشت چنانکه او فهم کرد پس شش و آنحضرتی دست علی برد و رسول خدا گران بود چون نماز برای وقت بگذشت برداشت و گفت لها برادرین موسی نمبر از تو سئوال کرد و گفت **وَبَيْتِ اشْرَاحِ لِي صَدَدِي وَبَيْتِي فِي امْرِئِي وَاحِلًا عَمْدَةً مِنْ لِيَا فِي بَغْتَهُ وَاقْوَبِي وَاجَلَلِي وَذِيَا مِنْ اَهْلِي مَرْوَانَ اِنِّي اَشْفَقُ بِهِ**

نسخه  
مکتوب  
مکتوب

و این آیت مبارک در شان علی علیه السلام فرود شده و این آیت مبارک یاد کرده ایم **وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَفْعَلُونَ الصَّالَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْكَوْنِ يَعْنِي اُولَى تَصَرُّفِ جَانِ دِيَالِ مَرْدَمِ خُدَا و رسوست آنان که ایمان آورده و نماز برای دیشد و درین کوع ادا کرده اند مردم شیعی این آیت را محبت کنند بر نفس خلافت علی علیه السلام و سایر این شعار را در بعضی اشعار ذکر کرده اند**

وَكُلُّ بَطِيئٍ فِي الْمَدِي وَ مَسَارِعِ	أَبَا حَسَنِ فُتِدَتْ قَفِي وَ مَحْجَبِي
وَمَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ اِلَا لَوْ بِيَا نَجِ	أَبْدَهَبُ مَدْحِيكَ الْحَبْرُ ضَايَعًا
ذِكْوَةٌ فَذَنْكَ النَّعْسُ بِاِخْتِرَانِكِ	فَأَنْتَ الذِّي اعْطَيْتَ إِذْ كُنْتَ دَاكِمًا
وَبَيْتَهَا يَنْبِي كِتَابِ الشَّرَائِعِ	فَأَنْزَلَ فِيكَ اللهُ خَيْرًا وَ لَا بَدَا

و این آیت دیگر است که عمرو بن العاص در فضیلت علی بر حجت کرد **أَفَن كَانَ عَلَى بَيْتِي مِنْ دَبِي وَ بِنَاؤُهُ شَاهِدِي نَدِ** از علمای عامه و خاصه و آیت متواتر است که صاحب بیت رسول خدا و شاهد علی رضی است و کانت و منزلت کسی که شاهد پیغمبر شد و رسالت نبوت بدو معبر کرد و پیداست آیت دیگر این است که خداوند میفرماید **قُلْ لَا اسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** و حضرت که چون رسول خدا میفرموده سلام است حکام یافت انصار حاضر حضرت شدند و عرض کردند یا رسول الله اینک اموال حاضر است در راه تو بسجده در دفع نماز هم بصر صنعت که صواب بدانی بی حاجری و عمری خرج میکنی از وقت خداوند این آیت بفرستاد و باز فرموده بود **اِنْ مِثَّ وَ مِثَّ اِنْ مِثَّ نَجَانِي وَ فَلَاحِي** دست نمود و از رسول خدا پرسش کردند که کیست این جماعت که خداوند را بمرت ایشان نامور داد فرمود علی و فاطمه و فرزندان فاطمه و تیراز آنحضرت حدیث کرده اند که فرمود اگر کسی هزار سال در میان صفا و مروه عبادت کند و از این هزار سال دیگر و همچنان از پس آن هزار سال که مشغول عبادت باشد و از رحمت عبادت بدنش چون مشک فرسوده کرد و اگر دوستدار باشد خداوند او را بروی و آتش اندازد اکنون که از شان زول آیت مبارک پر شدیم باز کردیم مکتوب عمرو بن العاص که از پس این آیت مبارک نجات

باید

### کتاب صفین از کتب سیر المومنین علی علیه السلام

۱۳۳

میگوید میگوید که راستی که رسول خدا بی علی فرمود آیا رضای شماست که صلح تو صلح ما من باشد و جنگ با تو جنگ ما من باشد تو برادر من باشی و در دنیا و آخرت ولی من باشی و فرمود ای ابو الحسن کسی که دوست دارد ترا دوست دارد و کسی دشمن دارد ترا دشمن دارد و هر کس ترا دوست دارد خداوند او را دوست بدارد و آنکس که دشمن دارد ترا خداوند او را دشمن دارد و در روز قیامت آن میگوید که کتاب تو این است که رقم کردم و آنکس که صاحب آن است بحدیعت تو فریفته نشود و اسلام پس این نام را در رسم نور دیده و عاقر بنهاد و معویه نخست آمد این وقت بر او است نصر بن مزاحم بدینگونه معویه بنی سبأ عمر و کتب کرد آیتها بعد فاتنه قد کان من امیر علی و طلحة و الزبیر ما قد بلغک و قد سقط الیناس و ان بن النکم فی رافضه اهل البصره و قدیم علینا اجر بن عبد الله فی بیعه علی و قد جئت نفسی فلیکن اقبل اذا کله اموالهم میگوید ای عمرو تو نعمت علی بن بطالب باطلی و زبیر شیبی ای نیک مروان بن حکم با جماعتی بعد از آن و هم خویشین را بزرگ من بکنند و از علی جبر برین بگذرد علی را بزرگ من فرستاده تا از من بعبت بگردم چشم بر او تو دارم تا در آنی و با تو دارم

کتاب معویه بن مزاحم

امروم کنم در آمدن تجمیل کن و بر و است خوار زمی این اشعار بدو نداشت

جهلت ولا تعلم عملک عندنا  
فازسکت شبتا من خطاب ما اندر  
فقی بالذی عندک الیوم انفا  
من العیز والاکرام و انما و الفذیر  
فاکتب عهدا تو نضبه مؤثقا  
واشغنه بالبدل منی و بالیر

عمرو بن العاص در پاسخ معویه این اشعار را مرقوم داشت

ابی القلب منی ان فنادع بالکیر  
یقیل ابن عفان اجرای الی الکیر  
وایق لغزو دودها و فیطنه  
ولست ابيع الذین بالوینج والوقیر  
فلو کنت ذارای و عقیل و حنکه  
لقلت لهذا الشیخ ان خاص فی الایر  
یحیة منشور جلیل مکرم  
بخط صحیح ذی بیان علی مضر  
الهن صغیرا ملک مضر بیغه  
فان کنت ذامیل شهید الی العلی  
هی العار فی الذنبا علی العقب عی  
فاشیرک اخا ذای و حرم و جله  
و این غاب عمر و زید شتر الی شیر

کتاب معویه بن مزاحم

جون عمرو بن العاص از جواب کتاب معویه پر از خست پس برای خود عهد و محمد را حاضر ساخت گفت کتب معویه را محفوظ داشته و معهود را فهم کرد و اکنون بگویند تا درین امر را می حساب که ام است عهدی که گفت ای پدر رسول خدی جهان برنت از تو بخشی در خاطر نه داشته ابو بکر و عمرو که شش دراز تو کردنی در خاطر نه شده روزی که عثمان دست از من تیغ برانگشت تو حاضر بودی بر تو کوشی واجب افتد و طلب و طمع خلافت بیرون نشدی در جنس و کوشش چارپاشی پس باید در ظل لای معویه رفت و جویشتن با ابلکت افکن و بشقا و سمرگشت عمرو روی از عهد بگرداند و محمد را گفت تو بگوئی را می هست گفت ای پدر ترا صدا دید فریض تو او قبیل اگر از جنس خطبی که زاویه محول گیری قدر تو پستی کیر و نام تو را خاطر نه شده کرد و حساب است که سخرام کنی و در طلب بن عثمان با معویه همدست باشی هر وقت ای عهد بعد تو در شهید دین من سخن کردی و تو بجهت خویشی من را می دی کنون من درین امر نظری خواهم کرد و آنچه بصواب معقول دانم همشمار خواهم فرمود چون شبتا یک شد این و عیث ذکر آن او بود و ندیدند این شعر را که کرده ام کنسه

نظاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَحَوْفِ الْيَمِّ تَجَلُّوْا وَجُوهَ الْعَوَائِقِ	نَطَاوْنَا لَيْلِي لِيَهْتُمُوهُمُ الْعُلُوَارِي فِي
وَيْلِكَ الْيَمِّ فِيهَا بَنَاتُ الْبَوَائِقِ	وَأَيَّ ابْنِ هِنْدٍ سَأَلْتِي أَنْ أَدُووَهُ
أَمَرْتُ عَلَيْهِ الْعَبْسُ ذَاتَ مَضَارِقِ	أَنَّهُ جَرُّهُ مِنْ عَيْتِي بِحُطَّةٍ
وَأَنْ يَهْلِكَ ذَلَّ ذَلَّ الطَّالِفِ	فَإِنْ نَالَ مَعِي مَا يُؤْتِيهِ رَدَّةٌ
أَكُونُ وَمَهْمَا فَا دَبَّتْ فَهَوَسَائِقِ	فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَمَا كُنْتُ هُنَّكَ
أَمْ أُعْطِيهِ مِنْ نَفْسِي نَهْبَةً وَأَمِي	أَخَادِعُهُ إِنْ أَلْجَأْتِ دَيْهِيَّةً
لِيَسْبُحَ بِخَافِ الْمَوْتِ فِي كُلِّ شَارِقِ	أَوْ أَمْدَقَ بِيَّتِي وَفِي ذَلِكَ رَاحَةٌ
بِهِ النَّفْسُ إِنْ لَمْ يَسْتَلِفْنِي عَوَائِقِ	وَقَدْ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ قَوْلًا لَعَلَّتْ
وَأَيُّ لَصَلْبِ الْعَوْدِ عِنْدَ الْحَفَائِقِ	وَخَالَفَهُ فِيهِ أَخُوهُ مُحَمَّدٌ

عبد الله چون این کلمات از پدر شنید دانست که سفر شام خواهد کرد با جمله مورد اعلامی بود که وردان نام داشت نیک فرمودند و انا بود و در  
 کرد و گفت ای وردان بار بر بنده آنگه سفری دارم چون وردان بار در هم بست گفت ای وردان بار فرود گیر و در آن سخن گفت ای ابا عبد  
 تو را چه رسید است لکن اگر خواهی کنون خاطر ترا کشف دارم همانا در میان دنیا و آخرت اندیشا کی تا کدام را احشیا رکنی دانستی  
 که بیرون دنیا آخرت در خدمت علی است لکن در آخرت دنیا را عوض بند با بیرون آخرت دنیا در نزد معویه است و در دنیا آخرت را  
 عوض نمهند و معنی در نزد تو کشف است عمر و گفت سوگند با خدای که سخن بصیق کردی ترا درین امر رای چیست و ردن گفت ضوا  
 است که در خانه خویش قامت کنی اگر غلبه ایل وین افتاد علی ترا معذور دارد و اگر غلبه ایل دنیا افتاد معویه ترا مثل تو کس استغنی نخواهد بود  
 عمر و سخن وردان و عبد الله را وقتی گذاشت و گفت کنون عرب را عزیمت تا آنگه نیست بار بر بنده و ان شعر را تذکره پس کرد

بِأَفَائِلِ اللَّهِ وَرَدْنَا مَا وَفِطْنَتُهُ	أَبَدًا لَعْرَابِ مَا فِي النَّفْسِ وَوَقْدَانِ
لَمَّا تَعَرَّضْنَا لِدُنْيَا عَرَضَتْ لَهَا	بِحُرُوصِ نَفْسِي وَفِي الْأَطْبَاحِ إِذْ هُنَا
نَفْسٌ لَيْفٌ وَأُخْرَى الْخُرُوصِ عَلَيْهَا	وَالْمَرَّةُ بِأَكْلِ دُنْيَا وَهُوَ غَرْمَانُ
أَمَا عَلِيٌّ فَدَبْنُ لَيْسَ بِشَرِكَةٍ	دُنْيَا وَذَلِكَ لَهُ دُنْيَا وَسُلْطَانُ
فَأَخْرَجْتُ مِنْ طَبْعِي دُنْيَا عَلَى بَصِيرَةٍ	وَمَا مَعِيَ بِالَّذِي أَخَادِعُهُ هُنَا
إِنِّي لَأَعْرِفُ مَا فِيهَا وَأَبْصَرُهُ	وَفِي أَنْصَالِهَا أَهْوَاءُ أَلْوَانُ
لَكِنَّ نَفْسِي تَحِبُّ الْعَبْسَ فِي شَرَفِ	وَلَيْسَ بَرُحِي بِذَلِّ الْعَبْسِ أَيْتَانُ
أَمْرٍ لَعْرَابِيهِ عَجْرٌ مُشْتَبَهُ	وَالْمَرَّةُ بِعَطْسٍ وَالْوَسْنَانُ وَسْنَانُ

بجمله عمر و بر نشست و طی طریق همی کرد با بدجا که راه دو شاخه گشت و وردان گفت اینک راه عراق و طریق آخرت است این دیگر راه شام و طریق دنیا  
 تا هر کدام را خواهی احشیا رکنی عمر و گفت بگذر تا بسوی شام میرویم و قطع مسافت کرده بشام آمد چون حاجت معویه را با خویش پیدا  
 مجموع الاطراف تسبیح الدین او نیز بست و هر دو تن در اندیشه بودند آن دیگر را بغیر معویه با جمله معویه با عمر و گفت یا ابا عبد الله مرا سده کاه  
 بولناک و چاکر شده که هر یک خطی عظیم است تا تو در اصلاح آن چگونه رای زنی عمر و گفت آن کدام است گفت نخستین است که محمد بن  
 ابی صفیه زندان سرای داشت و با اصحاب خود بگریخت و او آفتی است در دین و در تصرف ملک مصر استی قوی رود من بنده شرح

ن  
 عمر و عاصم  
 معویه

### کتاب صفین از کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۳۵

خروج او را در حضور کوفتاری و در کتاب جعل کردم بجهت گفت دوم قسطنطین و سوم که امروز در ممالک و با او در قسطنطین است  
 کرده است شکست هم دارد و دیگر آنچه علی در کوفه اهدا لشکر می کند تا بسوی کویج و بهر مرد و پانچ معویه گفت تا محمد بن ابی حنیفه آن محل است  
 نیست که غم و باید خور و با از جنگ کوفت با بد است اما قسطنطین گفت م را باید بیدار و تحت اظهار هر بانی و خداست و نصیحه ساخت  
 کا و صلحت و مسالمت انداخت لکن امر علی علیه السلام ازین دست نیست این معویه سوگند با خدای که در هیچ امری عرب ترا با او بر بخرد  
 و بر زیادت تو خود لیری و دلادری علی را دانسته که بچکس از قریش و جز قریش مرد میدان و نتواند بود با او بنویسد و دست معویه گفت با  
 اباجد این سخنها چیست که میگوئی من ترا خواسته ام که با این مرد جهاد کنیم که در خداوند عاصی شد و طغیان با نجاتی تحت و تنه بر نجات  
 ورشته جماعت بخت و قطع رحم کرده و گفت مرا بجهاد کدام مرد دعوت میکنی گفت علی ابیطالب عمر و گفت ای معویه چنین مگوی  
 هم سنک علی توانی بود هم ترز و با او توانی کشت محل تو در اسلام کجاست و بخت او و هجرت او و جهاد او و علم او و فقه او و فضل او  
 و قربت قرابت او با رسول خدای فهم و فراست او و کارنا طمحت و مصالحت معویه گفت ای معویه خجسته که گفتی ازکی از بسیار قلبی که میگوید  
 لکن ما اورا بخون عثمان شتم ساریم و بدست او ز خون عثمان با او مسالحت و مخالفت آغازیم عمر و ازین سخن بجنید و گفت ای معویه آرزو کرده عثمان  
 در حصار گرفتند کس نزدیک فرستاد و از تو استاد کرد تو او را دست از دشتی تا باکشند و من نیز از وی غایب برستم و او را یاری نکردم امروز  
 چگونگی خون بچونم و حال آنکه عرب از بیخه آگاه است معویه گفت چنین است لکن مردمان پشتر لبه و احمق اندیش از این میم و بدست او ز خون عثمان  
 با علی زیم و بسیم عمر و گفت مردم او را می چنین روشن چگونه دشواری زرق و شجاعت توان ساخت معویه گفت ای عمر و من اگر بخوابم ترا بفرستم  
 که در همه عرب بگرد و خدایت معرفی نماید که مردم چه رسد عمر و گفت تا نزد من کس را نتوان فرغیت زرق و حلیت تو می کار کند معویه گفتی در  
 کرد و بتغاریق سخن آورد آنگاه گفت ای عمر و سر فراسن بدتر از سخن در کوش تو گویم چون عمر و سر فراد کوش او را با دزدان گرفت و بگرد و گفت  
 دانستی که ترا بفرستم هیچ نخشی که درین خانه پرون من و تو کس است کوش چرا باید نزدیک است و سخن بگفت با بجهت ای معویه چست کن تا بقوت  
 حلیت و نیز ک علی را دفع و بسیم و جهات از او تحت فرمان آیم عمر و گفت ای معویه آسمان نتوان شربت را پست پامی زود و دین داد  
 باز داشت و مخالفت علی را در دنیا و آخرت سهل نتوان شمر و او کردین امر رضی بحال داری و مرا نادیده نمی انگاری لا بد است

آنچه گویم بشنوی و آنچه بخواهم بسزول داری گفت چه خواهی گفت مملکت مصر خواهم و این شعر بخواند  
 معاوی لا اعطیک دینی و لآ اقل  
 فَاِنْ شِطْنِيْ مِصْرًا فَارْبِجْ بِصَفْعَةٍ  
 وَمَا الْدِيْنُ وَالْدِيْنُ سَوَاءٌ وَاِنِّيْ  
 وَلَكِنِّيْ اُغْضِي الْجَعُوْنَ وَاِنِّيْ  
 وَاَعْطِيكَ اَمْرًا يَهْدِي لِمَلِكٍ قُوَّةً  
 وَتَمْنَعُنِيْ مِصْرًا وَاَنْتَ قُوَّةٌ  
 بِذَلِكَ دُنْيَا فَاَنْظُرْ كَيْفَ تَصْنَعُ  
 اَخَذْتُ بِهَا شِخَا بَضْرٌ وَاَنْفَعُ  
 لَا خُدْمًا لِعَلِيٍّ وَاَنْفِيْ مُقْتَنَعُ  
 لَا خُدْعَ لِعَلِيٍّ وَاَلْمُخَادَعُ مُجَدِّعُ  
 وَاِنِّيْ بِرَايَةِ ذَلِكِ الْقَعْلِ اَضْرَعُ  
 وَاِنِّيْ بِذَلِكَ الْمُتَمَوِّجِ قَدْ مَالُوْا لِعُ

بر معویه صعب می نمود که مصر را بر عمر و بفرستد گفت ای عمر و مصر را بر عراق است گفت چنین گفت که با کسی که ترا باشد که مرا باشد گفت با اباجد  
 را و ایند که عمر و کویج و در طلب نیابا معویه بدست شد حساب آنست که ازین لبه و بندی و خویشتر با در دمان مردم نمکنی عمر و بر خا  
 و از نزد معویه بیرون شد و ابل و حشیرت او در خاطر نهاد که کس بعلی فرستد و در رعیت و طاعت او کردن ننند پس او عقبه بن ابی سفیان  
 نزد معویه آمد و گفت ای برادر چو این میفرموی عربین العاصی امیر امروزه مصر در دست است نه عراق تا نزد عمر و مردی که امروز در رای و بدین نظر او

### جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سبعه

نتوان یافت دست باز نمیدهی هرگز در حق او از بذل مصر توانی بجوی سعویه گفت یک شب نزد من بمایش تا درین امر نظری کنم عقبه در زردا واقامت کرد و چون شب تاریک شد سعویه همی شنید که عقبه این اشعار را نشا میکند

۱۳۶  
سخا  
عبد بن  
سعا

أَقْبَأَ الْمَانِعِ سَبِيحًا لَمْ يَهْرَبْ	إِنَّمَا مَلَكَ عَلَى حَرْزٍ وَبَوَّزْ
إِنَّمَا أَنْتَ خَرُوفٌ مَا بِيْلُ	بَيْنَ خَرَعَيْنِ وَصُوفِيٍّ لَمْ يَجْزْ
أَعْطِ عَمْرًا إِنْ عَمَّرَ وَأَمَّا رُكَّ	دِينُهُ الْيَوْمَ لِدُنْيَا لَمْ يَخْزْ
بِأَنَّكَ الْخَبِيرُ فَخُذْ مِنْ دَرَّةٍ	شَخْبَةً الْأَوْلَى وَأَبْعِدْ لُغْرَةً
وَأَنْجِبِ الذَّبِيلَ وَبَادِ ذَوْقَهَا	وَأَنْتَهِنِهَا إِنْ عَمَّرَ وَأَنْتَهِنِ
أَعْطِهِ مِضْرًا أَوْ أَزِدْ مِثْلَهَا	إِنَّمَا مِضْرٌ لَيْنٌ عَمْرٌ وَبَوَّزْ
وَأَتْرِكْهُ الْيُحْرَصَ عَلَيْهَا خَلَّةً	وَأَسْبِيبِ النَّادِ لِقَرُودٍ يَكُونُ
إِنْ مِضْرٌ لَيْلِي أَوْ لَنَا	بَغْلِبَ الْيَوْمَ عَلَيْهَا مَنْ يَجْزُ

چون سعویه اشعار عقبه را صفا نمود با مدون بفرمود تا عمرو بن العاص را آوردند و مصر را با او مسلم داشت بشرط که کوفه فتح کند و عوان تحت فرمان آورد و از جانبین خدیر بر این گواه گرفتند و عمرو از زرد سعویه شاد و شاد کام سپردن عباد سعود و محمد پسر اشرفش گفتند چه کردی گفت مملکت مصر را خودم گفتم که در مملکت عرب قدر قیمتی نباشد گفت خدو دشمارا سیر کنی و اگر مصر سیر نشوی با بجهله عمرو بدین شرط با سعویه بیعت کرد و سفر شد که کتابی در میان مرقوم شد سعویه کتابت گفت اکتب علی ان لا ینقض شرط طاحنه یعنی نویسی را نیکه عمر و نقض کند شرط طاعت را و زین سخن کبیدی می آید میشد که از عمرو و قاری کج و بر طاعت خویش بیعت طالع یعنی اگر مصر را با و مفوض کرد و اگر نه عمر و تو شرط طاعت او بر یافت و عمر و یعنی او یافت و کتابت گفت اکتب علی ان لا ینقض طاحنه شرط طاعت یعنی اگر مصر را عطا طاعت او واجب نخواهد بود هر دو تن با یکدیگر حلی می بخشید و خدیجه می میگردد چون این کتاب نگاه شده شد عمر و گرفت و بجایگاه خویش آید او را بود که عقل و زراوتی داشت گفت ای عمر و چندین خوش و خشن میرسی که دین بدینا فروخته ازین پس در میان قریش بچشان خواهی از و این مصر در تحت فرمان سعویه نیست که با تو عطا کند و علی علیه السلام در جا خود است گرفت که در پایان امر تو صاحب مصر شدی این مصر را همانند که عثمان را بخشید با تو چگونه وفا کنند با اینهمه تو پرستانه دین از دست داد و شادی عمر و گفت ای برادر زاده کار بقدر است با علی و با سعویه من در میان که شش کنم باشد که بر درسم گفت در حال در خطا بزرگ افتاد و گفت سعودین برابرند از دنیا او را بهر سو بر آید پس عمر و را در

نقص  
سعویه  
بعد

أَلَا يَا هِنْدُ أَخْتُ بَنِي زَيْلَادٍ	دُهَيْتِ عَمْرًا بِدَاهِيَةِ الْيَلَادِ
دُهَيْتِ عَمْرًا يَا عَوْرَ عَيْشِي	بَعِيدِ الْعَمْرِ تَحِيَّتِي الْيَكَادِ
لَمْ خُدَّعْ بِجَادِ الْعَمَلِ فِيهَا	مُزْخَرَقَةً صَوَائِدُ لِلْفُؤَادِ
تَشْرَطُ فِي الْكِبَابِ عَلَيْهِ حَرْفًا	بِنَادٍ يَهْوِي بِجَنْدِ عَيْبِ النَّادِ
وَأَبْتٌ مِثْلُهُ عَمْرٌ وَعَلَيْهِ	كَلِمَاتُ الْمَرْبِئِينَ حَبَّةٌ بَطْنِ وَاوِ
أَلَا يَا عَمْرُ مَا أَخْرَجْتَ مِضْرًا	وَمَا مَلَكَ الْقَدَاةَ إِلَى الرَّشَادِ
وَبِعْتَ الدِّينَ بِالْذُّنُوبِ خَلْرًا	فَأَنْتَ بِنْدَاكِ مِنْ شَرِّ الْعِبَادِ
فَلَوْ كُنْتَ الْقَدَاةَ أَخَذْتَ مِضْرًا	وَلَكِنْ دَوَّقْنَا حُرْطَ الْقَنَادِ

سخا  
عبد بن  
سعا

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَقَدَّتْ إِلَى مَعْبُوءَةَ بْنِ حَرْبٍ  
وَأَعْطَيْتَ الَّذِي أُعْطِيتَ مِنْهُ  
أَلَمْ يُعْرِفْ أَبَا حَسَنِ عَلِيًّا  
عَدَلْتَ بِرِ مَعْبُوءَةَ بْنِ حَرْبٍ  
وَبِأَبْعَدَ الْأَصَابِعِ مِنْ سُهَيْلٍ  
أَنَا مَنْ أَنْ تَرَاهُ عَلَى خِدَتِي  
هُنَادِي بِالْتِزَالِ وَأَنْتَ مِنْهُ

فَكُنْتُ بِهَا كَأَوْفِدِ قَوْمِ عَادٍ  
يَطْرُقُ فِيهِ نَفْخٌ مِنْ مَدَائِدِ  
وَمَا نَأَلْتُ بِدَاءِ مِنَ الْأَعَادِ  
فَبِأَبْعَدَ الْبِأَضِ مِنَ التَّوَادِ  
وَبِأَبْعَدَ الصَّلَاحِ مِنَ النَّسَادِ  
بِحَثِّ الْحَبْلِ بِالْأَسَلِ الْخُدَايِ  
بَعِيدًا فَانظُرْ مَنْ ذَا نَأَادِي

این شعر از کتب صفین است که در آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بودند و این شعر را فرمودند

عمرو چون این اشعار صفا نمود گفت ای برادر زاده اگر با علی بودم نمی بود و در آن خیر و برکتی لایق می کردم لکن خیان ائمه و کلام معویه بودم  
اگر تو قصد معویه کردی و اینهاست تو فرمود اما تو قصد دنیا می کردی و او قصد دین تو کرد این سخنان گوشه و معویه است و این اشعار شنیده  
تا او را خورد و از او قتل سازند عمره عمره بن است و ارشام که یکی شصت امیرالمؤمنین بود این شعر را علی علیه السلام فرمود

بِأَعْجَبًا لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْكَ  
بَسْرَفِي السَّمْعِ وَبُغْيِي الْبَصَرِ  
.. أَنْ يَفْرُقُوا وَصِيْبَهُ وَالْأَبْرَارِ  
كَلَامًا فِي جَنْدٍ مَدَّ عَسْكَرًا  
مَنْ ذَا بَدُنْبَا بَيْعَهُ مَدَّ خَيْسِرًا  
إِنِّي إِذَا الْوَيْلُ دَنَا وَحَضَرَ  
قَدِّمُ لِي أَيْ لَا تُؤَخِّرْ خَدْرًا  
لَمَّا رَأَيْتُ الْوَيْلَ مَوْتًا آخِرًا  
حَيَّ هَيَّا يَنْظُرُونَ الْمَخْطَرًا  
فَلْإِبْنِ حَرْبٍ لَا تَدِبُ الْخَمْرًا  
لَا تَحْسَبْنِي بِابْنِ حَرْبٍ عَمْرًا  
كَأَنَّ قُرَيْشٍ يَوْمَ بَدْرٍ جُرُورًا  
لَوْ أَنَّ عِنْدَ بَابِ حَرْبٍ جَعْفَرًا

كَيْدًا عَلَى الْهُدَى شَيْبِ الشُّعْرَا  
مَا كَانَ بَرُوحِي أَخَذَ لَوْ خَيْرًا  
سَأَلِي الرَّسُولِ وَاللَّعِينِ الْآخِرِ  
مَدَّ بَاعَ هَذَا دِينَهُ فَأَجْرًا  
بِمَلِكٍ مِصْرِيٍّ أَنْصَابِ الظُّفْرَا  
شَمَّرْتُ تَوْبِي وَدَعَوْتُ قَبْرًا  
لَنْ يَنْفِخَ الْبِحَدِّ مَا فَدَّ فِدْرًا  
عَبَاتُ هَذَا نَوَّابِ حَبْرًا  
قِرْنَا إِذَا نَاطَحَ قِرْنَا كَرًا  
أَرُوذُ قَلْبِي لِأَبْدِي نَكَ الْعَجْرَا  
وَسَلَّ يَنْبَادًا مَعَا وَخَيْرًا  
إِذْ وَرَدَ وَالْأَمْرُ فَعَدَّ وَالصَّدَا  
أَوْ حَمْرَةَ الضَّرْمِ الْمَهَامِ الْأَذْفَرَا

این شعر از کتب صفین است که در آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین بودند و این شعر را فرمودند

رَأَى قُرَيْشٌ يَوْمَ بَدْرٍ جَعْفَرًا

علی علیه السلام او را نخواست و نخواست فرمود و در وجه و عطای معرود است اما از انسوی چون معویه بصره را بنام عمرو بن العاص فرستاد  
یعنی بر خاطر مروان بن حکم ثعلی عظیم گفت معویه نزلت مرا فرود گیر مردم دستی و قدر مرا پست کردی دیگر از اولاد عطا  
و جانب افرو می کردی معویه گفت ای مروان من از تو هیچ چیز دریغ نمی دارم و نمی دارم که دست استعفاف و استعانت با خویشین هم در میان  
از بهرست مروان از بدین کلمات خاموش و خوشدل ساخت و روز دیگر در کوشه نشاند خود کتوبی یافت برگرفت و برگشت و کلمه خدیجه عظیم  
مکونیت معیسی که معویه چند کلام از من پنهان بودی که بعد از او پنهان کردی چون مراد سخت طاعت خویش آوردی این شعر را فرمود که زاده

اسماء  
عاطه در کتب صفین  
عمره

### جلد سیم از کتاب دویم تاریخ التواریخ در وقایع اقالیم سبعه

و خوی بگردانیدی هم اکنون مرا مانند مصر ولایتی میداد چنانکه عمر و عاص را دادی کجای سکنت و منزلت من فرود تراز عمر و عاص است  
 معویه دانست که این مکتوب اجل از من بن خالد بن الولید نگاشته است بفرمود او را حاضر گردید گفت این مکتوب و تسمات برین  
 گفت آری معویه گفت ای برادرزاده بر راه انصاف من و نسکو نخی گردانی که عمر و عاص در جاهت صاحبان و منزلت بود و در اسلام  
 عقلی تسبیح و مقامی برفع دست تو امر و جوانی نور من او شیخی است مجرب دانست که در حبسیه عظیمه تو خورد با او برابر گیری چنان  
 که من ترا فراموش کنم و چند که در خور است از بد آن راه و مال کاستی کرم اکنون میخواهم که تو خاموش باشی و بدین سخنان تاهوار عمر و عاص  
 خاطر و طول نسازی عبد الرحمن دم در بست بجایگاه خویش شد از نسوی این سخنان که عمر و عاص کشت سخت روی عبد الرحمن کرد  
 و گفت ای برادرزاده اگر پدر تو خالد ولید زنده بود از تو اینکلمات پذیرفت که نشنیدی آنگاه که اصحاب رسول خدا بجهت کشته شدن  
 خواستند کس نجاشی فرستند تا ایشان را بزند و از خویش باندازد مردم بجهت عقل و صابست رای دو کس اختیار کردند نخستین من بود  
 آنگاه روی با معویه آورد و گفت نیکو آنست که مراد است از آری کناری کرم و آسوده خاطر در گوشه نشینم واجب نمیکند که من پس روی  
 با سفای قریش وی در روی شوم و سخن نامور بشنوم و خویش در آزار افکنم عمر بن الخطاب که از عثمان و از قوم ترو بهتر بود ولایت مصر را  
 و مصطفی صلی الله علیه و آله اگر در لایق دانست امارت لشکر داد معویه گفت ای عمر و چندین سخنان مذکره خواهی کرد و بلند تر از آنی که بدین سخنان  
 بست شوی و من زیاد است از آنچه تو گوئی عبد الرحمن گفت که در راه خاشم از امام جعفر صادق علیه السلام حدیث کرده اند که هر چه  
 و عمر و عاص بهم نشسته بودند و عباده بن القصاص در آمد در میان ایشان گفتند یا عباده مجلس شاده بود چرا ایشان از رحمت کردی در میان  
 نشستی گفت از رسول خدا شنیدم که هر جا معویه را با عمر و عاص نشسته پسند ایشان از منم جدا کنند که در نشستن ایشان با من غیر بدست نخواهد  
 طلب کردن معویه شربسبیل بن السمط را برای احد جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام

علیه  
 معویه شربسبیل

چون معویه از نعت عمرو بن العاص در فارغ کرد دیگر باره در اشطام امور با او سخن بشوری آنگذ و گفت در کار محمد بن ابی حذیفه که از زندان  
 بگریخت چه گوئی گفت سخن بهمانست که گفتم باید از دنبال او سگری بتاخت او را دستگیر کنی لا بجرم معویه بفرمود تا مالک بن بکر الکلبی  
 با فوجی از قضای او بتاخت او را در یافته رزم بساخت در آن کیر و دار محمد بن ابی حذیفه مقول گشت و همچنان بصوبه مدینه عمر و عاص رسو  
 چرب بان با بعضی از شهبانها و کتبی محرم تحیر غبططنین ملک و م و ستاد و با او کار مصالحت کرد آنگاه گفت اکنون تا با اعلی مرتضی  
 چناند شیم عمر و گفت دانسته باش که سر بر تاخت از نعت و متابعت علی با او از در مخالفت و مخالفت بیرون کاری عظیم است اگر در مخالفت  
 یکدن بچستی صواب آنست که شربسبیل بن سمط را که از ضایق قبایل شام است طلب کنی و چون حاضر شد گویم که علی ابوطالب عثمان  
 و اینک آنهنگ دارد و جریر بن عبد الله را نیز در دستار ما از ما بیعت بستاند چه سیکونی و شربسبیل خاصه جریر بن عبد الله خصمی کمال دارد  
 لکن دانسته باش که شربسبیل در حق علی ابوطالب این کلمات را استوار نخواهد داشت باید جماعتی از بزرگان قوم را که بصدق لجه معروف باشند  
 قبل از رسیدن شربسبیل حاضر ساخت و با ایشان مراضعه کرد که چون شربسبیل کو اطلب کند متفق الهمه گوایی و هند که عثمان را علی کشت چون این سخن  
 در دل و جای کرد دیگر از خاطر او بر نگرید و مردم شام در طلب سخن عثمان بجهتستان شوند معویه گفت نیکو رای زدی و بفرمود تا جریر بن انس  
 و عمرو بن عقیان و سبیر بن رطاه و مخارق بن الحارث از مدینه و حمزه بن مالک حابس بن سعد الطائی و ابوالاعور السدی و ضحاک بن  
 قیس الفهری و حصین بن غزالت کوفی و حوشب بن عظیم را حاضر کردند و ایشان را میا موخت که بعد از رسیدن شربسبیل در میان که رقم شد کوهی  
 و هند و علی ایچون عثمان متهم سازند ایشان گفتند سمعنا و طاعه هرگز نرسد از فرمان تو بیرون کنیم آنگاه بشربسبیل نامه کرد که اینک جریر بن عبد  
 از جانب علی ابوطالب که قاتل عثمانست در رسیدن از من بچست میخواهد من دست بار و شتم تا تو درانی و چه فرمانی بچسب کن تازی ترا باز دارم

دیروز در مجلس

### کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

اینوقت شریک در محصل جامی داشت چون کتاب عبودیه را مطالعه کرد بزرگان محصل را طلب داشت و صوت عال با زود و کسب نمی گفت  
 از میان صاحب معاوی بن جیل عبدالرحمن بن غنم الازدی که از علمای مملکت شام افضه و اعلم بود سر برداشت و گفت ای شریک تو از آن  
 که رسول خدا زکبه بدین سبقت فرمود تا کنون نام پیشکی بر آورده و خود زکبه را با مناعت محل و معیت عیش موی و هشته و ابواب نعم  
 مواهب بر روی تو فرز کرده نعمتهای خود را تحقیر کرده و شکر نعمت را از دست باز نهاده مادام که مردی حال خویش را و دیگرگون نکرده نعمتهای خود  
 دیگرگون نشود تو از بزرگان قومی واجب میکنی که مرد بزرگ از طریق عقل دیگر سوی رود و دستت با شکر معویه ترا از بر آن میخواند که در مخالفت علی  
 با خویشان انبار کند و با او مخالفت آغازد و اینکه در زبانهای فکنده که عمار از علی گشت بیچ خود من این سخن را معیبر نخواهد داشت کزینجا  
 مباح و انصاف را که هر یک عالم دین و علم اسلامند با علی حجت کردند و سر در چنبر طاعت او نهادند و اگر علی قائل همان بود چگونه او را متابعت  
 میکردند تو بر راه عمر و عاص مرو که دین بدینا فروخت که همه یالت امارت جویی هم بزویایک شو که ترا در دنیا مستری و پدر و هم در آخرت  
 امارت بخشد شریک گفت بل بر صواب گفتی و رای بر طریق خود مندان زدی لکن من اینک بزویایک معویه خواهم رفت تا سخن او را  
 بشنوم و کنون خاطر او را بشکافم تا گاه خوری کم و جتصادی فرایم و کاری که نیکوتر است همیشه با منم این بحث و بیچ سفر شام کرد

اسعاد  
عجائب مذکورین  
شرعیل

سر زنده ای که  
بیشتر از حال  
بیشتر از غایت  
بیشتر از ظاهر  
بیشتر از ظاهر  
بیشتر از ظاهر

عیاض الثمالی که مردی بزیادت و عبادت معروف و صلاح و سداد موصوف بود این شعر را بدو فرستاد  
 يَا شَرِيحُ يَا بَنِيَّ الْيَتِيمِ اِنَّكَ بَالِغٌ  
 يَا شَرِيحُ اِنَّ الثَّامَ شَامُكَ مَا يَهْمُ  
 فَاِنَّ ابْنَ حَرْبٍ نَاصِبٌ لَكَ خُدَعَةٌ  
 فَاِنَّ نَالَ مَا يَجُوزُ بِهَا كَانَ مُلْكًا  
 فَلَا تَبْغِيَنَّ حَرْبَ الْعِرَاقِ قَالِ لَهَا  
 وَاِنَّ عَلِيًّا خَيْرٌ مِنْ وَطْنِ الْيَمَامِ  
 لَهُ فِي رِقَابِ النَّاسِ عَهْدٌ وَذِمَّةٌ  
 فَبَايِعْ وَلَا تَرْجِعْ عَلَى الْعَقْدِ كَافِرًا  
 وَلَا تَتَمَنَّ عَن قَوْلِ الطَّنَائِمِ قَالِ نَمَّا  
 وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ اَنْ تُطَاعِنَ دُوْنَهُمْ  
 فَاِنَّ قَلْبُوكَ اَكْفَاؤُا عَلَيْنَا اُمَّةٌ  
 وَاِنَّ غُلْبَتِ الْوَبْصِلِ بِالْحَرْبِ غَيْرُنَا  
 لَهْوُنْ عَلَى عَلِيٍّ لَوْ بِي بِنِ غَالِبِ  
 فَدَعِ عَنكَ عُثْمَانَ بِنَ عُمَانَ اِنَّمَا  
 عَلَى اَبِي حَالٍ كَانَ مَضْرُوعٌ جَنْبِهِ

باجد چون شریک راه نزدیک کرد جماعتی از شام او را پذیره شدند و با حشمتی تمام در آورند و معویه مقدم او را بزرگ داشت و در بیروی خود  
 جامی داد و کرم پرسید و خدایر شام و سپاس گفت آنگاه گفتی شریک علی ابوطالب بر برین عبدالله را بنزد رسول فرستاد و در میان  
 خویشان دعوت کرده و در شامت شرافت علی جامی حرفت و او بهترین مردم است اگر عمار زکبه بود من هرگز آنگاه دهم و در نصیحت



### جلد سیم از کتاب و نیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم

بعیت او توقف کرد تا توبرسی و از توپیرسم و رای تو را بازو نام اکنون درین امر چه میفرمائی من کین از اهل شام هر چه ایشان رضا دارند  
 رضادهم و آنچه را کرده شمارند کرده و انهم شریب گفت یک امر و زیباش نامن درین کار نظری کنم و از نزد معویه بیرون شد معویه  
 آن کو از ابراهیم است تا یک یک و زرد او کو اسی دادند که علی عثمان را بخت دوزیک شریب خضنباک نزد معویه آمد و گفت یا معویه در  
 که علی عثمان را بخت است سوگند با خدی که با علی بیعت کردی با تو قتال میدویم و ترا از شام بیرون میگردیم معویه گفت من کین از شام  
 و بیرون رضای شما کاری نخم گفت اکنون جبرین جلد سرد با زکردان که در میان ما و علی خبر شریب مسج میا بختی نیست و از نزد معویه  
 بیرون شد و با تفاق حصین بن غیر جبرین جلد سرد اویدار کرد و گفت یا جبرین خطی عظیم پیش آورده و کاری هولناک بدست کرده از تو  
 علی می آئی که ما را بسبب افکنی بدان شیر را کنی و چنانچه عراق را یا شوشی شام را یا شوشی من اکنون از بزرگان قوم که هرگز دروغ نر  
 نباشند و سخن جواز در صدق امانت نهند پس رسیدم و بر رسیدم درست شد که عثمان را علی ابوطالب کشته است بهوششش که فردا  
 قیامت دمت تور میزند این نعمت خواهد بود و جبرین بخندید و گفت یا شریب این بیعت که میگوئی و نا بسنجید سخن میفرمائی اینکه کعبی بزرگ  
 و امری هولناک آورده ام اگر امری هولناک بود و محاصر و انصار که بزرگان من و اعلام سدد و در شادند بدست نمیکشند و با علی دست  
 بیعت فرمایند و با طلحه و زبیر که نکست بیعت کردند منازعت و مبارزت نمیکشند و اینکه کعبی من کار شام را و دیگر که نم بخیند و  
 نباید بود اگر من حق از پهلوی باطل بیرون بیاورم و آشکار کنم نیکو تر از آنست که خملت جمل شام را فرود گیرد و خامت امر بو خامت انجام  
 و اینکه کعبی علی عثمان را بخت است در بیع دارم که بکلمات باطله پذیردن دروغ زن خوش از فریبه کنی و بجمام دینوی شیفته شوی و امیر کنی  
 بخدمت بهتان آورده سازی و با زرق خدعه عمر و عاص بدستان شوی ندانم که در آنچه همان چه جواب خواهی گفت ثان ای شریب  
 خوش را در میان زود میفکن و کنایه چندین بزرگ بر خویشش جمل کن شریب ازین کلمات برنجید و خشمناک از زرد جبرین جلد سرد بیرون  
 و نزدیک معویه آمد و گفت من ترا خلیفه عثمان و پسر عم او و خونخواه او میدانم و اینکه تو جنبشی و طلبی و بدار من گفتم اگر بدین توانی و ترا حق  
 خواهی کرد دست ازین کار باز دار سوگند با خدی که ترا عزل کنیم و غارت فرماییم و دیگر بر سر نیاالت حامی کسیم و تا کین از جای ماند  
 با علی مدغم خواهد داد و اگر زاین کار چندین سهل و آسان شمار تجیر شکر کن و ساخته خاک باش اما از انوی چون شریب از زرد جبرین

عبد اسیرون شد این اشعار را انشا کرده بدو فرستاد

شُرَّحِبِلْ بَابِنَ التَّحِطِ لَا تَتَّبِعِ الْمَوِيَّ	فَمَا لَكَ فِي الدُّنْيَا مِنَ الدِّينِ مِنْ بَدَلٍ
وَقُلْ لِبَنِي حَرْبٍ مَا لَكَ الْيَوْمَ حَرَمًا	تَرَوْمُ بَعِيًا مَا رُمْتَ فَاقْطَعْ لَهُ الْأَمْلَ
شُرَّحِبِلْ إِنْ أَحَقَّ قَدْ جَدَّ جَدُّهُ	وَإِنَّكَ مَا مَوْنُ الْأَدْبَانِ مِنَ النَّعْلِ
فَارْوِدْ وَلَا تَنْهَظْ بَيْتِي خِفَاةً	عَلَيْكَ وَلَا تَجْعَلْ فَلَا خَيْرَ فِي الْجَعْلِ
وَلَا تَكُ كَالْجُرِّيِّ إِلَيْ سِرِّ غَابَةٍ	فَعَدَّ حَرَقَ الْبِئْرِ بِالِ وَاسْتَنَوَى الْجَمْلَ
وَقَالَ بَنُ مِندٍ فِي عِلِّيِّ عَصْبَتِهِ	وَلِلَّهِ فِي صَدْرِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ آجَلٌ
وَمَا لِعَلِيٍّ فِي ابْنِ عَمَّانَ سَقَطَةٌ	بِأَمْرٍ وَلَا جَلْبِ عُنْبِهِ وَلَا قَتْلٌ
وَمَا كَانَ إِلَّا لِأَوْ مَاضٍ بَيْنَهُ	إِلَى أَنْ أُنِيَ عُمَانُ فِي بَيْتِهِ الْأَجَلِ
فَمَنْ قَالَ قَوْلًا غَيْرَ هَذَا فَحَسْبُهُ	مِنَ الزُّوْرِ وَالْبُهْتَانِ قَوْلُ الَّذِي جَمَلُ
وَعَيْتِي رَسُولِي اللَّهِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ	وَفَارِسُهُ الْأَوَّلِيُّ بِوَضْعِ رَبِّ الْمَثَلِ

بشارت  
جبرین بر علی

سخن با او هم  
 و چون سخن  
 فرمود با او  
 علی سخن بسیار  
 و چون از او  
 سخن شنید  
 سخن بسیار  
 از او شنید

### کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۳۱

چون شربسبیل این شعر را بخواند در آن شب رفت و لحنی بترسید و گفت این کلمات نیست بر نصیحتی اندرون دنیای من و دلمه من جز درین امر شتاب دکی و عجلت نخم و چنین سهل آسان ترک دین گویم و اندر کار هستی گرفت معوی این بدانت مروا ترا آموخت تا تغریق زود او رشنده علی قاتل عثمان کفشد و مکاتب فراوان بطلعه او رسانند و همچنان کشنده عثمان علی انکاسته بود تا دیگر باره بکلیه تمویها حلیت طمع شربسبیل را سنجید غمیت داد و دوباره در خصوصت علی و مقاتلت با او ثابت قدم ساختند و قوم او را که از پیشانی شربسبیل در جنگ علی گهی نگذاشته اند وقت از تصمیم غم او در جنگ اگهی فرستادند خواهر زاده او که مردی پهلوی بود و این شعر شربسبیل را

لَعْمَرَأِيَا لَأَشَقَّ ابْنِ هِنْدٍ لَقَدْ دَعَى	شَرْحَبِيلَ بِالسَّعِيمِ الذِّهْبِيِّ هُوَ قَائِلُهُ
وَلَقَفَ قَوْمًا يَتَّبِعُونَ ذُبُولَهُمْ	جَمِيعًا وَأَوْلَى النَّاسِ بِالذَّنْبِ فَاجِلُهُ
فَالْفِيءُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمَا نَحْنُ	إِلَى كُلِّ مَا يَهْوُونَ نُحْمَدِي وَوَأَجِلُهُ
فَطَائِفًا لَهَا تَارَ مَوَهُ يُغْلِبُهُمَا	وَلَا يَرْزُقُ النُّعْوَى مِرَاقِعَ خَائِلُهُ
لَبَّا كُلُّ بِهِ دُنْيَا بَنِ هِنْدٍ يَدِ بِنْدِهِ	أَلَا وَابْنِ هِنْدٍ قَبْلَ ذَلِكَ أَكِلُهُ
وَقَالُوا عَلِيٌّ فِي ابْنِ عَقَّانَ خُدَعَةٌ	وَدَبَّتْ إِلَيْهِ بِاللَّسَانِ عَوَا يَلُهُ
وَلَا وَالذِّهْبِيِّ أَدْنَى سَبِيْرًا مَكَانَهُ	لَقَدْ كَفَّتْ عَنْهُ كَفَّةٌ وَوَسَائِلُهُ
وَمَا كَانَ إِلَّا مِنْ حِجَابِ مُحَمَّدٍ	وَكَلَّمَهُ نَقْلًا عَلَيْهِ مَرَّاجِلُهُ

این شعر را در جنگ صفین امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند و این شعر را در جنگ صفین امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند

شربسبیل چون این شعر را شنید گفت این سخن شیطانست و خدا را نیکو نترسمون مسد بقلب سو کند با خدا می گویند این اشعار را کیفر خواهم کرد و بگوینا کون عذابت حمت خواهم داد خواهر زاده شربسبیل چون این سخن شنید پشیمان شد و از شام فرار کرده بکوفه امیرالمؤمنین علیه السلام او را بوسیله و اجری فرستاد ساخت از انبوی شربسبیل و طریق ضلالت و غوغای مساعی سارگشت

ترغیب شربسبیل معویه و بچنگ علی علیه السلام و کلمات عبرتین بعد از او

چون شربسبیل بجای آن سریر ایشپای بز و با معویه همدست و بدستان گشت صحبجا بی نزدیک معویه بدو گفت تو خلیفه عثمان و عامل او و پسر عم اوئی و ما از جمله مؤمنانیم و دنت با منیت بعت عثمان است اگر آن مردی که با علی ابوطالب کشنده کان عثمان قاتل تو را کرد و خون عثمان را توانی حبت حکم تو برار دانت پذیرائی فرمان تو بر او واجب کرده ترا از عمل باز داریم و این امرت یادگیری گذاریم و در خدمت با علی جهاد کنیم چندانکه خون عثمان را بچونیم و اگر نه جان بر سرین کار بزل کنیم عبرتین بعد از علی حاضر بود چون اینکلمات شنید گفت مهلا مهلا شربسبیل لحنی بسته باش این حدت و شدت چیست خدو بدخطا داهلین و جمع مؤمنین امیرفراید و توشن عصای است تغریق جماعت تخمین هفت و بچین خون فرمان میدی پسر نیز چنین سخنان و تبرئش روزیک چون از پسر سندی زبیری پانج نباشد شربسبیل گفت لا اله الا الله چه گفت از اینش باز کردم و ازین عجلت از نامی شسبیم و از طلب خون عثمان دست باز دارم و بر پای غاست در میان جماعت مجلسی او نیکو سخن کردیم شام متفق الکلمه گفته سخن همان است که شربسبیل گفت رای همان است که او با مضار رسانید بر دانت که ازین پس سخن او در جهال شام مثال و غزال است و اقدام معویه در بیت حدیث صحر و صحر بر غاست بسرای خویش شد روزیک معویه بمنزل برآرد و گفت یا بر بر خیری بجا در می آید که مردم شام و عراق بیامانند و این تعانت و مبارات که علیه حضرت شربسبیل است و صافاه غمتی کرد و بر گرفت آن که ام گفت چنان اندیشیده ام که علی ابوطالب خواستار شوم که شام را با من گذارد و دست مرا از عمل بیعت خویش معاف دارد اگر مرا قبل از تو مرگ فرارسد و او داند و مملکت شام و اگر من بعد از وی زده ماندم بیعت او در کردن من نباشد من داند و کار خویش بر گرفت آنچه سخا می میداد

ترغیب شربسبیل معویه و بچنگ علی علیه السلام